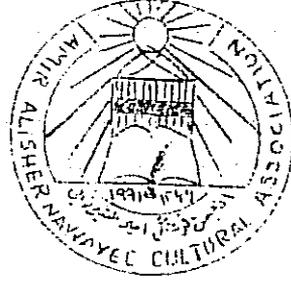


٦٦٠ - بين سالواد امير تمور صاحبقران



تاريخ مقبره خانى

تأليف

منشور محمد يونس ابراهيم

بامقابله ، تصحيح و مقدمه

محمد عالم لبيب

استاد دانشگاه بلخ

از نشرات شوراي مركزى انجمن فرهنگى امير عليشير نوآ

د حق محفوظ و نشر

افغانستان - مزار شريف

١٣٧٥

نام کتاب: تاریخ مقیم خان
مؤلف: منشی محمد یوسف شبرخان

با مقابله، تصحیح و مقدمه محمد عالم لیبیب

ناشر: شورای مرکزی انجمن فرهنگی امپراتور نوادگان

تألیف: لطیف

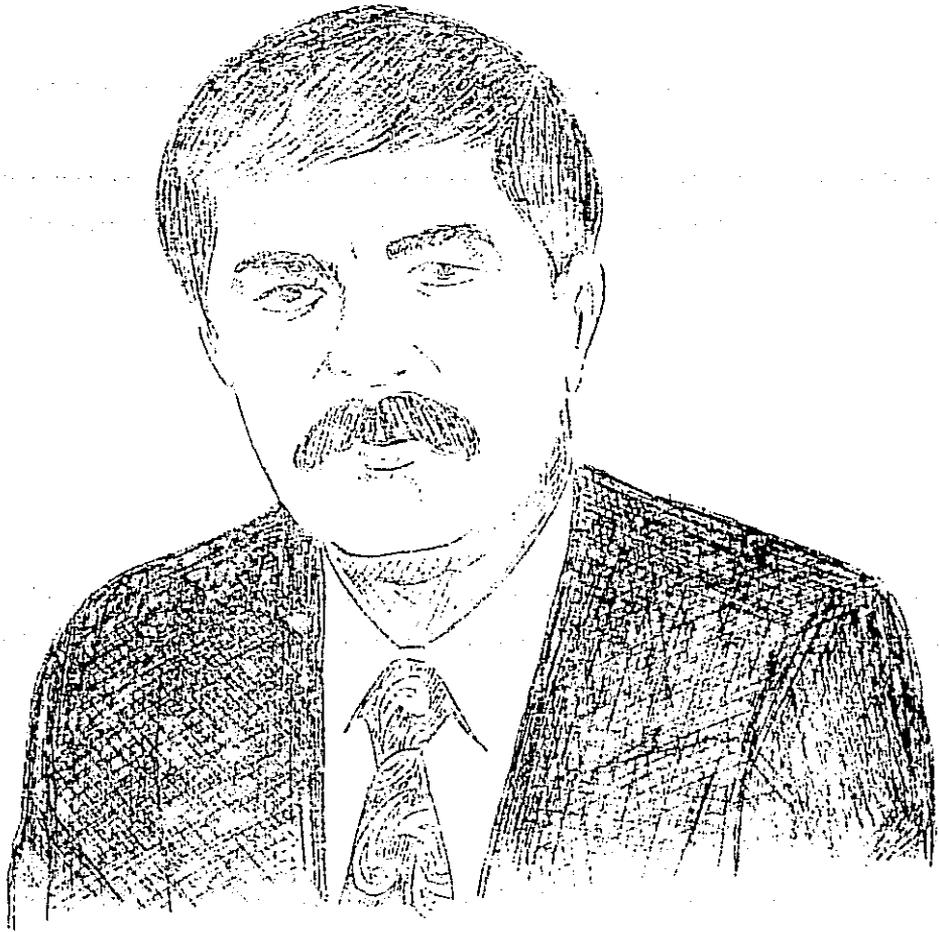
خطاط: محمد نادر امرخیل

محل چاپ: مزار شریف - مطبعہ نوید

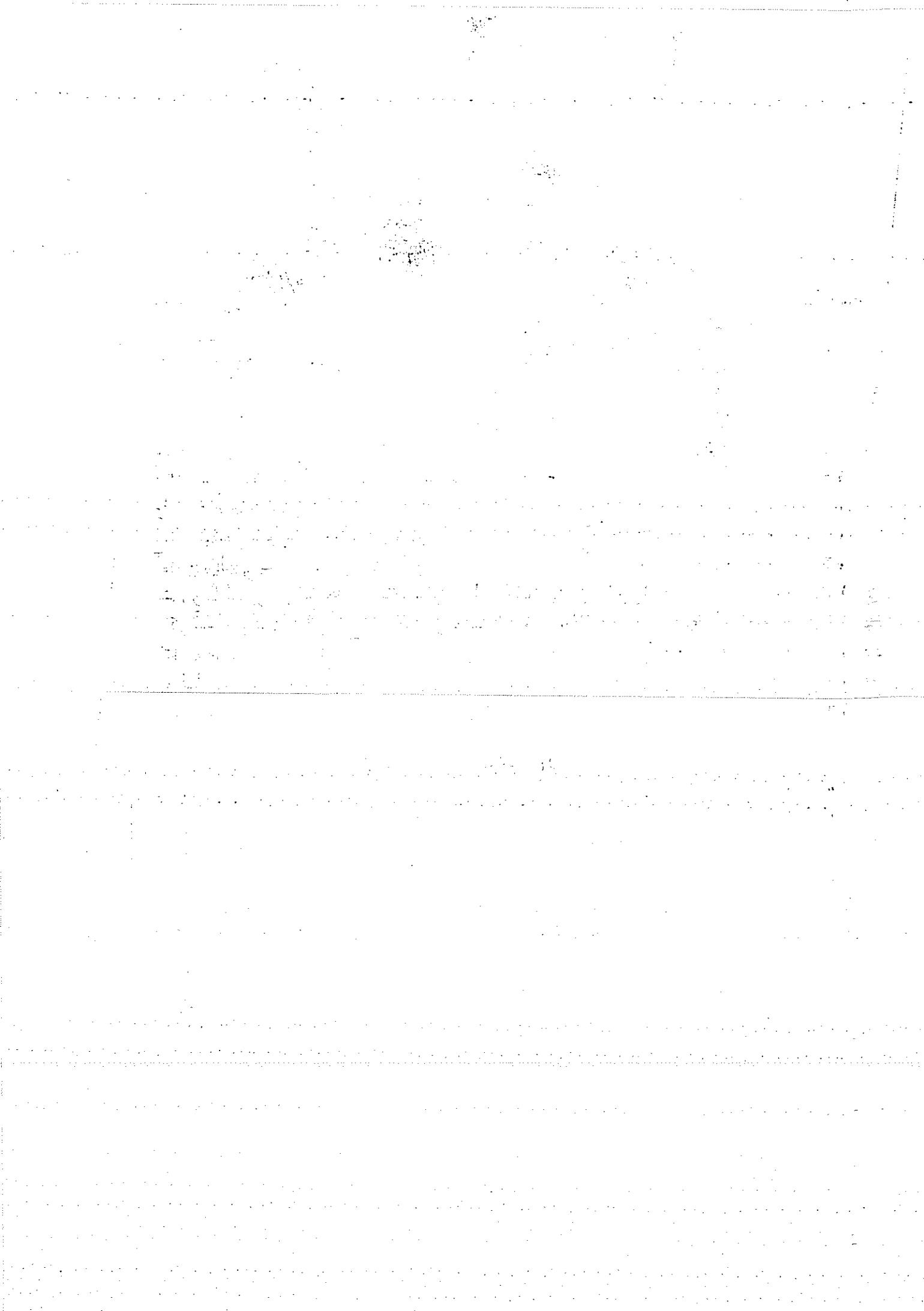
سال طبع: ۱۳۲۵

نوبت طبع: اول

شماره: ۵۰۰ جلد



انجمن سرہنگی امیر شہزادہ
بزرگ فرزند گپرو دیندیش علی اسلامی افغانستان
محترم الحاج ستر جنرال عبدالرشید دوستم کہ ہمسوارہ
نہاد نامی سرہنگی فعال درین ساحہ را در چاپ و انتشار
آثار علمی و ادبی تشویق و حمایت ہمہ جانبہ نمایند، بھمانہ نظرماً
شکریہ و شکران فراوان مبدارو۔



فهرست

صفحه

عنوان

۵	پیشگفتار	۰۰۰
بیتد رسه		
۵	د استان آلتقوا	۰۰۰
۸	بیان خوب نیدن قاچولین شان	۰۰۰
۱۰	آغاز طلوع کوبک اقبال چنگیز خان بن یسوکای	۰۰۰
۱۱	واقعہ خوب چنگیز خان	۰۰۰
۱۲	رفتن ایلچین خوارزم شاه نزد چنگیز خان	۰۰۰
۱۲	آمدن ایلچین به خدمت چنگیز خان	۰۰۰
۱۳	قتل و غارت کردن سلطان محمد خوارزم شاه تاتلہ چنگیز خان را	۰۰۰
۱۴	ذکر آمدن چنگیز خان به ماوراالنہر جهت انتقام مقتولان	۰۰۰
۱۵	قتل و غارت ترمذ و بلخ و بدخشان و دیگر بلاد	۰۰۰
۱۶	وصایای چنگیز خان و رحلت او	۰۰۰
۱۹	ذکر شعب فرزندان عالی نسب ابوالخیر خان	۰۰۰
مقاله اول		
۲۰	ذکر خروج شیمانی خان	۰۰۰
۲۱	ذکر انتقام احوال شیمانی خان	۰۰۰
۲۲	ذکر ارادت پادشاه ولایت تمشان اقبل عثمان ابوالتمازی عبد اللہ بہادر خان	۰۰۰
۲۳	ذکر مجمل واقعات جنگ عید اللہ خان با بابرشاه	۰۰۰
۲۴	ذکر نسب چانی بیک سلطان و اولاد او	۰۰۰
۲۵	ذکر رحلت چانی بیک سلطان از امین خاکدان	۰۰۰
۲۸	ذکر جلوس شاه برشاہ عثمان بن محمد رحیم خان	۰۰۰
۳۱	ذکر جلوس ریاد شاه عالی شان عبد اللہ بہادر خان	۰۰۰
۳۳	سواد نامہ بہت النورمن خان بہ سلطان مراد تیمور روم	۰۰۰
۳۹	ذکر ارتحال عبد اللہ خان بہ ملک چارندان	۰۰۰

صفحه

عنوان

مقاله ۱۰۰م

- ۴۱ د و بیان جلوس سلاطین اشترخانیه
- ۴۲ وقایع احوال اورس خان
- ۴۴ قد کر پادشاهی باقی محمد خان
- ۴۵ قد کر شنیدن باقی محمد خان کشته شدن دین محمد را
- ۴۸ رحلت نمودن باقی محمد خان از عالم فانی
- ۴۸ قد کر جلوس ولی محمد خان بر تخت ماوراالنهر
- ۵۰ قد کر جنگ کردن ولی محمد خان با امامقلی خان
- ۵۱ قد کر جلوس امامقلی خان بر تخت مملکت توران
- ۵۶ قد کر یورش امقلی خان بر سرقران و قلماق
- ۵۸ قد کر آمدن حکیم خاندان ایلچی جهانگیر پادشاه
- ۶۲ قد کر عزیمت امامقلی خان به صوب کعبه معظمه
- ۶۵ قد کر جلوس پادشاه فضایل ماب عبد العزیز بهاد رخان
- قد کر نامه و قصد فرستادن ند محمد خان به شاه جهان پادشاه هندوستان و از
- ۶۷ اورمد خواستن
- ۶۸ قد کر سیادت والاخان ند محمد بهاد رخان و انتساب او
- ۶۹ قد کر آمدن سید عبد العزیز بهاد رخان با سپاه توران به جنگ
- ۷۱ قد کر عزیمت سید ند محمد خان به صوب کعبه معظمه
- ۷۳ قد کر آمدن ابوالغازی اورنگزی به تاخت ماوراالنهر
- ۸۱ قد کر جلوس میمنت ماغوس پادشاه رفیع المکان سید سبحانقلی بهاد رخان
- ۸۸ قد کر فرستادن شاهزادگان والاخان سید اسکندر بهاد رخان را
- ۹۰ قد کر بر تخت نشستن شاهزادگان والاخان سید ابوالمنصور خان
- ۹۲ قد کر جلوس شاهزادگان عالیخان صدیق محمد خان
- ۹۸ قد کر عزیمت پادشاه والاخان سید سبحانقلی بهاد رخان به ولایت بلخ
- ۱۰۰ قد کر رجعت حضرت علافتخان سید سبحانقلی محمد بهاد رخان از ولایت بلخ به بخارا
- ۱۰۷ قد کر جنگ کردن امارت پناه عمده الامرا محمود بی اتالیق
- ۱۱۰ قد کر فرستادن اورنگ زیب پادشاه هندوستان زبردست خان را
- ۱۱۱ سواد نامه اورنگ زیب پادشاه سواد الاعظم هندوستان
- ۱۱۶ قد کر مخالفت امرای انوشه خان را کور کردن
- ۱۲۳ قد کر فوت خان بی اتالیق و بار دیگر آمدن حضرت علافتخان به قبه الاسلام بلخ
- ۱۲۴ قد کر آمدن مصطفی چاروش ایلچی سلطان احمد قیصر روم
- ۱۲۵ سواد نامه ترکی سلطان احمد قیصر روم
- ۱۲۹ قد کر مخالفت میریارمیک حاکم جوزگون و کانات بدخشان را متصرف شدن
- ۱۳۰ قد کر مخالفت امرای قورجه به اتالیق مذکور و شمه عازم بخارا شدن

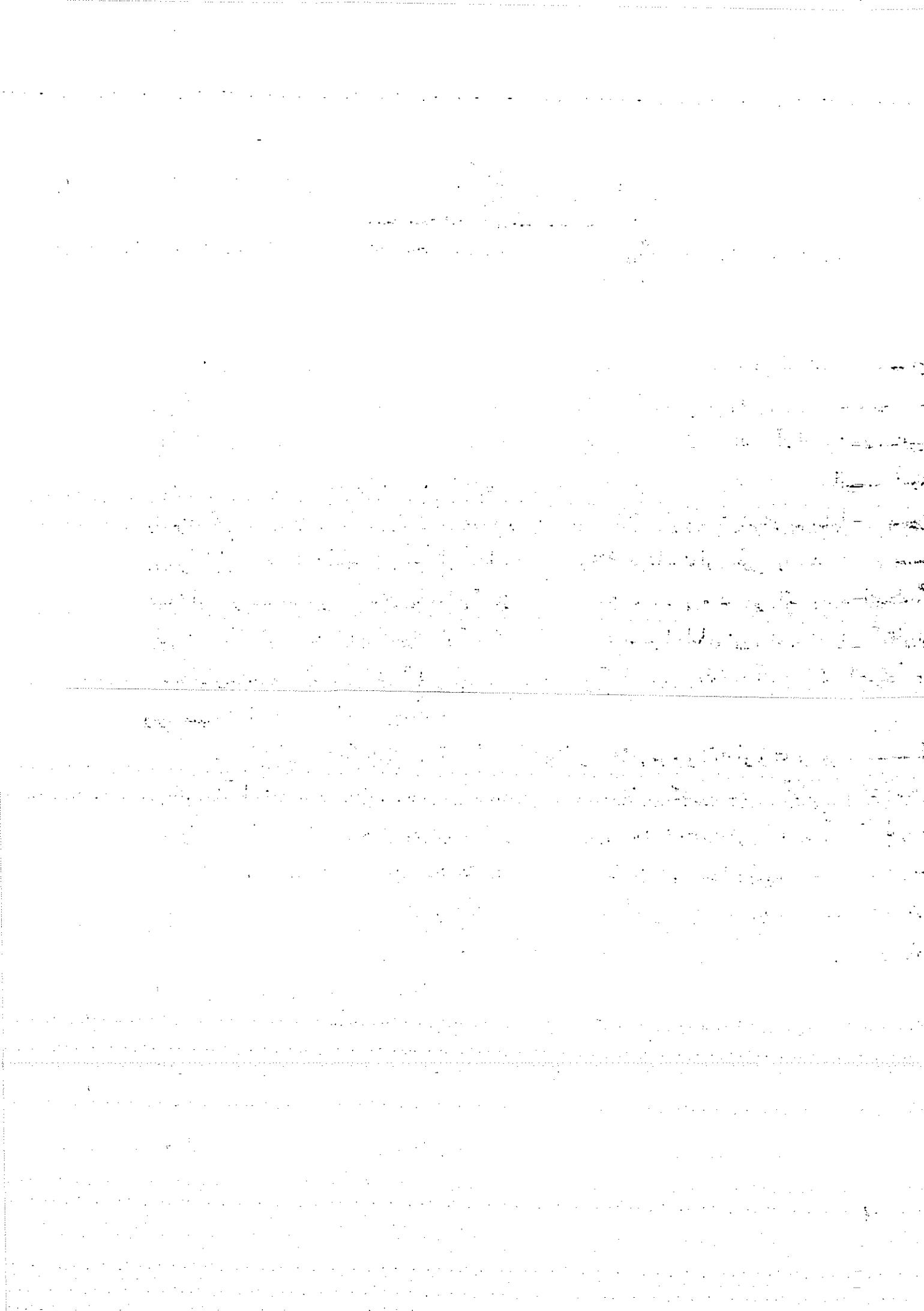
صلحه

توران

- ۱۳۲ ذکر خروج صالح محمد خواجه به ولایت بلخ و آمدن سید سبحانقلی خان با سپاه توران
 ۱۳۶ ذکر عزل کردن صالح محمد خواجه را و به جانب هندوستان فرستادن
 ۱۳۷ ذکر آمدن شاهزاده به بر خوردار به دارالسلطنه و ولایت بلخ
 ۱۴۰ ذکر مخالفت عادل بی و شاه نیاز بی به عمده الامرا محمود بی
 ۱۴۱ ذکر عداوت مردم دورمان به عادل بی و در شهر درون در آمدن
 ۱۴۴ ذکر رحلت حضرت ظالم سبحانی و معدلت پناه سید سبحانقلی بهادرخان از عالم فانی
 ۱۵۴ ذکر خبر کلفت اثر ارتحال پادشاه معدلت خصال از ارفانی

مقاله سوم

- ۱۵۶ در ذکر جلوس میمنت مانوس پادشاه و الاشان
 ذکر فرستادن سیادت پناه نهجابت دستگاه و نتیجه اولیای صفوت آیین خواجگان -
 ۱۶۵ محمد امین ولد حضرت ایشان خواجه نصرالله را
 ۱۶۶ نامه در تمیزه حضرت ظالم سبحانی نور مرقد
 ۱۶۸ نامه تهنیت جلوس عمید الله خان
 ۱۷۲ ذکر آمدن جمیع اوباش بخاری به رسم المانی به مقام خان آباد
 ۱۷۵ ذکر عزیمت عمده الامرا محمود بی اتالیق بر سر جماعه قنکرات
 ۱۷۸ رساله آخوند ملا عمر
 ذکر آمدن لشکر بخارا به سرداری محمد رحیم بی اتالیق یوز و معصوم بی دیوان بیگی -
 ۱۹۰ سرای بر سر ولایت حصار
 ۱۹۳ ذکر عارضه کسل به ذات عمده الامرا محمود بی اتالیق
 ۱۹۵ ذکر خانقاه مزار قاضی الانوار امیر المومنین علی (رض) بن ابی طالب
 ۱۹۹ ذکر یاردیگر آمدن عمده الامرا محمود بی اتالیق از ولایت قندز به خدمت شهریار
 ۲۰۰ ختم کتاب فرخنده مآب و دعای دولت خاقان مالک الرقاب



پیشگفتار

با مطالعه و فراگیری تاریخ که از زندگی‌گانی و کار و پیکار انسانها در ادوار گذشته سخن می‌گوید و از مبارزات و پیروزیها و شکستها و کابریها و ناکامیهای آنان در روزگار این پیشین ما را آگاهی میبخشد و میتوان کارکردهای گذشته‌گان را مورد ارزشیابی قرار داد و آنگاه از تجارب سودمند آنان در مسیر پر فراز و نشیب زندگی بهره جست و طرز و شیوه زندگی و فعالیت آنها را برای خود سرمشق ساخت و یا از آن عبرت گرفت. برای اینکه کار و فعالیت‌های پیشینیان مورد بررسی قرار گرفته و ارزشیابی درستی از آنها صورت پذیرد و گهنامه نگار مؤلف راست تا به گفته ارسطو فیلسوف بزرگ دنیای باستان " از آئینه حوادث سخن گوید که در واقع روی داده است" ولی بودند " تاریخ پر از انبساط ساز"ی که به اشارت و دستور اربابان زور و زبده نگارش " تاریخ" دست یازیدند و حوادثی را که " در واقع روی داده بود" از تاریخ حذف و آنچه را که اصلاً به وقوع نپیوسته است و بدان افزودند.

نمونه بارز این گونه " تاریخ پر از"ی همانا بر فرورد حکام بر سر اقتدار وقت و مورخینان غربانی پذیر آنان در نیمه نخست سده روان میلادی نسبت به تاریخ کشور ماست. آنان که تنگ نظرانه میخواستند تا تاریخ افغانستان به رابیع خاطرشان تدوین گردد و جانبدار خلفه برشی از دورهها و سلاله های سلطنتی از این تاریخ بودند و ویژه دوره های حکومت شیانیها و افشارخانیهها که درست همین کتاب دست داشته تاج حکایتگر از آنهاست. ولی در آن روزگاران نیز بردان جسور و دانشمندان و تاریخ نویسان مشهوری وجود داشتند که با پذیرش همه نظرات و مواهب ناآواران در برابر این محمود کامه گویی حکام وقت ایستادگی کردند.

به نوشته یک تن از استادان تاریخ دانشگاه تابنده " به پیروی از تالیفات دیتلر در افغانستان تبلیغاتی بیش بر برتری نژاد آریایی روی دست گرفته شد. بنا سعی به حذف تمام تاریخ

تاریخ عقیقه خانی

فغانستان بر عینای این نظریه و آن هم بر اساس برهه‌های تنگ نظرانه حکام از این مسأله تدوین
کرد. صرحوم محمد کریم نژیی جلوه که خود نیز عضو کمیسیون نگارش تاریخ افغانستان بود و با این
حیه موافق نبود. به ویژه این که سردار محمد نعیم (وزیر معارف آن وقت) نمیخواست بعد از سلطان
سین بایقرا در تاریخ افغانستان بر سرشیمانیهها و اشترخانیهها و خزرخانیهها بحث صورت گیرد. اما
عوم استاد نژیی اصرار میورزید که تذکر آنان در تاریخ افغانستان ضروریست و زیرا آنان بر قسمتی از
الک افغانستان حکومت داشتند. سردار نعیم نمیپذیرفت و استاد نژیی نیز در مقابل استدلال کرد
بر عقیقه خود پافشاری نمود. در نتیجه برای مدت بیست سال (۱۳۱۹-۱۳۳۹ ه. ش. ۱۹۰۰) از جانب
د. ا. محمد نعیم مضمون القلم اعلان گردید. اما دست از حقیقت برنداشت و هر چند ممکن بود عواقب
ظرفناکتر از این نیز انتظارش را بکشد. *

بدین گونه یکی از دوره‌هایی که "در تاریخ افغانستان" به ویژه در کتب درسی مضمون تاریخ
تب بحث روی آن صورت نگرفته مسکوت گذاشته شد و همانا دوره حکومت اشترخانیههاست. به تأیید
مترینه صوخرخان و دانشمند آن تاریخ پژوه و این دوره که در حدود دو قرن ادامه یافت و کمتر مورد
الغه و بررسی قرار گرفته است و یکی از علل آن هم ندرت آثار جامع و فراگیر در گهنامه این دوره

یکی از آثار مهم و اسناد معتبری که به تاریخ افغانستان کنونی و به ویژه صفحات شمال آن و
"النهر (آسیای میانه) و اتحادی ایران و دولت بایری هند از بسا جهات روشنی میاندازد و
نا کتاب حاضر "تاریخ عقیقه خانی" است. این اثر ارزشمند و آنگونه که از نامش پدید است و به
رش سید محمد عقیقه بیهاد رخمان بن سید سکندر رخمان بن سید سبحانقلی خان و زمامدار خود مختار
متقل یلح (۱۱۱۴/۱۷۰۲-۱۱۱۹ ه. ق / ۱۷۰۷ م) به قلم یکی از فرنیخته فرزندان این
زمین - منشی محمد یوسف شبرنانی بن خواجه بقا در اوایل سده ۱۲ ه. ق (سده ۱۸ م)
شد است.

مید صهرورز نگاشتی بر "جمعیت سیاسی وطن" و برخی از فعالیتهای سیاسی محمد کریم نژیی
(مقاله تحقیقی خواننده شده در محفل یادبود از استاد نژیی که از سوی انجمن
نویسندگان افغانستان به سال ۱۳۷۰ در کابل برگزار گردید) بوده

سید محمد تقی خان از جمله شاهان سلسله جانی یا اشترخانان است که پس از شیانیها در اوایل سده ۱۶ میلادی به حکومت رسیدند. قلمرو حکومت آنها ساحه بسیار بزرگی را در بر میگرفت که شهرهای معروف چون بخارا، بلخ، قندز، جوزگون (نیف آباد)، شهرخان، اندخوی، میمنه و تمام صفحات شمار افغانستان امروزی و قلعین، کانات بدخشان، ترمز، کولاب، قبادیسان، درواز، چارچو، سرو، سیم، تالاس شامل آن بودند. پایتخت آنان شهر بخارا و دومین مرکز حکومتی ایشان که آنها حیثیت پایتخت را داشتند بخارا بود. به جانشینان سلطنت بخارا واگذاشتند و در بلخ بود. از سرحدات هرات تا بدخشان و نواحی ساحل راست دریای آموت تا بخارا همه از توابع آن اداره بلخ بودند. بلخ از شرق با دولت نیمه مستقل بدخشان و در جنوب با دولت بایریهای هند هم مرز بود.

دوره حکومت اشترخانیهها طولانیتر از اسلافشان - شیانیها بود و در حدود دو قرن (۱۵۶۹-۱۷۸۵ م) دوام کرد.

شاهان این سلسله را در انتساب به نام اولین پادشاهشان - جانی محمد خان بن یار محمد خان که در نه پشت به چنگیز خان میپیوندند و جانیها نامیده اند و نیز بدان سبب که اجدادشان قبلاً در استراخان حکومت نموده اند آنان را "اشترخانیهها" گویند.

باید دانست که "جانی" نه کلمه تازه و بی واژه دری است منسوب "جان" که معنی آن "عزیز" و "گرامی" - مثل جان است.

در مورد تشکر است کلمه "جانی" را برخی از پژوهشگران و مورخان به ویژه آنانی که از منابع روسی بهره برده اند به گونه غلط "جنیدی" (به فتح اول و کسر دوم) نقل کرده اند که بعدتها نسبت جناس بودن با اسم "جنید" بدو شکل "جنیدی" (به فتح اول و فتح دوم) خوانده شده است. به گونه نمونه مؤلف "افغانستان در مسیر تاریخ" نیز همین اشتباه را مرتکب گردیده است (ص ۳۸). همان کتاب در حالی که "جانی" در زبان روسی به گونه "جنید" (Сѣдѣи) نوشته شده می آید و با افزودن واو (ѣ) که در واقع نشانه جمع با تاء در آن زمان است، این کلمه به شکل "جنیدی" (Сѣдѣиѣ) در می آید، نه به معنی "جانیها" است. بدین گونه اسمی سلاله شای سلطنتی دیگر چون غزنویها، سلجوقیها، تیموریها... نیز به زبان روسی با ترتیب

Сѣдѣиѣ (غزنوی) - Сѣдѣиѣ (سلجوقی)

Сѣдѣиѣ (تیموری) نوشته می آید که باید در برگردان آنها به زبان فارسی دری توجه

تاریخ مقیم خانی

اشت تا نادرستی در آن راه نیابد .

"تاریخ مقیم خانی" که از سوی مؤلف آن "تذکره مقیم خانی" نامیده شد، اساساً به بیان وقایع رویدادهای دوره سلطنت اشترخانیان (جانیهها) تا زمان حکومت مستقل سید محمد مقیم خان مقبول در ۱۱۱۹ هـ. ق مطابق ۱۷۰۸ م) در بلخ اختصاص داده شده است .

این تاریخ شامل مقدمه و سه مقاله میباشد . در مقدمه برای اینکه پیوند ارش اشترخانیهها با زخان نشانده شود و فشرده تاریخ آسیای مرکزی پس از استیلای مغول آورده میشود و آنگاه مقاله اول راجع به روی کار آمدن سلسله شیپانیها و انقراض اوشان مشتمل بر سخن گفته می آید . مقاله که بیشترین حجم کتاب را تشکیل میدهد بیانگر رویدادها و وقایع دوره سلطنت اشترخانیان به مقبول است . سرانجام مقاله سوم در ذکر جلوس سید مقیم خان به سریر حکمرانی در ولایت و حوادث مربوط به نخستین سالهای حکومت کوتاه مدت اوست .

باید خاطر نشان ساخت که "تاریخ مقیم خانی" صرفاً با روشن ساختن حوادث سیاسی و نظامی سلطنت اشترخانیان محدود نگردیده بل در برگیرنده معلومات بیشتر بهایی در باره وضع و ادبیات و نسخ خطی منحصراً به فرد شاعران ، ادبا و خطاطان معروف و روحانیون و تصوف و عرفان و یادگارهای معماری ، ساختمان عمارات اجتماعی یا ترمیم آنها در دوره این طین و روابط متقابل سیاسی و فرهنگی و تجارتی بلخ و بخارا با کشورهای همسایه به ویژه بامی و ایران و ترکیه نیز است . صفحه اینها "تاریخ مقیم خانی" را به سند فوق العاده مهمی تاریخ آسیای مرکزی و کشورهای همجوار آن ، از جمله وطن عزیز ما افغانستان امروزی مبدل زد . با درنظر داشت این نکات ، به جرات میتوان گفت که "تاریخ مقیم خانی" همزمان با اینکه در حوادث و رویدادهای سیاسی نظامی عبرت آمیزی در حیات مردمان آسیای مرکزی و افغانستان همجوار است ، به پیمانه در شور ترجمه منبع معتبر در تاریخ ادبیات ، هنر و فرهنگین با و آسیای مرکزی در سده های ۱۷ - ۱۸ میلادی نیز میباشد .

و لطف این اثر منشی محبت یوسف به گواهی بر منی از نسخه ها از مردم شهرتانی و شخصیتها سیاسی و فرهنگی و علمی و ادبی روزگار شوند بوده است . در مورد سطح دانش و فریفته گی

تاریخ شهادت سید مقیم خان در مقدمه ترجمه روسی "تاریخ مقیم خانی" ۱۱۱۹ هـ. ق گردیده و ولی در "تاریخ بلخ" ، مؤلفه عبد المؤمن بن شیم عوض بلخی روز پنجشنبه ۱۲ حده سال ۱۱۱۷ هـ. ق نشانده شده است .

و تسلط او به شعر و ادب خود همین اثر وی گواهی می‌دهد. از اشاراتی که در این تاریخ وجود دارد و معلوم می‌گردد که مؤلف افزون بر مشاغل دبیری و فعالیت‌های علمی و ادبی گهگاه به امور سیاسی نیز توظیف می‌گردد. چنانکه در باره ۶ یکی از سفرهای دیپلماتیک خود به دربار بایری شنیده معلومات می‌دهد. هرچند تاریخ این سفر دقیقاً معلوم نیست و بازم از ترائین بر می‌آید که در نیمه دوم سده ۱۱۶ هجری مطابق نیمه دوم قرن ۱۷ میلادی صورت گرفته باشد.

"تاریخ مقیم‌خانی" که اینک ۳۰۰ سال از زمان تألیف آن می‌گذرد و دارای نسخه‌های دست‌نویس فراوانی بوده و اگر ترجمه روسی آن را که به سال ۱۹۵۶ م در تاشکند به چاپ رسیده است به شمار نیاوریم و متن اصلی آن تاکنون حلیه طبع نپوشیده است.

شورای مرکزی انجمن فرهنگی امپریالیست‌نوازی به تاسی از اهداف آیین نامه بی این انجمن و در پرتو سیاست فرهنگی جنبش ملی - اسلامی افغانستان که زمینه و شرایط بی سابقه‌ای را برای فعالیت‌های علمی و فرهنگی فراهم آورده است و بنا بر تقاضای جمع کثیری از فرهنگیان و اهمل شبره و علاقه‌مندان تاریخ که هر بنا آرزوی نشر این اثر بیشتر به‌زاد در دل می‌پرورانیدند و تصمیم گرفت تا با استفاده از امکانات محدود خویش و ولو به شکل گسترتری و این اثر را به چاپ رسانیده در اختیار اهمل معالسه و دوست‌داران تاریخ و فرهنگی کشورمان بگذارد. بدین منظور نگارنده این سطور مؤذف گردید تا با استفاده از نسخ قابل دسترسی این اثر و متن آن را آماده نشر بسازد.

با ابراز سپاس فراوان از فاضل محترم احجاج سید محی‌الدین گوهری باید یاد آور شد که جناب شان اولین کسی بودند که از دیرباز این جناب را به آماده ساختن این اثر گرانبها به نشر تشویق و ترغیب مینمودند. بنا بر این و به مجرد کسب اطلاع از تصمیم انجمن مبنی بر چاپ "تاریخ مقیم‌خانی" با علاقه مندی وافر فوتوکاپی یک نسخه قلمی این کتاب را که متعلق به کتابخانه شخصی اوشانست و در اختیار من قرار دادند. پس از آن نسخه‌های خطی دیگر اثر همراه با ترجمه روسی آن در دسترس این جناب قرار گرفت که کار بالای متن اثر را به گونه متقابل بین امکان پذیر ساخت. بدین گونه نسخه‌هایی را که در آماده ساختن متن کامل و به پیچانه زیاد درست این اثر به نشر مورد استفاده ما قرار گرفته‌اند و ذیلاً شناسا مینمایم:

۱- نسخه اسامریا اصل: نسخه بیست نسبتاً کامل (تیر از رساله ۶ بلاغیر آخوند شمه فصلها را داراست) که به خط نستعلیق نسبتاً متوسط نوشته شده و تاریخ کتابت آن سنه ۱۲۷۱ هجری قمری است. قید گردیده و نام کتاب آن در آخر کتاب میرزا واحد بن میرزا موجود دیوان بیگی تاشقرقانی نوشته شده تنها

دکتر محمد یحیی واحدی، روزی آنرا را با بدن خاطر که به خط زیبای مرحوم مولی نوشته نوشته شده و در مصری با حرف (خ) نامگذاری شد. این نسخه با نسخه الف شباهت زیاد میسراند و فرقی بسیار اندک است.

۵- نسخه ۴ ق: این نسخه از آنجا که متعلق به محترم عبدالحی قادری و فرزند مرحوم تقی تاجی، عبد القادر و کارمند ریاست رادیو تلویزیون ولایت ناریابست و به اعتبار تخلص صاحب آن و با حرف "ق" معرفی گردید. این نسخه نسبت به نسخه ۳ دست داشته و با آن کاملتر و لطیفی در آن در متایسه با دیگر نسخه ها خیلی اندک بوده است. ولی کمی دیرتر و در جریان کار بالایی متن کتاب و پس از تایپ شدن بخشی از استنسلها به دسترس ما قرار گرفت. اگر در آغاز کار به دست می آمد و میبایست که این نسخه اساساً برقرار داده می شد.

نسخه ۴ ق: در بر گیرنده ۱۰۵ ورق (۲۱۰ صفحه) بوده تاریخ اتمام کتابت آن در پایان کتاب ۱۲۷۱ هـ ق ثبت گردیده است ولی نام کتاب معلوم نیست.

این نسخه ارزشمند بالوسیله دوستان گرانقدر بنده و شاعران و پژوهشگران با استفساد محترم محمد عالم کوشکن و محترم سید تاج الدین تاشقین بهایی در اختیار اینجانب گذاشته شد که در اینجا خود را ملزم به سپاسگزاری از آن دوستان گران ارج و شمس صاحب نسخه محترم عبدالحی قادری میدانم.

۶- (ترجمه روسی تاریخ عقیم خانی):

این نسخه نیز متعلق کتابخانه محترم فاندیده آکادمیسن دکتر محمد یحیی واحدی جوزجانست محترم کتاب پروفسور ۱۰۰ سیمیرتف بوده به سال ۱۹۷۶ م در تاشکند به چاپ رسیده است. این کتاب دارای پیشگفتار و توضیحات و فهرست اعلام (نامه های اشخاص و نامه های جنرالی) و فهرست نگارنده و مجموعاً ۳۰۳ صفحه را احتوا مینماید. ترجمه متن اصلی کتاب از صفحه ۴۱ آغاز گردیده در صفحه ۲۳۲ خاتمه مییابد و از آن به بعد توضیحات و یادداشتها و فهرست اعلام و مندرجات گنجینده شده اند. در ترجمه روسی تاریخ عقیم خانی و آنگونه که از پیشگفتار مترجم برمی آید تقریباً از ۸ نسخه شماره معتبر استناد به اصل آمده است. ترجمه اثر به زبان روسی اگرچه با دقت کامل و رعایت سبک مولف صورت گرفته است و آنگونه در پاورش این کتاب نهانده خواهد شد و در رای اشتباهات فرارانی نیز است. به هر حال مقایسه آن با نسخ اصلی متن برای ما جاری از فایده نبود.

تاریخ مقیم خان

بعدین گونه ، متن اصلی " تاریخ مقیم خان " که نخستین بار به گونه گسترده از سوی شورای مرکزی انجمن فرهنگی امیرعلیشیرنوایی نشر گردیده ، در اختیار دوستداران و اهلبالعه گذاشته بشود ، با استفاده از متن نسخه فون الذکر تنقیح و تنظیم گردید . از همه دانشمندان و صاحب نظران محترم خواهشمندم تا اشتباهاتی را که در آن راه یافته و کاستیهایی را که در آن موجود شد ضمن ابراز نظر درباره کتب از روی همکاری روشن سازند ، تا در نشر بعدی اثر در نظر گرفته

در پایان از همه دوستان و معززینی که با اعتماد کامل نسخ خطی گرانبهای شان را به خاطر دلسناختن متن این اثر به نشر در اختیار انجمن فرهنگی امیرعلیشیرنوایی و شخص اینجانب قرار داده یا در این کار علمی - فرهنگی یاری رسانیده اند ، یکبار دیگر اظهار سپاس و امتنان مینمایم ، ویژه از استاد گرانقدر محترم کاندید اکادمیسین دکتر محمد یعقوب واحدی ، جوزجانی که دو نسخه این اثر را با ترجمه روسی آن به دسترس من گذاشته از رهنمایبهای عالمانه ، خویش بهره ورم ساختند ، ز قدر دانی و شکران نراوان مینمایم و همچنین بار دیگر ازفاضل محترم الحاج سید محی الدین ری ، محترم عبدالحی قادری ، دانشمند محترم محمد رحیم ابراهیم مراتب سپاسگزاری خود را ابراز دارم . از دوست ارجمند خود دانشمند و شاعر گرانقدر محترم اسد الله ولوالجی معاون شورای مرکزی انجمن فرهنگی امیرعلیشیرنوایی نیز که کار سنگین تهیه مواد لازم و تنظیم امور چاپ و نشر این اثر را به عهده داشته از مشوره های لازم و سودمند خویش در ریخ نورزیده اند ، اظهار امتنان و سپاس مینمایم و نیز از دوستان نهایت گرامی خود دانشمندان و پژوهشگران ارجمند شریک محترم عبد الفیاض آیین ، محترم عبد الرب چکاند ، و دانشمند محترم محمد الله ولاندوست که در نهایت و متابله ، تا و تصحیح متن اثر با ما همکاری نموده از مشورهها و نظرات خویش ما را مستفید گردانیده اند ، فراوان ابراز عید دارم . به امید آنکه روزی این اثر وزین عاری از تمام کاستیها به زیور طبع بهتری

ومن الله التوفیق

پوهنمئل محمد عالم لیب

استاد دانشگاه بلخ و رئیس شورای مرکزی انجمن فرهنگی امیرعلیشیرنوایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افتتاح مقال بعمون حضرت واعبد ذوالجلال وقادر متعال عزشانه عایقال که در میدا^۱ فطرت و منشأ^۲ خلقت وجود بنی نون انسان را به تشریف ولقد کرّمنا بنی آدم مشرف و مکرم فرمود و مقارن مفاخرت ایشان را به توشیح و فضلنا عم علی کثیرمّن خلقنا تفضیلاً^(۱) مزین و مجلّی گردانید .
نظم :

تعالی الله یکی بی مثل ومانند که خوانندش خداوندان خداوند
خداوندی کدر یک طرفتالعیین ز کاف و نون برون آورد کونین
سپاس افزون از قیاس که نفعات مجمر نکپتش آتش در دل لاله^۳ سیراب اندازد و
شمه بی از روایح نسیمش خون در جگر نافه^۴ مشک ناب گشاید . تحفه بارگاه پادشاهی که
سابقه^۵ لطف و غایتش اعلام دین قویم را پیکر نلغربخشاید^(۲) و تائید فیض و مکرمتش بازوی
مجاہدان میادین دین و مبارزان معارک یقین را قوت و توانایی افزایش^(۳) و سوسن آزاد
به دعوی بنده گیش رطب اللسان شده و چشم نرگس درندایع فطرتش سراسیمه و خیـرا
مانده .

شعر :

ففی کلّ شیء له آیة	تدل علی انه واحـد
خدایی که شایگان گردن فراز	به خاک درش مانده روی نیاز
نگارنده ^(۴) نقش شربارگاه	گذارنده ^۵ تاج بر فرق شاه
فرازنده ^۶ نه رواق سپهر	فرورزنده ^۷ شمع رخشان مهر

۱- قرآن مجید ، سوره الاسراء ، آیه ۷۰ .

۲- الف و خ : بخشید .

۳- الف و خ : داد . عم - الضوح : درخشان

سبحان من تنزه کنه کماله عن درك العقول والافهام ، و تقدس صفات جلاله عن وصف الظنون والاهام . ۱

وتحف تحیات ببارکات و درود و صلوات طیبات که محل تنافس تخت نشینان سیم ارایک و مورد تجاذب کرویسان ملایک بود ، نسیم ریاض فردوس از شامه فیوضات آن غالیه سای و باد روح افزای بهشت از طیب روایح آن عطر آمیزی کند ، نثار روضه منوره و حظیره مظهره سید اولاد آدم و مغفرا ایجاد عالم حضرت محمد مصطفی و رسول مجتبی ، سلطان انبیا ، را انمای اصفیا ، مسند آرای طاق او ادنی و تخت تشین ثم دنا فتدلی (۱).

رباعی :

مخبر ز کمال توست قرآن عظیم	ای مظهر الطاف خداوند کریم
ذات تو مکرم کرم توست عظیم	نام تو محمد و مقامت - محمود
مقصود ایجاد عاکفان تبه خضرا ، مقصد تکوین ساکنان عتبه غیرا ، صدر صفا امکان	خلوتخانه لامکان .

نظم :

پناه عجم ، پادشاه عرب	رسول کریم قریشی لقب
امام سبیل ، آبی مقتدا	سپهر شرف ، مهر اوج هدا
که حل کرد اشکال لوح و قلم	به علم لدنی چنان شد علم
ز درس و سبق فارغ البال بود (۲)	چو فضلش ز فیض ازل میفسزود
که مقصود از ایجاد ، او بود و بس	ز افلاک دانست هر ذی نفس
طفیل وجودش بود هر چه هست	چه عرش و چه فرش و چه بالا چه ^{ست}
	و صلوه و سلامه و عبرته المتبس من الجوار نبوته

نظم :

اصل محبت تو کلید در نجات	ای مخترع به ذات تو مجموع کاینات
بویکرد ان ، عمر و عثمان وحید را ^{ست}	وان چاربار او که بر آن جمله سرور ^{است}

۱ - " آنگاه نزدیک آمد ز بر او (وحی حق) نازل گردید " سوره النجم ، آیه ۸ .

۲ - ورق آغازین اصل نسخه افتاده و صفحه (۴) آن با این بیت شروع میشود .

اما بعد، و برمشکات ضمیر منیر هوشمندان خرد، بین و برآت خاطر خطیر فطرت بلند
 خردگزین روشن و میرعن باد و هنگامی که بلده طیبه مبارک، قبه الاسلام بلخ حفظها الله
 تعالی عن الآفات من الغرت الی السلخ مستقر دولت و اتیال و تختگاه عظمت و اجلال
 اعلیٰ حضرت ثریا منزلت و عرش مرتبت و خاقان عدل اعظم و قآن اشجع اکرم و خلاصه
 سلاطین عالم و طاوه دودمان آدم و دارای اسکندر نشان و فرمانفرمای سلیمان مکان
 نظم :

سریر آرای اقلیم معانی
 طراوتبخش ملک زنده گانی
 شهنشاهی که خاقان تابه فففور
 زمین درگهش بوسند (۱) از دور

پادشاهی که سرگرد نکشان در ربه اطاعت اوست و بدان سرافرازند و جهان پناهی
 که نازنینان پر کرشمه و ناز را روی نیاز بر خاک مطاوعت اوست و با آن مینازند و اعنی
 شهریار بهرام صوات و آسمان رفعت و کیوان قدر و مشتری بخت و خورشید تاج و فلک تخت و
 سیاره خیل و انجم چشم و صبح رایت و بیضا علم و خسرو کشور بخش و گراون رخس و
 ظفر سرایت و قضا حمایت و سلاله دودمان عظام جهانبانی و عضاده خاندان چنگیز
 خانی و نورحده ریاض آفرینش و الخاقان بن الخاقان (۲) ابوالمظفر سید محمد مقیم
 بهادر خان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و رفع فوق الفرقدین عزه و شانه بوده و همای
 دولت الهی سایه افکن فرقی فرقدسای شده و تاج عنایت ازلی زینت بخش تارک عمایون
 آسای گردیده بود و آن حضرت را با وجود عنفوان جوانی و توافقی اسباب عیش و کامرانی و
 علاین سلطنت و گیتی ستانی معظم اوقات فرخنده ساعات بعد از فراغ از ادای فرایض
 ملت و قیام به مصالح مملکت و حوایج رعیت و اقامت مراسم عدالت و نصف مصرف مطالعه
 کتب اخبار فرماندهان نامدار و تواریخ پادشاهان کبار و مواعظ ملوک نامدار و خردمندان
 ابرار میگردد

ناگاه نظر قدسی (۳) سرایت کیمیا خاصیت به سوی این شکسته بی بضاعت و بنده مخالی

۱- اصل نسخه: بوسید و در گک: بوسید
 ۲- در گک: " : الخاقان بن
 الخاقان ابوالمظفر و المستور " ۳- این کلمه در اصل وجود ندارد ۴- در اصل :
 اقدس

از استطاعت و کمترین بنده ها محمدیوسف منشی بن خواجه بقا غفرلها شامل داشته به زبان حقایق ترجمان جاری گردانید که واقعات و احوالات ایام سلف^(۱) از زمان دولت بوزنجرخان^(۲) تا ایام جهانگیری پادشاه کشورستان چنگیزخان و اولاد و احفاد آن شهریار والاشان و انتزاع اقالیم سبعة ازید تصرف خانان مغول علی الخصوص استیلا بر ممالک ماوراءالنهر به شمشیر سیاست و تهر سلاطین دشت تپجانی و خصوصاً پادشاهی خلیفه الرحمن محمد شیبانی خان و اولاد و عشایر او تا شهادت عبدالمؤمن خان را چنانچه در جراید کتب تواریخ مثبت است، به طریق اجمال مبین گردان و ظهور دولت شهریار بلند مکان جانی محمدخان را که اول سلاطین اشترخانی است، تا طلوع تیر معدلت و افضال ما و آنچه واقعات که در ایام سلطنت جاوید^(۳) طراز و ابد دمساز نمایون به عرصه و وقوع آید و غلبی نمای و تا به مرورشهور و اعوام و ظهورسنون و ایام از السنه و غلب انام و اندیشه و خواص و عوام نسیان پذیر نگردد و طالبان فن تواریخ و اخبار به حسن و ادراک و فهم درآک واقعات اسلاف عظام را دریافته به رسوم و عادات ایشان در بزم و رزم تتبع نمایند و به خوانند و مراسم سلاطین کرام اقتدا فرمایند .

نظم :

خوشا علم تاریخ و اخبار آن	جهانست روشن به انوار آن
به تاریخ دانند اخبار دهر	که چون بود در پیش اطوار دهر
به تاریخ از انبیا و رسول	خبر یابد اندیشه جزو کل
ز تاریخ بردند در ملک پی	که جمشید کی بود و کاووس کی

امثالاً لامر العالی و این ذره بی مقدار مانند غم سر بر خط فرمان نهاد و خود را به انامل^(۴) فیض الهی سپرده و غواص صفت در بحر اخبار^(۵) فرورفته خذف ریزه بی چند^(۶)

- ۱- دراصل : سلطنت . ۲- در نسخه عمای دست داشته : بوزنجره و بوزنجره و ایوالخیر ثبت گردیده و در ترجمه روسی کتاب بوزنجیراست . در "اربع الوس" میسرزا الولوغ بیک : بوزنجر . ۳- در اصل مغالطه است . ۴- دراصل و گ : با تاامل فیض الهی . ۵- الف هج و گ : اخبارات ؛ ۶- در اصل و " گ " نیامده (بر اساس الف و خ گرفته شد)

مشمول بر اظهار این مقصد^(۱) فراعهم آورده بر ساحل ظهور رسانید و ترتیب آن بر مقدمه و
 عقبه مقاله نمود و این کتاب را تذکره^۲ مقیم‌خانی نام نهاد و بالله التوفیق.
 مقاله در ذکر نسب و آبای عظام و اجداد کرام شهریار سپهر احتشام و وزیر خراسان
 بن آلانقوا و جمعی از واقعات و اردات که از گردش روزگار به آن ملوک عالی تبار
 رونمون گردیده ؛

مقاله^۳ اول در بیان خروج خلیفه الرحمن محمد شیبانی خان و استیلای او بر ممالک
 ماوراءالنهر تا عهد خاقان شهید جناب المؤمن خان ؛

مقاله^۴ دوم در ذکر جلوس شهریار عالی‌مکان جانی محمد بهادر خان بر تخت بخارا
 و اولاد و احفاد او که ایشان را سلاطین اشترخانی گویند تا رحلت حضرت خاقان اعظم
 فخرسلاطین بین العرب والمجمعه پادشاه و الاشان^(۲) سید سبحانقلی محمد بهادر خان
 نورالله روحه و زاده فی عرف الفردوس فتوحه ؛

مقاله^۵ سوم در ذکر طلوع نیر دولت این پادشاه عدل آگاه دین پناه و آنچه در ایام
 سلطنت روزافزون واقع شود و انشاء الله تعالی .



د استان آلانقوا بخت چویننه^(۱) یولده وزیر
 که چشم و چراغ قبیله^۲ قوره لاس بیوک

نسبت چویننه^۳ مذکور بعد از چند واسطه به اوغوزخان بن قراخان بن دیباقوی خان

۱- گ - مقصود ؛ ۲- الف ، خ و گ ؛ حضرت سید سبحانقلی بهادر خان .

۳- گ ؛ چویننه (و این درست خواهد بود چه در تاریخ اربع الوس نیز آلانقوا بنسبت

چویننه خان آمده است .

بن یافت بن نوح علیه السلام میرسد و یافت را در آن زمان ایلچی* خان میگفتند . حضرت پسر بزرگوارش بعد واقعه* ثوفان در تقسیم مالک بلاد شرف را به او داده بود . از عجایب قصص و غرایب اخبار است که چون کسی او را به نظر اعمان در قدرت سبحان نگرد ، داند که در کارخانه* مشیت او بعید ننماید و جهت اظهار قدرت در بعضی اقرنه و قرون امری غریب و صورت نادر و عجیب پیدا کند که موجب اعتبار و انتباه^(۱) اولوال^{بصار} شود . یکی از آن جمله ایجاد شخص بشریست بی پدر و بی مادر مانند آدم صلوات الله علیه ! دیگر آفریدن عیسی است علی نبینا و علیه السلام بی مساس بشر . کما قال الله تبارک و تعالی: **این مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقت من ثراب**^(۲) و چون این امریست ممکن لذاته و نیز در جرید کتب تواریخ از اخبار مؤرخان منقول است که در اقصای مشرق جزیره بیست که همه ساکنان او زنانند و دوشیزگان^(۳) و سبب حمل ایشان آنست که عرگاه قسوی شهوت بردوات و النفس^(۴) آنها غالب شود ، در آب چشمه غسل سازند و از عنایت شوقی و ذوق و خوشی نطفه بی از آن جماعت منفصل گردد و در رحم پیکر انسانی^(۵) منعقد شود و چون نطفه* مرو به آن منضم نیست ، فرزندان ایشان همه دختر باشند . محقق این دعوی و صدق این معنی واقعه* غریبه* **آل انقواست** و المهدی علی الراوی از بطن او بی واسطه* ازدواج و رابطه* اعتزاج سه فرزند به وجود آمد ، چنانچه گفته اند :

نظم :

حکایات سریم اگر بشنوی به آل انقوا همچنان بگروی

۱ - "گ" - انتباه و اثبات ؛ ۲ - قرآن کریم ، سوره آل عمران ، آیه ۵۹ ؛ ۳ - "الف" :

عنه* ساکن او زنان و دوشیزگان اند . ۴ - "گ" : ذوات و انفس .

۵ - الف : رحم پیکر ایشان .

* - الف و خ : ایلچه ،

گ : ایچه .

سورت احوال او آنکه شیخی آن بانوی کشور صباح^(۱) و تلین باغ لاحت در خرگاه خود خفته بود ، دید که از هوا نوری ظاهر شد ، از ریزش^(۲) در آمده ، بدن به عیث اعرابی اشهل چشم درید ، نرهم نزدیک آمد ، و آسته آسته باز کردید ، و به سورت گرگ شده از در خرگاه برآمده رفت . آنوقتوا از آن متعجب شده به نهایت ترسید و اظهار آن نیز مصلحت ندید و بعد از چندگاه دریافت که با آن نور آستن شده ، چون وضع حمل نزدیک رسید ، اثری ای او تیغ تعرض از نیام قهر بر آورده گفتند : چگونه شد که زن بی شوهر حامله گردد . آنوقتوا صورت واتمه را بیان نمود . آنها این معنی را باور نداشتند تا آنکه یکشب به اطراف خرگاه آن نازنین بیدار بودند و به چشم خود دیدند و به قدرت الهی متعجب شده زبان در کام خموشی کشیدند .

القصة ، از او سه پسر متولد شد . ولد سوم او بوزنجرخان قلآن است که شجره^۱ نسب چنگیزخان به او میرسد و میبوندند . بوزنجر به لنت مغولی گرگ را می گفته اند . بعد از برور ایام در میان قوم و قبایل هرج و مرج روی داده هیچکدام فرمانبرداری و انقیاد کسی نینمودند . لازم داشتند که یکی را به سلطنت مسلم دارند ، تا احوال خلائق انتظام پذیر گردد و قرعه^۲ این فال^(۴) را به نام بوزنجر زده ، جمهور سرخیلان قبایل او را بر تخت پادشاهی و سریر فرماندگی^(۵) نشانیدند ، او را دو پسر شده بود ؛ مهتر او را بوقاخان گفتندی ؛ بعد از پدر بر مکنای شهریاری متکن گردید . از بوقا نیز پسری شد ، او را توینخان^(۶) نام بود ؛ او را نه پسر بود ، هشت آن به قتل رسیده اند و نام آنها معلوم نیست . نهم را نام قاید و خان^(۷) است ، او را سه پسر بوده ، به اولین را نام بایسنفرخان بود و او را پسری بود تومنه خان و از او دو پسر بودند ، یکی را نام قبل خان^(۸) بود و دیگری را قاجول^(۹) پهادر .

۱- در اصل : فصاحت . ۲- در اصل : روضه . ۳- گ: گردانند . ۴- در اصل :

انتقال . ۵- در اصل : فرمانبرداری . ۶- در اربع الوس : دو توینخان .

۷- (در اربع الوس : قاید و خان .) ۸- (در اربع الوس : تویلای .) ۹- (در

اربع الوس : قاجولی .)

پیمان خواب دیدن قاچولی همان و تمبیر کردن توپینه همان (۱)

شبى قاچولى بهادر خواب دید که از حبيب قبل خان برادرش ستارمى طالع شد و تاريك شد . بعد از آن ستاره ديگرى برآمد و غايب شد و کوكب سوم ظاهر گشت و غروب نمود . اختر چهارم پرنور در لمعان آمد و نور آن به چند کوكب ديگر رسيد و عمر کدام را به ولايتى افکند . چون ستاره نورانى غايب شد . عالم همان منور بود ، قاچولى بيدار گشت ، باز به خواب رفت دید که از حبيب خود شهم کوكبى طالع گشت و مخفى شد ؛ ديگرى طلوع کرد تا هفت نوبت ، در هشتم ستاره عظيمى درخشان شد و عالم نورانى گشت و از او چند کوكب ديگر منشعب گردید و هريك خطه را منور کرد . قاچولى خان از خواب بيدار شد و در پيش رو رفت و واقعه را گفت . تومنه خان شادمان شد و قیل-خان پسرش را طلبیده به قاچولى گفت که خواب خود را با برادر بگو . بعد از آن تمبیر کرد که " از نسل قبل (۲) سه کس بر سرير خانی متمکن شوند . بعد از اين ديگر حفاد پادشاه شوند که اکثر ربع مسکون را در تصرف آرند و از نسل قاچولى هفت کس عشتين تمام کشور را گشاید (۳) (۴) ."

تعبير قبل خان سلطنت پادشاه عالمگیر جهان ستان چنگيزخان است و تمبیر قاچولى بهادر سلطنت خسرو صاحبقران ، سلطان زمين و زمان ، فرمانفرمای دوران ، همنشاه گیتی ستان ، که خداى جهان امير تيمور کورگان است .
التقصه (۵) برادران دست بیعت به قبل خان دادند و او را به خانى مسلم داشتند و قبل خان را اقتدار و اعتبار به پيشتر اقوام منول بسيار است . او را نیز پسرى بولیده برشان بهادر نام و او را فرزند ان بسيار بوده اند . ارشد اولاد او را پسوگای بهادر تام است (۶) او را از خاتون بزرگ که الون اینگه (۷) میگفتند ، فرزند ارجمند به ظهور آمد که تا فلك دوار با هزاران دیده عمرها جهان گردیده ، نظيرش در هیچ قرن ندیده .

۱ - اين عنوان در اصل نسخه و "گ" مشخص نيست . ۲-گ : قبل خان ۳-۴ در گ : هشتم و تباى . ۵- "الف" : بعد از توپينه خان . ۶- در اصل و "گ" جمله داخل نانتکها از ثبت بازمانده و در اینجا براساس "الف" و (ت . ر) گرفته شد . ۷- در اصل و "الف" نيست ، در (ت . ر) به گونه ايکه آمده است .

چون این پادشاه از کم بطن به سرحد ظهور قدم نهاد ، مقدار کف خون منجمده چون پاره جگر در دست داشت و این معنی نزد عتلا دلیل قوله تعالی : من یفسد فیها و یسفک الدماء (۱) گردید . خون ریزی اش به مرتبه بی رسید که بهرام خون آشام زیر چادر نمانید ترار گرفت و آن فرزند را تموچین نام نهادند . بعد از آنکه یسوکای بهادر از سرای غانی در انگلیس جاودانی خرامید ، نبایل او را به پادشاهی برداشتند . او بسه غایت قوی همیکل بود ، در قوت و شجاعت به مرتبه بی بود که شیر و پلنگ در نظرش روانه می نمود . در آن وقت عارفی بود که او را تب تینگری می گفتند . یعنی پرستنده ، معبود ، و مدت ها در زاویه ، خامون و مغاره ، جبال ترار گرفته به طاعت ایزد متعال تیا می نمود . سرچند سلاطین مانعیه و خواتین سالغه در خدمت آن عزیز توصل می جستند ، میسر نمیشد و همه وقت از صحبت اصل جاه متنفر می بود . چون تموچین بر تخت شهرپاری استقرار نمود ، بی طلب به سوی او آمد . تموچین این معنی را مبارک دانسته به استقبال برآمد و خود در عنان درآمده آن پاکیزه طینت را به بارگاه خود آورده بر تخت نشانید و بنده وار دست ادب بسته در خدمت ایستاد . آن عزیز زبان به تهنیت گشوده فرمود :

نظم :

ازین پس تو خود را تموچین بخوان نهادند نام تو چنگیز خان
ازان رو که بمنای چنگیز خان بود خان خانان به توری زبان
نمه کس ورا اینچنین خوانده اند بدین نام نو آفرین رانده اند (۲)
بعد از آن بقولات ، رجعت نموده باز ساکن مغاره و منزوی کناره شد ، دیگر اختلاط ننمود .

۱- قرآن کریم سوره البقره ، از آیه ۳۰ ،

۲- هراع اخیر در (ت - ر) نیامده است .

آغاز طلوع کوکب اقبال چنگیزخان بن یسوکای بهادر بن برتان
بهادر بن قبل خان بن تومنه خان بن بایسنرخان بن قید و
خان بن تومین خان بن بوگا خان بن بوزنجرخان بن آلانقوا

در تاریخ تسع و ستین و خمسمائه (۵۶۹ هـ. ق. *) چنگیزخان بر بلاد شرق بزر
تخت جهانگیری نشست و کمر دلاوری بر میان بست و خانان مغول و ترکستان را بالکل
یرانداخت و عالم را از وجود آن طبقه پاک ساخت . مملکت ختای و ماوراءالنهر و
خراسان و عراقین و رومات و اکثر بلاد شرق و غرب را در تصرف آورد .
روزی در ابتدای کشورستانی جمعیت کرده خود (۳) در مجلس زبان گشاد و گفت :
ای امراء و نایبان و ملازمان ! مرا فکر این مدعیان (۴) و فتوحات هرگز نبود و به مملکت
خود قناعت میکردم . چون خوابها دیدم ، دست از این و آن بریدم و سودای سلطنت
تمام عالم را در دماغ آوردم . این وصیت منست . اگر اتفاقی میکنید ، کشتن و مردن و
آفرین و فرزند جدا شدن را به خود قرار میدمید و به حکم و فرمان من می درآیید ،
یقین که اراده به حصول موصول است و الا عرکس سر خود گیرد . از اینل مجلس به
یکبار فریاد برآمد که به کشتن و مردن و زن و فرزند ان به غارت دادن و از ملک و مال
جدا گردیدن (۵) دل نهاده ایم . به غیر از جان سپردن ، این معنی را سعادت خود
د اتستن کار دیگر نداریم .

چنگیزخان دانست که سخنان ایشان از محض اطاعت و فرمانبرداری خواهد بود (۶)
در بدیشان خوش کرده (۷) بزم کشورستانی ساخت .

- ۱- الف : ولایات بلاد شرق و غرب . ۲- الف : منقولست که روزی . ۳- الف :
زبان به اعیان خود گشاده . ۴- گ : مدعیان . ۵- الف : از زن و فرزند و ملک و مال
جدا گردیدن . ۶- الف و گ : فرمانبرداریست . ۷- گ : خود نهاد .
مطابق ۱۱۷۳/۷۴ میلادی .

واقعۀ خواب چنگیزخان (۱)

خواب اول؛ چنان در واقعۀ دید که دستدای او دراز شده و به گرد دست شمشیری داشت، یکی به جانب مشرق و دیگری به سوی مغرب میرسید.

خواب دوم^(۲) خوابی دید که تاج بر سردارد، دستار سیاه بر سر پیچیده، اصلای نهایت ندارد و بعد از آن، دستار سفیدی بر بالای آن نهاده و رشته‌ها از آن دستار-ها آویزان است، بعضی سیاه و بعضی سفید. چون بیدار شد، شرح حال به معبران گفت. هر کس چیزی بیان کرد و در آخر به عوض رسانیدند که در مملکت ختن^(۳) شخصیت در این علم ماهر. او را آوردند و شرح کردند. آن شخص یهودی بود^(۴) گفت: پادشاه دیار کفر و اسلام را بگیرد و به تصرف آرد. دستار سیاه کفر است و سفید - اسلام و آن رشته‌ها فرزندان باشند. آنچه سفید است، بعضی از فرزندان مسلمان شوند و رشته‌های غیر سفید همان فرزندانند که در دین خود باشند. چنگیزخان این تعبیر را پسندید.

چون اقبال جهانگیری او در آفاق انتشار یافت، سلطان محمد خوارزم شاه که اکثر ربع مسکون در ننگین فرمانروایی او بود^(۵)، خواست که تفحص احوال چنگیزخان و مغول سازد. سیدبهاوالدین رازی^(۶) را به رسالت نزد خان فرستاد که به طریق عقل و جاسوسی عدد لشکر و حشر او را معلوم نماید. در آن حال چنگیزخان در شهر - - - - - طمفاج^(۷) ختای بود که در مقدمه آن ملک را به چنگ گرفته بود.

۱- در اصل و گنگ نیست. ۲- الف: دفعه دیگر. ۳- گک: چین.

۴- الف: خواب را گفته تعبیر جستند. ۵- الف: آوازه، کوس دولت شهنشاهی را شنید. ۶- ت: ر: غازی. ۷- در (ت: ر) - نام شهر وجود ندارد. در دیگر نسخ دست داشته به گونه طمفاج آمده است.

رفتن ایلیچی خوارزم شاه نزد چنگیز خان (۱)

سید بهاوالدین نفل میکند که چون نزدیک تمناچ نام شهری رسیدم و پشته بی سر مثال کوه نمودار بود. تخمیناً ده فرسخ بود. از رنده تان پرسیدم که این سملکت گرمسیر است شنیده ام که برف و یخ نیست و آن کوه برف چیست؟ بخندیدند و گفتند برف و یخ نمیشود و استخوان مرده است که در آنجا خان قتل کرده اند و گوشت آن را در آن خورده اند و استخوان مانده است. اندک راه که طی شد و به زمینی رسیدم تا شب رفتیم و تخمیناً پنج فرسخ بود. تمام این زمین از روغن آدم چرب^(۲) شده بود و عفونت پیدا کرده. از این نیز تعجب شدم. جواب دادند که در این سرزمین جنگ شد و این مردم^(۳) در اینجا کشته شدند و از همه جانب ده فرسخ بدین قاعده است و به مرتبگی عفونت داشت که از بوی آن چند کس بیمار شدند و بدان در گذشتند. نزدیک شهری رسیدم و در یک جانب خندق و استخوان بی نهایت ریخته بود. به خاطر رسیدم که این استخوان از کجا^{ست} و چرا خرمن کرده اند. از آن مردم پرسیدم و گفتند که از سر جانب شهر بدین عظمت^(۴) که دیدی برجی ساخته اند. در روز فتح از آن برجها دختران خود را به زیر انداخته اند تا به دست لشکر مغول در نیایند^(۵) و شماره آن دوازده هزار دختر بود و باقی هم بدین فیس. گفتم که میخواهم درون قلعه را ببینم و گفتند در چهار روز میتوانی طی کرد.*

آمدن ایلیچی به خدمت چنگیز خان

چون سید بهاوالدین به مجلس خان آمد و خان او را احترام کرد و از حال سلطان محمد پرسید. بعد از چند روز رخصت داد و گفت پادشاه ذی شان را بگو که تو پادشاه غریبی

۱ - عنوان در اصل نیست. از "گ" گرفته شد. در اصل "په وقایع غریبه" ۲ - الف :
 و سیاه ۳ - گ : آن متداره ۴ - گ : طریقه ۵ - الف : نیند ۶ - گ : اسیر
 نشوند (سین جمله تا " " به زیر انداخته اند " در نسخه اصلی " از نزد ماتب
 باشد است) * به معلومات درباره سفر سید بهاوالدین ایلیچی خوارزم شاه نزد چنگیز خان
 را مؤلف این کتاب قرار معلوم از "طیقات نامیری" منهاج السراج جوزجانی (ف ۶۹۸ هـ ق ۱)
 انشیا س نبوده است.

و من پادشاه شرم . تو دولت رانده و من تو دولت . تا از تو نشود ، از من نخواهد شد .
 جواب ایلچی را به همین بند کلمه پینام مختصر کرد و گفت عهد اینست که چون مردم
 این ملک بدان مملکت روند ، در عهد راحت و فراغت باشند ، و از آنجا که بدین دیار آیند ،
 بهتر و خویتر از آن رگی متصرف نشود و تحفه و هدایا از هر جنس روان کرد . از آن جمله
 طلای مرصع کرده به جواهر نفیسه به وضع گردن اشتری که به گردن میبردند ، ارسال
 کرد .

چون رسول به خدمت سلطان آمد ، حکایت ^(۱) عرض کرد . او را به خاطر از این گفتار
 چنگیزخان رسید که ^(۲) از روی عجز است .

قتل و غارت کردن سلطان محمد خوارزم شاه قاتله چنگیزخان را

سخن سنج محانی پرورد تاریخ چنین میگرد که چون ایلچی روان شد ، ^(۳) جمعی که
 سالها در آن مملکت مانده بودند و در غربت و تنهایی به سر برده ، اراده ، وطن کردند و
 به خاطر جمعی روان شدند . چون رسیدند ، همان بود که به عالم آخرت شتافتند ^(۴) . قصه
 چندین کس را بی سروتن ^(۵) و فرزند ساختند . یا ساریان از این مرحله جان به سلامت
 برد و خبر مردهگان را به زندهگان رسانید . چنگیزخان را این خبر موجب کلفت و رنجش
 گشت . رسول روان کرد و گفت که این سموت در کیش ما کفر است ، شما که مسلمانید ، ترحم
 نکردید و خلاق بعد ، نمودید ، به هر حال ما آنها را به ورثه بدید . چون سلطان محمد
 را ادبار دست داده بود ، دولت از درگاه ^(۶) او روی گردانیده ، کاری که عثش را شاید و
 دولت را باید ، نکرد .

- ۱- گ : حکایات عرضه کرد . ۲- تا اینجا در نسخه "اصلی" از قلم کتاب باز مانده
 است ، از روی "گ" گرفته شد . ۳- گ : جمعی کاروان ه الف : جمعی که سالها
 آرزوی تجارت و سودای سرمایه و سود در سر داشتند ، با اعراب ایلچی در آن سرزمین
 رسیدند . فانقود و اجنار فراوان که حساب آن را به جز پادشاه سریع الحساب کسی نمیدانست
 ۴- گ : خرامیدند . ۵- ر : بی زن و فرزند . ۶- گ : دربار .

نظم:

چوتیره شود مرد را روزگار همه آن کند کشر نیاید بکار
در مقابل جواب درشت فرستاد و چنگیز خان به فکر مدافعه افتاد^(۱) عنان مخالفت

پیچید *

ذکر آمدن چنگیز خان به جنگ^(۲) ماوراالنهر جهت انتقام مقتولان و سلطت گیری او

در تاریخ خسرو و شمس و ستماته (۶۱۵ هـ ق. *) عرق حمیت او به واسطه ظلم سلطان محمد خوارزمشاه که تاجری چند شب زنده دار^(۳) را به خلد برین فرستاده بود و در حرکت آمد و دفتر عارض^(۴) را غلب کرد و فرمود که لشکر را به قلم گیرید . عشتصد علم بود و هر علمی نزار کس و چنانچه عشتصد هزار باشد . این لشکر قیامت اثر در حرکت آمد . چون سه ماه راه آمدند و به اترار که مابین سلطان محمد بود رسیدند و گرفتند و گشتند و ذی حیات زنده نگذاشتند . سلطان محمد جاسوس فرستاده بود که خبرگیری کند . جاسوس بعد از چند روز بازگشت^(۵) و گفت : " لشکری دیدم در بزیم گریان در رزم خندان . چون انگشتهای یک دست و چون دستها هم پشت . امر پادشاه را تابع و به سیری و گرسنگی قانع . در جنگ تانر و در محنت صابر . تنعم و راحت ندانند و فرار و هزیمت نشانند . سلاح خود میسازند و به خدمت خود میپردازند . همه سه سفر یکسان و به نمدیگر نمد و همزمان . تکلف در ماکول و ملبوسند دارند و قناعت به شیر و دغ کنند . گوشت همه حیوانات خورند و به هیچ کس ترحم نکنند . زنان آبستن را شکم شگافند و طفلان را سر از تن بردارند . اگر به دریا رسند و توقف ندارند و پوستها دوزند و رخوت^(۶) ** *

- ۱- الف: به فکر مدافعه آن اقبال برگشته و ادبار روی داده افتاده . ۲- گ: به ملاک .
بطابین ۱۲۱۸ میلادی . ۳- الف: و سحر خیز را . گ: تجاران و مسلمانان را .
۴- گ: عارضه و الف: دفتر دار . ۵- گ: گشته آمد . ۶- گ: و سلاحها .
** جمع رخوت (رخت سرتازی به معنی زین اسب) .

بدان نهند و به دم اسپ برینند و یاں اسپ را گرفته گذرند .
 الفصه چندین از این نوع خطابات بگفت که خوارزم شاه را دل از جا برفت و وهم
 غالب گشت و دیگر تاب مقابله نیارده و توشف ناکرد و منزل به منزل گریخت .
 چنگیزخان به بخارا رفت و آن ملاک را گرفت و قتل و غارت کرد و خراب و ویران نمود .
 سلطان محمد در سمرقند بود و طاقت مقاومت نیارده ، یکصد و ده هزار کس را گذاشته
 بدر رفت . چنگیزخان خود بدانجا رفت و در سه روز گرفت . پنجاه هزار مسلمان شهید
 اکثر از مرد و زن بنده شدند و شهر را ویران و خراب کرد و هیچ کس امان نیافت بعد
 از آن لشکر در عقب سلطان محمد فرستاد و یکصد و سی هزار کس بودند . سلطان محمد در
 هیچ جا توقف نکرد و گریزان به غزنین رفت و از آنجا به کیلان درآمد و آنجا نیز توقف
 نکرده به بازندران رفت (۱) و در جزیره آبسکون از غصه بسرد . هر چند امرا میگفتند که این
 گریختن چرا ، حال آنکه هیچ جا آثار و علامت منور نیست . سلطان محمد اعراض میکرد
 و فحش میگفت و جواب میداد که آنچه من میشنوم و میبینم ، شما نمیبینید و نمیشنوید .
 خلاصه آنکه از وهم و عراس مجنون شده بود ، عوش و قرار در او نمانده بود . آن
 لشکر به عر جا و عر محل که رسیدند ، قتل و غارت کردند و از آبادانی اثری نگذاشتند و
 جمیع مملکت خراسان ، ولایت عراقی (۲) و آذربایجان و بیدان را قتل عام نمودند و کسی
 را زنده نگذاشتند .

قتل و غارت ترمذ و بلخ و بدخشان و دیگر بلاد

چنگیزخان خود به ترمذ رفت و قتل و غارت کرده آمد . به بلخ و بدخشان آمد (۳) ، در
 آنزمان بلخ به غایت منور بود ، چنانچه هزارود و سیست مسجد جامع داشت و هزارود و سیست
 حمام (۴) و پنجاه هزار کس از سادات و علما اهل عزت بودند (۵) تا آنکه گرفته ویران کرد و

۱- جمله اخیرتا اینجا در نسخه اصلی از قلم کاتب بازمانده است و براساس نسخه الف و ک
 در اینجا ثبت گردید . ۲- الف و گ : شیروانات . ۳- این جمله در اصل از قلم
 کاتب بازمانده است . ۴- الف : هزار حمام . ۵- این جمله در اصل از قلم کاتب
 بازمانده است .

(۱) از آنجا به مرو شاه جهان رفت و به يك حمله گرفت و ویران کرد و قتل عام نمود ، سیزده هزار کس به قلم آمدند . از آنجا به نیشاپور رفت و داماد او در جنگ کشته شد ، در غضب گردید ، نیز آن را گرفت و هفت روز آب را به شهر بسته جوگشتند^(۲) شمار گشته گان سوی عورات و اطفال هفده صد و چهل و هفت هزار^(۳) به قلم آمده . از آنجا به عرات گذشتند ، مردم آنجا قلعه را استوار کردند . پنجاه زرع از دیوار قلعه به بکار افتاد . از آن رخنه در آمدند ، شهر را گرفتند و بر پیر و جوان ترحم نکردند و شمشیر قهر نهانند ، دیاری را زنده نگذاشتند ، چنانچه بیست و شش هزار^(۴) کس به قلم آمد . سبحان الله ، القهار و تمامی خانه ها و عمارتها را ویران کردند . چنانچه خطیب آنجا با پانزده نفر در سوراخها خزیده مانده بودند ، بعد از چند روز از زاویه ناکامی برآمده گیاه میخوردند و در سایه دیوارها می آسودند .

القصة چند ان گوشتر و کوشتر نمودند که این مختصر گنجایش تعداد آن ندارد و از عزار واقعه مجملاً بر سبیل بیان اظهار نموده شد^(۵)

چون وقت رحلت نزدیک رسید ، اوکتای خان و چغتای خان و تولی خان و اولاد جوجی خان را که فرزندان و نبیره گان او بودند ، حاضر کرد و وصیت آغاز نمود .

وصایای چنگیز خان و رحلت او

او گفت : " ای فرزندان ، بدانید که توت جوانی به ضعف ناتوانی مبدل شد ، سفر آخرت که امریست ناگزیر ، نزدیک رسید . الحمد لله که به توت و بازوی خود مملکت عریض را که بیان آن یکساله راه است ، جهت شمایان حاصل کردم^(۶) و وصیت سیاست و آوازه شوکت در عالم چنان انداختم که اگر صد مغول بی نام و نشان به اقصای مغربزمین میروند^(۷) ، مدعا به حصول موصول است . اتفاق کنید ! اگر مخالفت سازید ، زود ملاء از

۱- ت : سیزده صد هزار ؛ ۲- الف و گ : کاشتند . ۳- الف : هفتصد و چهل
و هفت هزار ؛ ک : هفتصد هزار . ۴- الف و ک : بیست و شش هزار . ۵- ک :
بر سبیل مجس اظهار بیان نموده شد . ۶- الف : به تصرف در آورد ، ۷- الف :
روند ؛ گ : رود .

دست بدید و اگر موافق باشید، بنای سلطنت مهد و موسس بود و روزگار دراز به ناز گذرانید و از تسلط معاوندان در امان باشید، مشروط به آنکه از وضع قاعده من تخلف نخواهید. من به شما یاران مثالی بینمایم. ترکش خود را طلبید، هر کدام را تیری داد و فرمود بشکنید، بشکستند. بعد از آن تیرها را جمع کرده گفت بشکنید، هر چند فرزند آن فوت کردند، نتوانستند شکست^(۱). این صورت در اربع و عمرین و ستائسه (۶۲۴ هـ.ق^(۲)) واقع شد.

نظم:

بگفت این و دیده به علم بر نهاد تو گفتمی که چنگیز خان خود نژاد

مدت عمرش هفتاد و سه سال و زمان سلطنت بیست و پنج سال بود / جسده او را در زیر درختی که خود وصیت کرده بود، مدفون ساختند. از زمان کیومرث آدم از پیشدادیان و کیانیان و ساسانیان و اشکانیان چون او کشور گشایی نبوده، از سرحد ختای تا اقصای مغرب در تحت تصرف آورده.

بعد از او اوکتای ناآن ولدش پادشاه شد و چغتای خان را ولایت مغرب داد و از او اولاد نماند. تولی خان را به ممالک روم، عراقین و خراسان فرستاد، او در آنجا مع علاکو و دیگر فرزندان برفت و دیگر باز نیامد و به اولاد جوچی خان ممالک دشت قپچاق مع توابع و لواحق ارزانی فرمود. این وقت سلاطین قلمانی نسب خود را به اوکتای قاآن میرسانند. چون کسی خواهد که حقایق اولاد چنگیز خان را به نیایر و عشایر به واقعی اطلاع یابد، در دفتر پنجم روضه الصفا مشروح خواهد یافت.

چون^(۳) غرض اظهار نسب اعلیٰ حضرت^(۴) است به جوچی خان مذکور، قلم از تحریر

تفسیل و تمداد فرزندان دیگر بازمانده رجوع به مقدم نمود:

بر رأی زرین و خرد خرد، بین خردمندان عهد، گشای مخفی نماند که جوچی خان پیش از پدر ریورت دشت قپچاق در سن بیست سالگی وفات یافت؛ بعضی مورخان گفته اند که میان سی و چهل از عالم فنا به دار جزا شتافت و این به سحت اقرب است. او را

۱- گن: خواستند که بشکنند، شکست. ۲- مطابق ۱۲۲۲ میلادی؛ در الف این جمله پس از بیت آمده است. ۳- الف: چون در اینجا؛ ۴- عالی حضرت (منظور سید محمد مقیم خان - ل).

دو پسر بود: اول اورس‌خان^(۱) و دوم شیبان‌خان^(۲). فرزند شیبان — قبضای سلطان و پسر او خضر خان، فرزند اوسپاد رتزای و ولد او نیاته غل سلطان^(۳)؛ از او پسری بوده خواجه بوغاس سلطان و ولد او بینگ تیمور سلطان^(۴) و پسر او اولوغ فولاد سلطان و از او شده ابن سلطان، و ولد او دولت‌شیخ سلطان و از او خلف گنج‌حیتی ستان ابوالخیر خان که پادشاه دشت قیچاق تا حدود ترکستان و سغناق برای او مسلم شد، در اوایل شهاب که هنوز سن او از بیست سالگی تجاوز ننمود، بود، ولایت خوارزم را به نیروی دولت و قوت و جاه حشمت از قبضه ارشد اولاد پادشاه فردوس مکان امیر تیمور کوره‌گان شاهرخ میرزا تورالله مرقد استخلاص نمود، بر اوج سرپرختانی و اورنگ خاقانی تکیه نمود. نسبت ارادت به حضرت نطب الواصلین و غوث الطالبین مولانا حسین خوارزمی قدس‌الله سره داشته و از بابان آن زنده، ابن عرفان استمداد نعت بینموده و کمال دولت و اقبال و حمایت عظمت و جلال او به درجه‌ی رسید که اکثر سلاطین عالم مطالب خود از او استمداد می‌نمودند. چنانچه هنگام استیلای اولاد قرايوسف ترکمان، فرزند آن کبار امیر تیمور کوره‌گان سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا و محمد جوکی میرزا و سلطان حسین میرزا به خدمت خان آمده مانند دولت بلازمان رکاب سعادت او بوده اند، به یمن امداد و حمایت او به منتهای تمنای خودها رسیده اند و بر اوج تخت دولت و فراز دیهیم سلطنت قرار و آرام گرفته اند.

نظم:

نه نظره ماند به دریا نه ذره ماند به دشت

که از نواید احسانش بهره مند نگشت
(۵) القمه تریب چهر سال از روی فراغ بال با عز و اقبال در دشت قیچاق که نزهت‌ترین

۱ - الف: آرش‌خان، خ: ارش‌خان، گ: ارش‌خان؛ ۲ - تاریخ اربع‌الوس: شیقتاق.
/ در منابع دیگر از سه پسر جوچی خان به نامهای باتو، برکای و اردا (مقولها، تألیف
د یوید مورگان با و باتو، شیقتاق و برکه‌خان (تاریخ اربع‌الوس) اسم برده شده است. (ل)
۳ - الف و خ: آتو، ک: ناته غل و در اصل کاملاً مخلوط است (براساس تدر گرفته
شد. (۰) ۴ - در منابع دیگر: منکو تیمور.
۵ - گ: بهترین

ممالک آفات است و از دیار اروس تا سرحد بلنار و ممالک ترکستان در حوزه تصرف آورده سلطنت مینمود.

نظم (۱):

آنچنان داوری که دریا را ابر دستش عطا فرستادی
 وقت قدرت سهیل رازمین به سلام سها فرستادی
 به سم کوه پیکران گه رزم کوه را برخوا فرستادی
 اوسان ذات وحدتی صفات او را دلیل وانسج تر از اولاد او نمیشد.

ذکر شعب فرزندان عالی نسب ابوالخیرخان

پوشیده^(۲) نماید که آن حضرت را یازده پسر بود. لیکن رقم رشد بر ناحیه احوال
 دو فرزند مطالعه مینمود: اول - شاه بوداغ سلطان، دوم - کوچکونچی خان.
 بوداغ سلطان دو فرزند دولتمند داشته، یکی خاقان خلیفه الرحمن محمد شیانی
 خان و فرزند دوم محمود سلطان، و شیانی خان را سه پسر خجسته سیر بوده: تیمورخان،
 خرمشاه سلطان و سیونچ محمد سلطان، و محمود سلطان را یک پسر بود ابوالقازی
 عبیدالله بهادر خان.

۱- اساس و گه: بیت.

۲- الف: مخفی.

مسئله اول

ذکر خروج شییبانی خدان و انتزاع ماوراالنهر از اولاد ابوسمید میرزا

چون سخن بدینجا رسید ، تلخ‌خبرین رقم از حال خان شهید محمد شییبانی خان و برادر نامی او محمود سلطان و فرزند گرامی او عبیدالله خان ایراد شمه‌یی بر سبیل اجمال مصلحت دید تا معلوم باشد که سبب انتقال ماوراالنهر از اولاد تیموری به خواتین دشت قپچاق کیست و باعث چیست ؟ اما ناقلان اخبار پیرحایف روزگار چنین آورده اند که خان رضوان مکان شییبانی خان در زمان دولت ابوالخیر خان ، جد بزرگوار خود به تاریخ سنه ۸۵۵ و خمسین و ثمان مائتة (۸۵۵ هـ ق) ^(۱) متولد شد . ابوالخیر خان او را محمد شییبانی ^(۲) نام نهاد و شاه بخت لقب داد . در تاریخ ثمان و خمسین و ثمان مائتة (۸۵۸) محمود سلطان به وجود آمد ، او را بدین نام خواند و بهادر گشت . چون ابوالخیر خان وفات یافت ، مدتی ایل و اولوس او متفرق و سرگردان و بی سر و سامان ^(۳) شدند تا سلطانان به حد تمیز ^(۴) رسیدند ، به اتفاق قبایل و خوشاوندان پای جلالت و دلاوری در راه طلب نهاد ، به عزم تسخیر ولایت ماوراالنهر عازم شدند و چون پیمانہ دولت سلاطین تیموری پر شده بود و ماہ انبیا ایشان کمال خسوف پذیرفته و مقرون زوال شده و مشیت الهی آن بود که انتزاع ممالک از آن قبیله شود و سلسله خاندان آنها از مملکت ماوراالنهر و خراسان انقطاع پذیرفته و چندین پادشاه جمشید جاه و سلاطین رغبت دستگاه از شهر بند فنا به صحرای بقا برد تا ممالک ماوراالنهر و ولایت ترکستان از سر حد کاشغر و نهایت بلخ و بدخشان و خراسان تا حدود آذربایجان در قبضه تسخیر و حیطة تدبیر شییبانی خان در آمد .

- ۱- مطابق ۱۴۵۱ میلادی ۲۶۰- که سلطان محمد شییبانی خان ۳۰- الف: بی سردار
 ۴- این کلمه نیز مانند واژه های متعدد دیگر در نسخه های دست نوشته منقووط و به گونه " ترمیز " ثبت گردیده است (ل) .

بیت :

صد هزاران جان و دین تاراج یافت تا محمد یکشینی معراج یافت
 بیان این واقعه آنکه در عرض یکسال اولاد ابوسعید میرزا نور مرقده که سالهای
 بسیار مالک ممالک ماوراءالنهر بودند، بتجارت تمام شدند و به امرای و اسقام مبتلا گردیده
 از دارفنا به ملک آخرت متافتند و کل عرصه ماوراءالنهر و ترکستان با جمع ولایات بلخ
 و بدخشان از تصرف ایشان بیرون آمده به حضرت شیانی خان تراز گرفت^(۱) و بلخ را که
 آن زمان بدیم الزمان میرزا ولد سلطان حسین میرزا والی بود، جهت استخلاص آن خود
 خان از آب گذشته مسخر ساخت و به فرزند میانه خود خرم شاه سلطان تفویض نمود.
 بعد از آنکه سلطان حسین میرزا به تاریخ سنه ۶۰۱ هجری و تسعمائیه^(۲) (۹۱۱ هجری) در
 از عالم انتقال نمود و بنا بر عدم اتفاق اولاد او خراسان را نیز با جمیع توابع و لواحق در
 تصرف آورده به فرزند ارشد خود تیمورخان داده و او را ولی عهد خود ساخت.

ذکر اختتام احوال شیانی خان

چون آفتاب دولت او بر اوج کمال ارتفاع یافت، به تاریخ سته و عشر و تسعمائیه
 (۹۱۶)^(۳) در مغرب شهادت فرورفت.

مصرع :

آری آری در کمالی را زوالی در پی است

شرح این بیت نهایتاً بر سبیل اجمال آنکه در آن ولا که بر سر پسر سلطنت ولایت
 خراسان تکیه داشت، پیوسته به جانب سرد فتر اباطیل شاه اسماعیل ایلچی فرستاده
 پیغام دادی که یکی از این دو کار را اختیار نماید: یا آنکه به طریق آباء و اجداد خود
 پیوسته شیوه اهل سنت و جماعت پیش گیر، یا مستعد جنگ و جدال و قتال باشی.

۱- این بخش جمله "ولایات بلخ... و بلخ" در نسخه اساس از قلم کاتب باز مانده

است و ۲- مطابق ۱۴۰۶ م ۳- مطابق ۱۵۱۰ م

چون مکاتبات از طرفین به تکرار انجامید، شاه اسماعیل از عراق لشکر سنگ سیرتسان بدسگال و سپاه کفر و ضلال را جهت قتال جمع آورده متوجه خان گردید و در ولایت سر و به آنحضرت رسید. با آنکه آن زمان در رکاب همایون جز معدودی چند نبود، از غایت حرص به شرف غذا اسید از حیات گسسته به صوب او شتافت. چون قلم تقدیر بر لوح جبین آن پادشاه جهانگیر رقم شهادت زده بود، اهل ضلال غلبه کرده خان را با جمعی فراوان به درجه شهادت رسانیدند. فضلا استیلای قزلباش را "کلاه سرخ" (۱) تاریخ کرده اند و شاه اسماعیل پس از فتح و ظفر به مرو در آمده و رعایا را قتل عام فرموده برج و باره قلمه را ویران کرده به صوب شهری مراجعت نمود.

ذکر ارادت پادشاه ولایت عثمان اهل فرغانه ابوالشازی

عهد الله بهادر خان

عبدالله خان بن محمود سلطان بن شاه بوداغ سلطان بن ابوالخیر خسان پادشاهی بود در شیوه عهدالت یگانه و در طریق مجاهدت به غایت فرزانه همواره در ۹ علای اعلام دین محمدی و رفع الویه احمدی صلی الله علیه وسلم ترویج علوم شرعیه نمودی و پیوسته تقویت ملت مصطفوی به تمشیت (۲) سنت جماعت (۳) سنیّه نبویه کرده در انهدام ارکان بدعت و انهدام بنیان ضلالت به جد و جهد تمام بودی. ایزد تعالی هیچ فضلی از فضایل و کمالات انسانی را از او دریغ نداشته با ضم دلاوری و بهادری او را مجمع الفضایل و کمالات و منصف الرسایل فی العبادات میخواندند.

در عنفوان جوانی و آغاز غرور دولت و کامرانی تخم سعادت و توفیق در زمین دل بی غل او جا یافته، نسبت ارادت به خدمت حضرت قطب الاقطاب، غوث الاصحاب، مرشد عالم، راغبنامه ام مولانا خواجگی کاسانی (۴) المشهوره به مخدوم اعظم قدس سره الهعزیز شده در تعقیب باطن چنان کوشیده بود که مشهور است در اقتدای فرایض سلوٰة

۶ - از این عبارت به حساب جمل عدد (۹۱۶) استخراج میگردد. ۲ - اصل الف: مشیت،
 خ: منشب ۳ - الف، گ، ه، ن: سنت ۴ - در تمام نسخ دست داشته به شمول اصل
 کاشانی و بر بنیای ت. ر. کاسانی گرفته شد. (۵) برقی: میخوانند.

پنجگانه فرستها میگذاشته و بند از نومه^۱ بقتدیان دست بیسته . روزی به امام گفته که دیگران را چه سعادت عظیمی است که به مجرد توجه به سوی قبله خانه^(۱) مبارک را دید ه اقتدا میسازند . من در این تمهید بسیار تمب و انتظار میکشم تا خانه منظور من میشود . امام در ریافته که حضرت نومه را به حالت خود میدانسته اند ه معروض داشته : شهریارا ه ظاهرا آنکه در تنفییه باطن جد و جهد کمتر میشود . عرکس مطابق ریاضت به این سعادت زودتر مشرف میگردد . بعد از آن به چندین درجه در عقیای خمیر کوشیده ه به حدی که حضرت پیر بزرگوار در رساله^۲ مبارک خود خان عالی شان ما نوشته اند که یکی از خلفای مرخص ایشان بوده اند و آنچه در صفت کمالات آن پادشاه عالی جاه بیان نموده شود ه

از بحر نظریه یی و ز در ریاست رشحه یی

القصة چون تولد یافت ه نام خجسته فرجام او را حضرت قطب المشایخ و المعارف ناصرالدین خواجه عبید الله المشهور به خواجه احرار قدس الله سره به استدعای والد او عبید الله گذاشته ه از غایت عنایت به نام خود خواندند ه همانا به جهت آن بود که آثار کرامی و نتایج نیکنامی از او در عالم فانی باقیست . آن زمان که شیبانی خان در مرو تحصن نموده بود^(۲) ه پیش از نومه ه از جیحون گذشت و به معاونت او توجه فرمود و از بسیاری خصمان اندیشه نکرد ه روی به مرو گذاشت و نماز دیگر آن روز خان را شهید کرد ه در مرو در آمده منزل خانم را که حرم محرم او بود ه گرفته از جیحون عبور فرمود .

ذکر جمیل و افضال جنگ عبید الله لیان با بابر پادشاه و

عزیمت یافتن بابر بدگور و جلوس خان بر تخت بخارا

بعد از آنکه حضرت خاقان عدلت نشان شیبانی خان را شاه اسماعیل شهید کرد ه بابر پادشاه از صولت عساکر خان شهید گریخته به جانب کابل رفته بود ه به پردلی

۱- واژه "خانه" جز در "الف" وجود ندارد . ۲- الف و خ : شیبانی خان را در بیرون شهر مرو شهید کردند .

شاه اسماعیل آمده داخل مملکت ماوراالنهر شد و زاده از عشت ماه صاحب شوکت (۱) نبود . اکابر و اشراف سمرقند و بخارا جهت انتیاد او به نوم روضه عجمه از او متنفر شدند .

عبید الله خان با دوشزار و هشتصد کس که اکثر ایشان را تیر و کمانی نبود (۲) و آن را که بود پز ریخته (۳) بینمود ، بر سر بخارا تاخت برد (۴) بابر پادشاه به عبید الله خان مقابل شد و طرفین تیغهای خونریز از نیام ستیز برافراختند و میدان قتال را به خون دلیران گرم ساختند . عاقبت به موجب آیه کریمه « كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ط (۵) عبید الله خان غلبه کرد و بابر هزیمت یافت و ممالک بخارا و ماوراالنهر بالکل در تصرف سلاطین شیبانیه درآمد و ولایت را تقسیم نمودند . در آن وقت سلطنت بخارا بعبید الله خان قرار یافت و کریمه و میانکال به ضمیمه چند ولایت به جانی بیگ سلطان معوض شد و نیز هریک از سلاطین را مملکتی و ولایتی تعیین نمودند .

دگر نسب جانی بیگ سلطان و اولاد او

مخفی نماند که برادر دیگر شاه بوداغ سلطان را که مسمی به خواجه محمد سلطان ابن ابوالخیر خان است ، فرزندی بوده اند که ارشد آنها جانی بیگ سلطان است و جانی بیگ سلطان را دوازده پسر بوده لیکن عملاست رشد بر ناصیه احوال (۶) سه فرزند ظهور داشته :

اول - کیستین قرا سلطان ، دوم سلطان اسکندر خان ، سوم پیر محمد خان . اسکندر خان را چهار پسر بوده ، اول و ارشد آن حضرت پادشاه مغفرت نشان ابوالغازی عبید الله بهادر خان است ، از عبید الله خان یک پسر بود عهد المؤمن خان .

۱ - الف و خ : جاه (ب ، حساب تسجیع همین در ستر است) . ۲ - الف و خ : تیر و کمانی پز بود . ۳ - گ : پز ریخته چندی بینمود . ۴ - گ : آورد . ۵ - سوره البقره ، آیه ۲۴۹ . ۶ - الف و خ : دو فرزند (کیستین قرا سلطان را ذکر نمیکند) . ۷ - الف و خ : چهارده .

ذکر رحلت جانی بیک سلطان از این خاکدان و واقعاتی که
بعد از آن روی داد

وقتی که شاه اسماعیل روی از این جهان برتافت و به سرای جزا شتافت و شاه
طهماسب^(۱) ولد او جای نشین شد. سلاطین شیبانیه هم به انتقام خان شهید یکدل
شده داعیه غزا و جهاد به آن سرد فتر اهل فساد نمودند و فریقین در حوالی خرگرد^(۲)
جام به هم رسیدند و در برابر یکدیگر صف آراستند. بعد از جنگ و تلاش و تردد و پر
خاش به حسب تقدیر ملک علام شکست بر سپاه اسلام^(۳) افتاد. همه شاهزاده گان اوزسک
متفرق شده روی به جانب اوطان خود نهادند و مگر جانی بیک سلطان که به جمعیت تمام
مصون و محفوظ معاودت فرمود. ناگاه از قضای آسمانی درد و محنت به ذات پاکش عارضی
گشت و منجر به امراض و اسقام شده از زیور صحت بپرداخت تا که به تاریخ آخر سنه^{*} خمس و
ثلثین و تسعمائنه (۹۳۵ هـ. ق)^{*} در بلده طیبه کومینه شاهباز روح پرفتوحش از تنفس
تن پرواز نمود.

اسکندر خان ولد او بر مسند حکومت قرار یافت. در آن زمان خانی آن جماعه^(۴) به
حسب ارشده به عبدالعزیز خان بن عمید الله خان مقرر شده بود و خان مذکور در تختگاه
بخارا علم سلطنت میافراشت.
در آن آوان یگانه زمان و نادره دوران عمده کاتبان جهان و قدوه خوشنویسان
مولانا میرعلی در عصر او مصداق انامتقرالمهد بود. و او شاگرد زین الدین محمود
است و او را تعلیم از مولانا سلطانعلی مشهیدیست و او را نسبت شاگردی به مولانا
اظهیر بود که در خوشنویسی اظهیر من الشمس است و او شاگرد مولانا جعفر است و مولانا
مذکور شاگرد بی واسطه^{*} خواجه میرعلی تبریزی است که مولانا سلطانعلی این ابیات در شأن
او گفته بود:

۱- در نسخه های دست داشته: طهماس ۲- ت. ر: باخرز جام ۳- خ: لشکر.
* مطابق ۱۵۲۸/۲۹ میلادی. ۴- در اصل بقا: خانیت. ۵- خ: مملکت.
* ق: اواخر.

نسخ و تعلیق اگر خفی و جلی است
 و اضع الاصل خواجه میر علی است
 تا که بوده است عالم و آدم
 هرگز این خط نبوده در عالم
 وضع فرمود او زندهن دقیق
 از خط نسخ و از خط تعلیق
 نبی کلکش از ان شکر ریز است
 کاسلس از خاک پاک تبریز است
 نکتی نفی او ز نادانی
 بی ولایت نبوده تا دانی
 کاتبانی که کهنه و نونند

خوشه چینان خرمن اویند
 و این اشعار از مولانای مشارالیه است که در بشارت یافتن خود گفته است:

در جوانی به خط بدی معلم	عشق خط راندی از مژه سلیم
بر سر کوی کم قدم زد می	که توانستی قلم زد می
که ز انگشتهای قلم کرده	به خیال خطی رقم کرده
از غمنا میر مفلسی روزی	پیشم آمد بسان (۱) دلسوزی
قلم و نانند و دواتم جست	بست نه حرف را ز حرف نخست
بنوشت و روان به دستم داد	شدم از التفات او دلشاد
زانکه ابدال بود و صاحب حال	گشته حالش مبدل الاحوال
زین سبب عشق خط زیاده شدم	دل گرفتار مرد ساده شدم
نیت روضه علی کردم	قلم عشق را جلی کردم
در خیال اینکه کار بکشایند	شه به خوابم جمال بنمایند

تا شبی خواب دیدم از ره دید
 خواب را مختصر نمودم بساز
 پیش ازین زمین سخن نیارم گفت
 بنده سلطانعلی غلام علی است
 که خطم دید و خایه ام بخشید
 قصه خواب است دور و دراز
 که ندارم مجال گفت و شنفت
 شهرت خط او ز نام علی است

به پنج واسطه ملا میرعلی شاگرد خواجه میرعلی تبریزی است و ملا میرعلی را شاگردان بسیار بوده اند و هر یک در مهارت خط انگشت نما و ارشد آنها خواجه محمود سیاوشانی^(۱) است و در اکثر مکتوبات خود نام استاد را مینوشت^(۲) و به زعم بعضی خطاطان او در خفی بهتر از میرعلی است. شعر میرعلی که در باب خواجه محمود گرفته و اینست:

قطعه:

خواجه محمود آنکه یکچندی
 بود شاگرد این حقیر فقیر
 بهر تعلیم او دلم خون شد
 تا خطش یافت صورت تحریر
 در حق او نرفته تقصیری
 لیک او هم نمیکند تقصیر
 عمرچه خود مینویسد از بد و نیک
 همه را میکند به نام فقیر^(۳)
 مشهور است که از میرعلی شخصی التماس مفردات کرد. فی الحال قلم برداشته الفی را تا ابجد که بیست و سه سرخط است و نوشت. عنوز نقطه بی که در "ب" گذاشته بود و خشک نشده مفردات به اتمام رسید و به نوعی که بیت:

هر حرف چو چوگان خط معشوقی
 عمر او شصت و سه سال به تاریخ احدی و خمسین و تسعمائة (۹۵۱ هـ. ق. ۱۵۷۰) از

- ۱- گ: سیستانی و ۲- در گزارش این جمله مترجم "ت. ر" اشتباه نموده و چنین مینگارد:
- "در اکثر یادگارهای مکتوب خود، او (خواجه محمود) صرف با نوشتن / کلمه لا استاد ایضا میکرد." این اشتباه و به ویژه با خواندن بیت اخیر قطعه بیشتر نمودار میگردد (ل).
- ۳- قطعه در نسخه های الف و ح وجود ندارد ۴- مطابق ۱۲۵۳/۵۴ میلادی.

جهان رحلت نمود .

یکی از فضلا این قطعه را در فوت او بر سبیل تاریخ گفته ، بیت :

آن فخر فضایل سر ارباب هنر را در واقعه دیدیم به اطوار ستوده
گفتم که به تاریخ وفات چه گویم ؟ گفتاکه بگو : " میرعلی فوت نموده " (۱)

جسد او را در مزار فیض آثار فیاض الانوار حضرت سیف الدین باخرزی مدفون ساختند .

قصه ، در آن وقت حکومت بلخ را به کیستن قراسلطان تفویض نموده بود . چون عید العزیزخان در سنه ۶۵۷ هـ قی (وفات یافت ، محمد رحیم سلطان برادرش در تاشکند بود . این حادثه را شنیده عازم بخارای شریف شد . تقدیر الهی کارگر شده در اثنای راه ودیعت حیات خود را به مقتضای اجل موعود سپرد و فرزند رشیدش شاه برتغان سلطان خود را به سرعت به مستقر خلافت رسانید .

قد کبر جلوس شاه برتغان خان بن محمد رحیم خان بن عید الله خان
و گذشته شدن او به دست میرزا آگه و سلطنت اسکندر رحمان

چون شهزاده آمد ، بعضی رغبتاً و جمعی کرهتاً او را بر تخت سلطنت نشاندند و او علی الدوام لب برب جام شرب مدام داشته ، از حراست ملک و محافظت احوال سپاه و رعایا غافل ماند . از کمال بیباکی به افعال ناپسند اقدام نمود ، چنانچه همه در اندیشه دفع او شدند . در آن وقت حضرت خان منفرت نشان عید الله خان در کرمینه بود . غفلت برتغان سلطان و بی شایسته شدن ملک توران را شنیده به عزم تسخیر ماوراء النهر لشکر آراسته روان شد . در بدایت حال خدمت حضرت ارشاد منقبت ، فدایت صریحت ، قطب الواصلین غوث المسلمین ، تدبیر درگاه باری ، خواجه محمد اسلام خواجه جو باری را که نسبت ارادت به خاندان آن بزرگوار داشت ، دریافت و دست ارادت در ذیل کرامت ایشان زده استجداد از عنایت کیمیا خاصیت نمود و آنحضرت کمر او را بسته

۱ - از این جمله به حساب جمل رقم (۹۵۱) استخراج میگردد . (ل)

فاتحه خوانده و عثمان شب میرزا که نام امیرمعتبرشاه برغان خان از او نقش خیال در نظر آورده ، جمعی از مردم کینه ور را در کمین گذاشته ، حيله انگيخته خان را بیرون آورد و خود از گوشه بی عتاب خدنگ را که لب تشنه به خون بود ، از چشمه بدن او سرخ منقار گردانید و آن گروه که منتظر فرصت بودند ، به یکبارتیه های برقی شعار برافراختند و به يك حمله تند و تیز کار او را تمام ساختند .

بیت :

کسیکه تاج مرصع صباح بر سر داشت

نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم

یکی از فضلی وقت این رباعی را به تاریخ او گفته بود :

رباعی :

برغان که ظریق ظلم را کرد پسند زو شد علم حادشه در دهر بلند

شد کشته به ظلم تا شود تاریخش شمیر اجل سروری از ظلم بکند (۱)

چون این خبر را عبد الله خان شنید ، یقین او شد که کرامات آن بزرگوار بود . اسکندر خان پدر خود را از کرمینه طلب نمود بر تخت بخارا نشانید و خود به عزم کشور گشایی و تسخیر ممالک متوجه شد و تمام عرصه ماورا النهر و ترکستان و کاشغر و دشت قپچاقی و خوارزم و بدخشان را مسخر نموده قصص استخلاص ملك (۲) خراسان کرد و آن ملك را از شاه عباس بن شاه طهماسب تا مقام بیرکوپروک که اقصای خراسانست ، گرفته به قل بابا کوکلتاش که از قدیم الخدمتان او بود ، داد . و قل بابا مدت دوازده سال در شهر هرات بوده لوای حکومت بر میافراشت . چنانچه یکی از شعرا در مدح او يك قصیده گفته بود که دو بیتش این است :

روزمه جا است به اظهار عدالت گستری

از هری بخشیده باغ ملك دین را از هری

۱- از واژه " ظلم " که مطابق حساب ابجد (۹۷۰) است ، سر کلمه " وی " (یعنی

حرف " و ") که مساوی به (۶) میشود ، طرح گردد ، رقم (۹۶۴) میماند که تاریخ قتل

خان مذکور است . (ل) ۲- گئی : ممالک .

گر شد از آوازه فرتو اعدا در عراق

نیست این مقدار کز وفر به مرد سنجری *

و آن پادشاه والا جاه به دشت قیچاق در آمده تا اولوغ تاغ و کیچیک تاغ^(۱) در تصرف
در آورده به کوهی که حضرت پادشاه صاحب قران و قطب الدنیا والدین امیر تیمور
کورگان بر بالای آن مناره ای از سنگ ساخته نام خود را بر آن نقش کرده بود و بر آمده
فرمود که استادان چابک دست مناره دیگری در تقابل آن برافراشتند و نام عبد الله
خاکن را بر آن نگاشتند و پادشاهان عنفت اقلیم از او در حساب شده ایلچیان با نفوذ
و اقمشه فراوان میفرستادند و در بنای بقعات خیر چون مدارس و مساجد و خوانسق
و معابر و ریاضات و عمارات جد و جهد از حد افزون داشتند . بتقول است که در ایام
سلطنت خود روزی از بنایان و استادان پرسید که عدد عمارت به چند رسیده باشد و
آن مرد بعد از محاسبه و شمار عجز نمودند که سوای دیگر عمارات هزار و یک ریاض و
سردابه بنا یافته و بنند از این واقعه چهارده سال دیگر بر مسند اقبال بوده تا چاه
مقید از افزوده باشد .

القصه و پدر را بر تخت نشانده خود به جهاد مشغول شد . در اندک سن بنال
اسکندر خان از این جهان روی گردانیده به ملک جاودانی شتافت . پیر محمد خان والی
بلخ چون خیر برادر شنید و با لشکر جرار بیشمار عزم بخارا نمود و در آن وقت عبد الله
خان به تسخیر مازندران رفته بود . بزرگان و اشراف ماوراءالنهر خیر توجه پیر محمد خان
را شنیده بنا بر صلح و رفع خصامه مقرر نمودند که خان مذکور در بلخ بوده خطبه و سکه
به نام خود سازند و در ماوراءالنهر عبد الله خان باشد . بعد از آن بر این نوع تکرار
دادند و رؤس منابر و وجود دنایر را از / نام / جانبین مزین ساختند . با آنکه عبد الله خان

* این دو بیت در الف و ح وجود ندارند . در اصل و مصراع آخر آن منطوط است و به
تقریب گرفته شد و در گ : همان مصراع منطوط است از روی آن اگر چنین خوانده شود مقرون
به صحت خواهد بود : نیست شایسته را ز مردی اینقدر کز و فری . (ل)

۱ - ت : ر : الوغ تاغ و کیچیک تاغ را که اسم خاص بوده به معنای "کوه بزرگ" و "کوه کوچک"
است و به همینگونه به زبان روسی ترجمه کرده است در حالی که بیایست همانسان نوشته
میشد .

را صولت و شوکت آن بود که استخلاص بلخ و بدخشان می‌توانست کرد. لیکن بنا بر رعایت کبر سن مدت چهارده سال تا پیرمحمد خان حیات بود و بدین دستور قرار داشت و بعد از رحلت خان مذکور عبدالمومن خان ولد خود را قفلخانی^(۱) ساخته به ولایت بلخ فرستاد.

ندگر جلوس پادشاه عالی عثمان عبد الله بهادر ریحان بر تخت
ماوراالنهر و عبدالمومن خان را به ولایت بلخ فرستاد
و آن ملک را مسخر نمود

نظم (۲):

سوی بلخ شد خان جمشید فر به خیل سپاه قیامت اثر
بر افرخت رایت شه کامگار به تسخیر آن حصن کیوان مدار
دین محمد خان ولد پیرمحمد خان از توجه عبدالمومن خان^(۳) به غایت اند و دستاک و
هنر اسمنند شده حضرت قطب المحققین و نظام الملت والدین مولانا محمد زاهد را که به
بخدمت و بازرچه شهپور اند و به رسم رسالت فرستاد تا به موجب فاصلحوا بین اخویکنم
آنچه صلاح جانبین باشد و به ظاهر رسانند. آن بزرگوار به حضور خان آمده زبان
فصاحت بر گشوده گفتند که دین محمد خان بطیخ و گماشته شماس است و آنچه تقصیراتی که
از او واقع شده باشد و یکی بر هزار اعتراف دارد و بعد از این از جاده انقیاد
انحراف نخواهد نمود.

۱- به قول مترجم این کتاب به زبان روسی (سیمنوف) این کلمه در تاریخ بخارا تالیف
وامبیری و بی آنکه به ما نندی اشاره شود و "قلعه خانی" (به معنی محافظ قلعه) آمده
است. ولی محمد یوسف بنشی (مؤلف این کتاب) سازگار با تلفظ بخارا این کلمه را "بغارا"
جا به گونه "قفلخانی" به کار میرد و معنی آن مطابق اظهار اهیل خیره "بخارا"
"وارث تخت" و "ولیعهد" است. (نگ: ترجمه روسی تاریخ مقیم خانی ص ۲۶۱).

۲- گ: بیت ۵ - ۳- ک: عبد الله.

عبدالمومن خان گفت : " اگر حرف اوصیمی است ، به دیدن ما آید و نیچ
 دغدغه ^(۱)ی در ضمیر راه ندعد . اگر خواهد ، مملکت خراسان از پدر طلبیده گیریم و آنجا
 برویم و او به حال فراغت در بلخ باشد ، و اگر خواهد که او در آنجا میرفته باشد ، در
 حصول مدعای اوسعی سازیم و رسولان را نوازش کرده به حضرت شیخ نیازسیار
 بکشید و خلعت گرمی به دین محمدخان فرستاد . آن برگشته بخت این را از زبونی
 فهمید . و به یکبار کوس و نغیر و نای رزم را به صدا در آورده فرمود که سپاه بیکران از درون
 قلعه برآمده به لشکر عبدالمومن خان حمله آوردند . آن نهنگان دریای بهارزت ، آن
 روز به نوعی قتال نمودند که مردم دین محمدخان اکثر به نایره تیغ سیاست معدوم شده
 بقیة السیف مجروح و شکسته به هزار تردد خود را به درون قلعه کشیدند و در تخیبط
 و اشتیاق قلعه کوشیدند ^(۲) .

قصه مدت محاصره به ده ماه رسید . عبدالمومن خان در غضب شده خود دوانیده
 قلعه را گرفت . دین محمدخان و قلیچ قراسلطان و جان قراسلطان ولدان کیستن قسرا
 سلطان و دیگر سلطانان طعمه عقاب اجل شدند . مالک بلخ و بدخشان در نگیس
 عبدالمومن خان قرار یافت . مدت بیست و شش سال به رسم قغلخانی در بلخ بود . هر
 گاه خاقان و الا شان عبدالله بهادرخان غم یورش میساخت ، او را قراول ^(۳) لشکر
 مقرر میداشت . چنانچه پیش از پدر رفته ولایت مشهد خراسان را گرفته رغننه را قتل
 عام کرد . و استخوان شاه طهماس را که سردفتر اباطیل بود ، از گور برآورده در آتش
 غضب انداخته خاکستر آن را به باد داده و این ضمون را به سلطان مراد ، قیصر روم
 نامه نوشت و آن نامه اینست ^(۴) :

- ۱- در اصل (به گونه منلوط) : حدشه ، الف و گ : خدشه (کلمه " دغدغه " به
 قرینه ترجمه روسی همین جمله انتخاب شد . ل) ۲- در اصل و گ : این جمله
 از حبت بارمانده است .
 ۳- گ : بر اول .
 ۴- گ : این بود .

سواد ناعه، عهد المومن عثمان بنه سلطان مرانه قیصر روم بعده از فتح
ولایت مشهد و سرخستن استخوان شاه طهماسب ولد شاه اسماعیل
و قتل عام فرمودن جمیع اباطیل

شاد روان سلطنت و اجلان و فیه بارگاه حشمت و اقبال از ششمه سهجه لواتی
بالمت زد ای وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱) ط درخشنده (۲) و فرقی
فرقد سالی خلافت بیروز و تارک فلك سیمای دولت بی اعتلال به گوهر تاج با ایتهاج
اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُوْتِيهِ مَن يَّشَاءُ ط وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ط (۳) فرورنده و اغنی آفتاب جهانتاب و
دولت دشمن از او سایه عورشید پایه سلطنت ابد نغراز و سکه کریاس گردون اساس
عالی حضرت و فلك رفعت و ملك نفوس و کیوان سلطوت (۴) بهرام عدولت و خاتان اکبر و
اعظم و خدایگان عزمه عالم و آفتاب عالمتاب اوج و رفعت ماکانا علیا (۵) بدر عالیقدر
و لقد اصطفىنا فی الدنیا (۶) عامرسانی اسلام و تمام قواعد انعام و کشف الثقلین
ملا زبیر فی الخاقین و سلطان البرین و البحرین و خادم الحرمین الشریفین و نظم
شاعی که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سر به سر حشمت اوست
بر اوج سپهر نور ماه و خورشید از قبه پرتو آسمان رفعت اوست
رفع الله تعالی با فتح اعلامه و بسط فی الارض اخافه و بر تارک عالم
صوامع انشا و ابداع و زایران مالک ایجاد و اختراع بسوط و ممدود بحس المهیمن
الودود و ذوالسجدود و انفس دعواتی که ذخایر خزاین سالفه و به زواید قواعد و شواغف
شرایف آن ترصیع و تشاعف گیرد و نظایف خبراعاتی که دقایق معادن عارفه به جواعر

- x - گ: جمله . ۱ - قرآن کریم سورة البقره آیه ۱۰۵ (در اصل و گ اخیر
آیت به گونه " الله واسع عليم " آید که با قرآن شریف مطابقت ندارد و احتمالا با قسمت
اخیر آیه بعدی اشتباه شده است (ن) . ۲ - قرآن کریم و سورة آل عمران آیه
۰۷۳ - در همه نسخه های دست داشته به گونه " درخشنده باد " آید که
اشکارا نادرست است . ۴ - الف و گ: سلطنت . ۵ - قرآن کریم و سورة مريم آیه
۰۵۷ - ۶ - قرآن کریم و سورة بقره آیه ۰۱۳۰ . ۷ - الف : المهیمن الوجود .

زواهر لالی متلالی آن توضیح و تزیید پذیرد، ^{نشان} بساط فلك انبساط گردانیده مستدعی استقامت امور مملکت فتح الفضا و استقامت مهام دولت کیوان ارتقا میباشد .

بعد از ارتقا صحایف عین الظرایف آنکه چون عمواره دواعی نیت و دعاری همت مجد و مجتهد بر آنست که جماعت قیزلباش پریشان روزگار و مخالفان اوباش بد کردار که وجود مردود ایشان سد راه طالبان بیت الله و مانع احرام طواف زیاران مسجد الحرام میباشد ، به مساعی بخت بلند و دواعی طالع ارجمند از میان برداشته ابواب مطالب و تبارک بر طالبان این راه و حاجیان این درگاه مفتوح گردد . و در زمان دولت ابد پیوند طرفین جمهور خلائق که بدایع و ادایع حضرت خالقند ، به رفاه حال و فراغبال به لوازم آن اشتغال توانند نمود . چون نیت صادقی و تدبیر موافق بود ، به دستگیری جنود ظفر صعود آسمانی و مددگاری ^{غیبی} جیوش سرورش سبحانی در اوایل سیچقان بیل نصرت امثال در رکاب گردون امثال بنده گان اعلیٰ حضرت جم جاه ، سکندر سپاه ، آفتاب تابان فلك دولت ، ماه رخشان سپهر خلافت ، تاج بخش عالم آرای ، خصم بند قلعه گشای ، صاحبقران عرصه آفتاب ، ماجی مآثر الکفر و النفاق ابوی قبلگاهی خلد الله تعالی ملکه به فتح هرات که پایتخت ولایت خراسانست ، توجه نموده به عنایت الهی آن قلعه کیوان ^{میشال} را به اندک توجه مع توابع و ملحقات مستخلص گردانید ، رأیات نصرت آیات به صوب مشهد و آن نواحی متوجه گردید .

در آن اثنا فی الجمله خبر به مسامع عالیه رسید که بعضی از مخالفان اهل نفاق از حدود دشت قیچاق بدغدغه سرکشی نموده داخل ولایت ترکستان شده اند . راهی جهان آرای حضرت صاحبقران ظل سبحانی قرار یافت که چون آفتاب انور به اتفاق نصرت و ظفر به سوی آن فرقه ناصواب برگشته ^(۱) اختر ^(۱) عنان عزیمت معطوف گردانیده ^{نیده} معدودی چند را که به عزار حیل و چندین وسیله عقده ^(۲) اجتماع چون پروین برانگیخته اند ، از صرصر عدمت عساکر نصرت مآثر مانند بنات النمش متفرق و پریشان سازند . لهذا حضرت خاقان کامگار ، مدد قواعد الامن و الامان به نفس نفیس پای عزم در رکاب دولت نهاد ، متوجه دفع و رفع آن فرقه پریشان روزگار گردیدند . در اول ازمنه جماعه

ارالیتی را که محاسبان دفاتر قضا و قدر حد و بر لشکر آن قوم بد اختر را نتوانند برآمد، به طوری نمودند که عبرت اعدا فتنه و شر گردید. از این رمبگذر خوانین و سلاطین کاشغر و مخالفان غیرغیز و غلمان و گردنکشان دشت قیچان تا در بندختای و اولوغ تاغ رنگ کدورت و نفاق از آینه عمیر پاک کرده به اتقان روی عبودیت به آن آستان که قبله راستان است، در آورده خیال سرکشی را از سر برون کرده و رقبه اطاعت در رقبه فرمان برداری در آورده حلقه بندگی در گوش کشیدند و پادشاه هنکمد نیز میان مصادقت و دوستی را نسبت به این خاندان عالی شان استحکام داده حکیم عمام را که از جمله خاصان اوست، با تحفه و هدایا و کتابت مبنی بر اظهار محبت و موافقت به این درگاه اسلام پناه فرستاده آن مقدار اظهار مودت و یگانگی و اتحاد نمود که زیاده بر آن گنجایش پذیر نباشد.

ما نیز به سدادت و اقبال ظفر اتصال به صوب دارالملک خراسان منعطف گردانیدیم. داخل مشهد شدیم. جمعی از طایفه قزلباش اوباش و فرقه بد قوم و بی معاش درویشی فتنه و آشوب را گشاده در مقام قتال و جدال در آمدند. از این جانب نیز غازیان پاکدین و بهادران نصرت آیین را آتش کین آن طایفه بیدین از درون کانون سینه شعله زده تیغ انتقام از نیام کشیده از جانبین حرب را به جایی رسانیدند که غبار سم ستوران دیده مهر را بی نور گردانید.

بیت :

ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت (۴)
 اما چون عمه گی نیت و تمام عمت مصروف بر آنست گرد کدورت این طایفه بی خصیت
 بد ملت از صحیفه ایام محو گردد و عاقبت به مضمون انما الاعمال بالنیات و به یمن غنایات
 حضرت عزت آن قوم را عنزمت داده جمعی را طعمه بهرام تیغ خون آشام گردانیدند.

۱- گ : شنند و ستان . ۲- الف : درب ه گ : در . ۳- از شاهنامه فردوسی
 ۳- مطالب بعد از این قسمت در "گ" از قلم باز مانده است. و در نسخه الف به گونه دیگری چنین می آید : " . . . غبار سم مرکبان آسمان را ناپدید گردانید . بعد از اینک که نسیم نصرت جانب اعدا سنت وزیدن گرفت، اهل شیعه جانب قلعه روان گردیده، حصارگری کردند (بعد از آن تمام پاراگراف از خامه کاتب باز مانده است . ل)

(به صدق) بیت:

سلامت برون رفتن از رزمجای به از پهلوانی سر زیر پای
 فرار اختیار کرده در آن قلعه که سمند خیال را با وجود تنزه از شرط جدال وصول
 به پیرامن خندی عمان مثالش امری بود در غایت اشکال و مرغ خیال را با کمال بلند
 سروازی عبور نمودن به دروه^۱ کنگره عرش ایصالش اراده نمودن عین محال / است / متحصن
 شده در صلح و سداد را مسدود ساخته ابواب فتنه و فساد را گشودند . غازیان
 و بهادران نیز در محاصره قلعه^۲ مذکور اهتمام وافره و سعی متکثره بجا آوردند تا
 مدت چهار ماه گاه و بیگاه دست از جانبین کوتاه نکردند . ناگاه غازیان لشکر نیکخواه
 و مبارزان کار آگاه از اطراف و جوانب هجوم آورده به اندک توجهی خود را به نواحی
 قلعه که با کنگره^۳ افلاک لاف برابری زدی و از عظمت تمام کره^۴ ارض را در زیر دامن خود
 توده^۵ خاک شمردی ، خاک ریزش چون دامن افق در دریا غریق و آن دریا چون صحرائ
 خیال و بحر اندیشه پهناور و عمیق ، پاسبانش با بهرام خون آشام همراز و ماهی
 خندش با گاو زمین دمساز / بود / رسانیده عقاب و ارباب اقبال گشاده به سخن عنایت
 حضرت باری متعال بر فراز حصار کیوان مثال برآمده لوی فتح و نصرت بر اوج سپهر و
 دروه^۶ ماه و مهر برافراشتند و عساکر ادبار مآثر رفضه و اهلی طغیان بار مذلت و خاکساری
 در درونگه که قلعه^۷ افلاک با وجود حصانت و نعمت در برابر آن در غایت شیب و فراز
 یستی نمودی^(۱) ، سبزه^(۲) (عمق) خندش از حضرت گاو زمین ایمن نبودی ، کشیدند ،
 بیت :

ز سنگ انداز او سنگی که جستی پس از عمری سر کیوان شکستی
 تا بیست روز در محافظت قلعه^۳ مذکوره جهد تمام نمودند . آخر الامر مخلصان
 یاک کیش و معتقدان نیک اندیش از پی^(۲) سود آن جهان ترک سودای این جهان کرد
 تقد جان خود بر کف دست گرفته پای مردی و مردانگی را پیش نهاد ، دست و بازوی
 د لاوری را گشاده^(۱) خود را به کنار خندی که بحر عمیق در جنب او به طریق قطره^۴ ناسره^۵

۱ - نسخه "گ" با رها کردن سطور بالا ادامه مطلب را از اینجا از سر میگیرد . ۲ - الف
 برای . ۳ - الف : دل به خدا بسته

بود، رسانیدند. از آنجا به زور عمّت گذشته رخت افامت به پای دیوار حسنازیکه زبان
مقال از تعریف حسانت و توحیف حنات او قاصر است^(۱)، کشیدند و دست در حبل المتین
کرم سبحانی زده بر فراز دیوار برآید جمعی از طایفه مصلّین را به تیغ هلاک افکندند
و بعضی از دشمنان اصحاب سید المرسلین^(۲) متوسل^(۳) به آستانه حضرت امام^(۴) شدند
و ما با سعادت و نصرت رعین و فتح و ظفر قرین به طوف آستان متبرک نهضت نمودیم و
دفتر اعمار صفار و کبار آن قوم بد کردار را بریاد فنا دادیم و بیفحه ایام را از زنگ کدورت
آن فرقه بد نام پاک گردانیدیم.

بعد از وقوع این فتح گرامی، چنانکه مسموع علیه سامی شد که رؤسای قیزیلیان
خصوصاً شاه طهماسب را نزدیک حضرت امام دفن کردند^(۵) از آنجا که آن مقام شریف نسبت
به حال آن کافر بیدین بد سرانجام کشیف ندارد، خالی آن ناپاک را گشوده استخوان
پلید او را در بوته غضب به آتش عبرت بسوختیم و در عمان چند روز جمعی از قنازبان
و بهادران^(۶) به طرف ترشیز، محلات^(۷) و تیریز فرستادیم، خود به دولت و اقبال به طرف
اسفراین و غیره متوجه شدیم. الحمد لله در اندک فرصتی تمامی ولایات به تصرف اولیای^(۸)
دولت قاهره درآمد.

۲- الف: درت در گزارش این جمله اشتباه صورت گرفته و چنین آمده است: "بعضی
از دشمنان احفاد سرور فرستاده گان (الله)" (یعنی اصحاب را به جـ ای
(СОБЕСЕДНИК) احفاد (ПОТОМКИ) ترجمه نموده است. (ل)

۳- در "اساس" وگ: متصل. ۴- امام رضا (ع) ۵- الف وگ: دفن کرده بوده اند.
۶- در هر سه نسخه به شکل محولات نوشته شده و اما گزارنده درت "ر" محلیات آورده
و توضیح داده که محلات ترشیز در جنوب غرب مشهد موقعیت دارد و هم محلات در ولایت
قم واقع است (صفحه ۲۵۲). ۷- درت "ر" مترجم واژه اولیا را که به معنی یاران بود
است، به گونه نادرست با کلمه "СЪЯТОМ" - نورانی و مقدس ترجمه نموده است. (ل)

۱- الف: چنانچه گفته اند: "ز سبب اندازاوسنگی چو جستی پس از عری به پایانش
رسیدی" (طوری که دیده میشود، بیت بالا را به گونه نادرست ثبت کرده است. ل)

در این ولا سلاطین و حکام ولایت خوارزم قطع مسافت نموده از راه اخلاص بسه لشکر ظفر اثر ملحق گشتند . انشاء الله تعالی اول بهار مع کوچ متوجه خراسان شده ، هرات را پایتخت کرده با لشکر بیرون از حد در رکتب ظفر ارتکاب خاقان المعظم سرور الخواقین ترک و عجم^(۱) متوجه عراق خواهم شد . اگر آن حضرت بر طبق اوفوا بالمهدی که در باب قلع و قمع و انهدام آن فرقه بدنام فرموده اند ، نعمت عالی نسبت بسدان مصروف دارند ، تا لوک آن جماعه ناپاک از میان پاک گردد ، هر آینه باعث از دیباده دولت و نیکنامی جانبین خواهد شد . باقی حالات^(۲) را بنده در گاه محمد قلسی ایشیک آقا باشی معروض خواهد نمود . دولت سرمدی محصل باد !

منقولست که در سلاطین شیائیه هیچکدام به این جرات و مردانگی و توکل نبوده . و در اتمام جمیع کارها غایت اهتمام مینموده ، چنانکه قلمه ولایت بلخ را که منهدم شده بود ، در مدت شش ماه از بنیاد درست کرده ، به نوعیکه اگر مرد کار کاهلی میکرد ، است ، به حکم خان او را به جای گل و خشت در میان دیوار میاند ، اند و هنوز آثار استخوان آدمی در آن ظاهر میشود و اکثر عمارات کاشی همچون طاق و گنبدی که بز مزار فیض آثار حضرت ولایت پناه^(۳) خواجه ابونصر پارساست و سیاخان اقالیم سبمه مصترفند که در هیچ بلاد^(۴) این متانت و خوبی عارتی واقع نشده است ، طاق دروازه ارک بلخ و عارت مزار خواجه عکاشه و چهارسوی بابا جان باز و دیگر مزار حضرت شاهمردان کرم الله وجهه و امثال آن از مستحدثات عمارت اوست و احکام او در این وقت دستور العمل شده ، همه سلاطین تنعم آن مینمایند .

- ۱- العجم : عرب و عجم . ۲- ک : دیگر احوالات را . ۳- ک : ولایت مرتبت . ۴- درت : مترجم این کلمه را نادهده گرفته گویا از وجود دیگر در مزار حضرت علی (ک) اطلاع نداشته است . (ن)

(۱) دیگر ارتحال عبد الله خان به ملك جاوید این و رفتن عبد المؤمن خان
بر تخت بخارا نشستن و بعد از شش ماه گذشته شدن

بی خار اثر ثلی میسر بودی هر دم به جهان عشرت دیگر بودی
این کهنه رباط بی مدار عالم خوش بودی اگر نه برگه برد در بودی

محرران مصیبت رقم چنین آورد، اند که عبد الله خان بعد از چهل سال خلافت به
تاریخ سته و الف (۱۰۰۶ هـ ق) (۲) مقدمه لشکر فنا گردید، چنانکه تاریخ آن قائم
شد قیامت است. عبد المؤمن خان این خبر را شنید، به سرعت تمام از آبخیز گذشته عازم
بخارا شد. امرا و اعیان آتش مزاجی و توی غمی او را میدانستند، لاعلاج طوعاً و
کرهاً (۴) او را بر مسند پادشاهی نشاندند. ایام سلطنت او شرماء / طول / کشید.
مردم بخارا به انزال (۵) پد رشن معتاد بودند، از افعالات او به ستوه آمده، مختاراً فصل
او کردند. او نیز خواست که اعیان ملك را به تختن آرد. آن مردم از این معنی واقف شده، مخفی
در کینگاش نشستند و هر کدام از بهادران متصدی این کار شگری گردیدند. از قوم
قرابن پیری بود، او گفت: «این کار به گفتن نمیشود». برخاست و سینه، اهل مجلس را
برهنه کرده و دست بردن هر کدام نهاد. دانست که از تصور آن دل همنه بخون ماهی
در اضطراب شد (۶)، «الاد و کس را» گفت: «دن شمایان را برجا یافتم» و ترعه این کار
را به نام آنها کشید و خان را به رسم شکار به جانب اوراتیپه و زامین برآوردند و شب در
کوچه تنگ و طولانی که گذرگاه بود، آب بستند و در طرف کوچه درو رخنه کرده، آن دو

- ۱- گ: وفات. ۲- عطابن ۱۵۹۸ م. ۳- خ: فضلا یافته اند.
۴- گ: یعنی طوعاً و بعضی کرهاً. ۵- الف و ک: بردباری. ۶- الف و ل:
عمه در تپش است. ۷- الف: مگر و کس را دل برجا یافت (جمله اغیبر
در "اساس" از قلم کاتب بازمانده است). ۸- گ: بود.

بد بخت خواجه کشر را از زمین و سار گد اشتند و صبحدم خان را سوار کرده در آن کوچه رسیدند^(۱) و به بهانه آنکه آب و گل به ذات همایون نرسد ، همه عنان خود را کشیده آهسته آهسته میرفتند تا به آنجا که رخنه ها بود ، اجل عنانگیر شده برد . اول ، محمدقلی خانکش که کمان او تعبیه بود^(۲) ، تیری بر پهلوی خان زد که رنگ ناویافته گذر ساخت و آن ملامون دیگر نیز ناوک کفران گشاده زد . چون خان از اسب بیفتاد ، آن کافر نعمتان به یکبار تاخت آورده ، سر مبارکش را که سزاوار تاج دولت بود ، از تن جدا کردند .

نظم :

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست

د ر حق او گمان ثبات و بقا خطاست
واثق مشوبه عمر که این خواب غفلت است

آنکس که چار بالش ارکانش متکاست

مشکل تر اینکه گریه مثل دور روزگار

روزی در مهلتی دهدت گویی این بقاست

از سنگ گریه بین و مگوکان ترشح است

وز کوه ناله دان و مپندار کاین صداست^(۴)

این آسمان که گوهر عدویست تمام او

بتگر چگونه فامش از بار غم دوتااست^(۵)

بعد از این واقعه در اطراف ممالک کسان فرستادند و طالب توره^(۶) شدند . هر چند

تحصن کردند ، پیدا نگردید ، زیرا که در ایام عبد الله خان اکثر در ریورشهای ملکه ایران و کاشغر و دشت قیچاق^(۷) به شهادت رسیده بودند . بعضی را که از آنها خلاف ظاهر

شده بود ، خود به راه عدم فرستاده بود . غرض که سوای عبد المومن خان دیگری نبوده

چون این منصوبه روی داد . تخت ماوراالنهر و بلخ و بدخشان معطل ماند و هرج و مرج

در احوال مملکت راه یافت و کسی انقیاد فرمان نمیکرد^(۸) .

- ۱ - گ : رسانیدند . ۲ - الف : محمدقلی خانکشر رسید و تیری در کمان بقیه داشت .
 خ : در کمال بقیه داشت . ۳ - گ : واثق مشوبه عمر که در عین خواب و خور .
 ۴ - در "اساس" : کوی . ۵ - این شعر در "الف" و "خ" موجود نیست . ۶ - توره (توره)
 به معنی شهزاده . ۷ - خ : همه سلطانان ، ۸ - انقیاط و فرمانبرداری به کس نمیکرد .

بیت :

فگند آشی در جهان ناگهانی ز فوت دو خان این سپهردخانی (۱)
 تفصیل این واقعات در کتب تواریخ که متقدمین در آن عصر به قلم بیان آورده اند
 شرح (۲) همین گردیده . چون این مختصر گنجایش تعداد آن شهریاران نداشت ، از گزارش
 یکی و از عر واقعه اندکی مرقوم گردید و بالله العصمة والتوفیق .

مقاله دوم

در بیان جلوس سلاطین افترخانیه که ولایت ماوراءالنهر بعد از
 پادشاهی شهبانیه به این طبقه انتقال یافت

اول ایشان را جانی محمدخان میگویند و نسب وی بدین ترتیب است : جانی محمدخان
 بن یارمحمدخان بن بغیشلان خان بن چواق خان بن محمدخان بن بهادرخان بن
 قتلن (قوتلوق) تیمورخان ، بن قوتلوق بوغاخان بن اورس خان (۳) بن جوچی خان بن
 چنگیزخان .

۱- مترجم ت . در گزارش مصراع دوم بیت دچار اشتباه شده " سپهردخانی " را که به
 معنی " آسمان دودی " است و در ارتباط با کلمه " آتش " در مصراع اول ، صنعت
 مراعات النظیر در آن به کار رفته ، و با در نظر داشت کلمه " دوخان " صنعت تجنیس
 آورده شده است ، نفهمیده ، به گونه " جهان د ارای دوخان " ترجمه کرده و در بخش
 توضیحات ص ۲۵۳ هم شرح نادرستی از آن تحویل داده است . (ل) ۲- الف و گ :
 مشروح . ۳- در اصل و خ : ارش خان ، ت . ر : اروس خان ، گ : ارش خان . در
 " اربم الوس " میرزا اولوغ بیک عم (اروس خان) آمده و ت . ر در بخش توضیحات
 خود خاطر نشان میسازد که در نسخه " نسخه غای خطی به گونه " نادرست " ارش " ثبت
 گردیده است . (ل)

وتابع احوال اورس خان

اصحاب تاریخ چنین آورده اند که چون توقمیش خان از قوتلوق بیوغا ولد اورس خان شکست یافته پناه به امیر تیمور کورگان برد، صاحبقران او را فرزند خوانده در مقام تربیت شد. و لشکر داده بر قوتلوق بیوغا فرستاد. در این جنگ قوتلوق بیوغا به قتل رسید. اورس خان از شنیدن این واقعه جانکاه ایلچی نزد امیر تیمور فرستاد توقمیش خان را به خون فرزند خود طلبید. صاحبقران فرستادن^(۱) او را از مروت ندید. اورس خان بر سر پرخاش شد، دیگر قاصدی از روی کینه فرستاد^(۲)، جواب^(۳) این شد که بیت:

برو از من بگو پیش اورس خان ز باران مرغ آبی را مترسان

قصه کار به منازعت کشید و از هر دو جانب صف آرای نمودند. اورس خان در این مقصود به قتل رسید و قبایل او مستأصل و متفرق شدند و تاج و تخت او را در حوزة تصرف آورد، و بقیه اولاد در هر مملکتی فرار نمودند. قوتلوق تیمور خان به ملک اشترخان که در کنار اروس واقم است، آمد و مدتی روزگار بر پریشانی گذرانید. و ثانی او را شناخته^(۴) به سلطنت آنجا مسلم داشتند و فرزندان او تا یار محمد خان در آنجا حکومت میکردند. در میان برادران و قبایل خصومتی واقع شد. یار محمد خان بی جانی محمد خان پسر خود در آنجا بودند، متمدن شده ترک وطن ساخته در عهد پادشاهی اسکندرخان به ولایت بخارا آمدند. یار محمد خان کهن سال شده بود، از قوای جسمانی بازمانده بود. چنانکه اوزبیکه^(۵) او را قری یار محمد لقب کرده / بودند / و اسکندرخان مقدم او را گرامی داشته زهرا خانم دختر خود را در حباله جانی محمد خان ولد او تفویض نمود. از اوسه پسر به وجود آمدند: دین محمد خان و باقی محمد خان و ولی محمد خان. دین محمد خان را حضرت غفران نشان عبد الله خان به حکومت ولایت نسا و باورد فرستاد و آن دو برادر نیز در خدمت او میبودند.

۱- گ: روانه کردن. ۲- الف: قاصدی فرستاد از روی پرخاش و نامه بی مشتمل بر
 ۳- الف: جواب امیر صاحبقران، ۴- الف: بمد از چند گاه او را شناخته
 ۵- در "اساس" اوزبیک، الف و خ: اوزبیکان.

بعد از واقعهٔ عبدالمومن خان امرای بخارا جانی محمدخان را بر تخت نشانیدند و او قبول نیکرد و میگفت: من^(۱) اگر چه جنگیز نژادم^(۲)، خلافت ماوراءالنهر کسی را میرسد که از سلاطین شیبانیه باشد. عاقبت دین محمدخان را که خواهرزادهٔ عبدالله خان میشد، لایق سلطنت دیدند و اساس پادشاهی را به ولایت نسا و باورد فرستاده خطبه و سکه را به نام او کردند. در آن حین ظایغهٔ قزلباش رحلت آن دیادشاه را شنیده بیکباز غلبه کردند و ولایت خراسان را از حاکم اوزبک گرفتند و دین محمدخان را با دو برادر دزد قلمه باورد محاصره نمودند. روز اول صف آرای کرده در زیر علم قرار گرفته^(۳) لشکر را به باقی محمدخان داده جنگ انداختند و آن شهزادهٔ دلاور و

بیت:

باشه بی بود و گلتهٔ همفور
نره شیری و دشتی از آهو

با وجود قلت لشکر آنچنان قتل و قتال نمود که داستان رستم و اسفندیار فراموش شده و آن روز نصرت به تیغ سو روی نداد. روز دیگر اشارت به ولی محمدخان کرد و او نیز در این معرکه داد مردانگی داد و در جنگ سوم دین محمدخان خود اسپ دوانید^(۴). آن روز افواج قزلباش^(۵) چون امواج بحار بیحد و قیاس بود. به حسب تقدیر زخم چشم^(۶) رسیده رفته استیلا نمودند^(۷) و بسیاری از لشکر اسلام به درجهٔ شهادت رسیدند. دین محمدخان با دو برادر روی توجه به جانب ماوراءالنهر نهادند و اسباب دولت و سلطنت آنچه بود، همه به یغما رفت و یکی از شیرخوارهگان شهریانو بیگم، خرم دین محمدخان که او را خاکی یساول میگفتند، کمال نمک اندیشی و وفاداری را به ظهور رسانید و آن مخدزهٔ خاندان سیادت را بر اسپ باد رفتاری سوار کرده با مقلی سلطان و ندر محمد سلطان، ولدان دین محمدخان را که عمر دو و طفل بودند، در دو پلهٔ خورجین انداخته از آنجایی خطرناک برآورده به ماوراءالنهر رسانید. در آن وقت میلتقی از دور آمده به پای سیند ندر محمدخان رسید و شکرلنگی ایشان از این وجه بوده است.

۱- الف و گ: من تیزه ۲- جنگیززاده ام ۳- خود را در زیر علم قرار داده ۴- الف: گویا شیری که در ره افتد ۵- الف: از هر طرف افواج قزلباش را چون میش از پیشتر بر میداشت ۶- زیرا که در آنروز سپاه شقاوت ۷- مترجم تار: مفهومی "زخم چشم" را نفهمیده و آنرا اشتباعاً چنین ترجمه کرده است: "از تقدیر چشم خان زخم برداشت".

قصه نزیلباش متعاقب آمده در راه جنگ کرده هر کدام را متفرق و پراکنده ساختند . دین محمد خان از برادران و لشکر جدا افتاده بعد از چند روز به ولایت قندز رسید . در آنجا جمعی از مردم ایمان خراسان که ایشان را قرایی می گفتند ، دیدند که شخصی تنها به اسپ و لباس ملوکانه می رود ، آن بدبختان به طمع مال خان را به میلتنی انداخته شهید کردند ، بعد از آنکه آمده مهر او را مطالعه کردند ، دانستند که دین محمد خان بوده است ، از این کردار در اندیشه بوده مخفی داشتند .

ذکر پادشاهی باقی محمد خان بر ملک ماوراءالنهر و نقل قضای
کرده فرستادن ولی محمد خان را به ولایت قندهار الاسلام بلخ

روایان اخیر چنین گویند که چون باقی محمد خان و ولی خان بعد از شکست یافتن از اهل رفسه به نواحی مملکت ماوراءالنهر رسیدند ، خیر به امرای بنجارا آمد که دین محمد خان در جنگ رفسه کشته شده و دو برادر دیگر آمده اند . این محنی را محض مواعب^(۱) الهی دانسته به استقبال شاهزاده عا برآمدند و آن روز تاج سلطنت سرفرن فرقدسای باقی محمد خان نهادند و ولی محمد خان را قفلخان کرده به ولایت قندهار الاسلام بلخ فرستادند .

چون در این مابین تفرقه و بی نیابتگی بسیار در بلخ شده بود ، مردم آنجا از بی علاقی ابراهیم خان را از ولایت خراسان طلب نمود ، به سلطنت مسلم داشته بودند و او از هنگام طفولیت در میان آن مردم بزرگ شده ، مذنب و آیین و انواع آن طایفه ، مال را گرفته از مردم نهان میداشته است . در اندک فرصت که کم از دو ماه باشد ، او شیوه بی پیش گرفت که مسلمانان را شیها در کوجه و بازار به درجه ، شهادت میرسانید و هر روز کشته گان را در رانها میبافتند و قاتل ایشان معلوم نبود . این محنی بر عمه شخص شد که این بد مذنب با جمعی از محرمان اسرار خود به این افعال قیام عینمود^(۲) .

چون غیر کوبه، اقبال ولی محمد خان را بلخیان شنودند، جان تازه در بدن ایشان پدید آمد^(۱) و مانند جگر تشنه مشتاقان آب حیات گردیدند و ضمناً عرایض و پینامها نمود. اظهار بندگی و مطاوعت ساختند^(۲) و نیز به ابراهیم خان گفتند که ما عمه فرمانبرداریم و تا جان داریم از حکم و رضای عالی بیرون نمیرویم و او را بنا کلمات فریبنده خوشدل گردانیدند و صدای کوس جنگ را بلند آوازه کرده به مونسج سیاهجر د که در^(۳) دوفرسخی قلعه بلخ است، برآوردند. چون دو صف سپاه آراسته گردیدند و شکر امیر و دلیری که به جنگ ولی محمد خان می آمد، تیغ و ترکش را در گردن آونگشته رکاب او را میبوسید. ابراهیم خان دید که کار دیگرگون شده است، خواست که در شهر درآمده، محافظت خود نماید.

آن دو لشکر به یکبار در پی او تاخت گرفتند^(۴) و سرش را بریدند و در زیر سم اسبی تکاور ولی محمد خان انداختند و نیمه تهنیت گویان خان را در شهر آورده، کمر اطاعت او را در میان بستند.

دگر شنیدن باقی محمد خان کشته شدن دین محمد خان را به دست
جماعه قزاقیه در ولایت فغدز، به استغابان ولی محمد خان
هر سر آن جماعه رفتن و قتل عام کردن

به تاریخ سنه ۱۰۱۱ هـ. ق^(۵) خان گیتی ستان باتی محمد خان شنید که دین محمد خان از رزمگاه به سلامت بیرون آمده، به ولایت فغدز رفته، بر دست جماعه قزاقیه کشته شده است، آتش قهر و غضب او در اشتعال آمده^(۶) با سپاه بیکران و لشکر بیرون از حد بیان عازم ولایت بلخ شد و از جیحون گذشت. بسوی ولی محمد خان پیوست و سرد و کمر انتقام آن قوم را بسته متوجه شدند. آن بدکرداران عزیمت خانان مذکور را شنیده در میان خود تا یکی را به سلطنت گردیدند، در استحکام

۱- الف: در آمد. ۲- خ: عرایض و پینام نمودند که همه تابعیم. ۳- الف و خ: سه فرسخی. ۴- گ: آوردند. ۵- مطابق ۱۶۰۲-۳ م. ۶- گ: شده.

قلعه و اجتماع قوم خود کمان جد و جهد را به ظهور آوردند . روز اول که هوا کسب همایون خانان رسید ، از درون قلعه برآید ، جنگهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کردند ، بعد از آن غلبه و استیلائی عساکر پادشاهی آن قوم را فرو گرفت ، دیگر تاب مجادله و مقابله نماند و به قلعه داری چنان استقام نمودند که تا مقدار تفنگ اندازی کسی را نزدیک شدن محار بود . باقی محمد خان فرمود که استادان نقب زن در شیمها برح و باره قلعه را از خاک تهی کردند و به جای آن داروی میلتش ریختند ، آنگاه آتش زده قلعه را پرانیدند .

چنانکه مثنوی است ، بعد از یک (۱) روز سنگ و کلون قلعه با اعتدای سوخته آد میان از غوا می آمد . و لشکر به قلعه درآمد به نوبی قتل نمودند که هیچ ذی نفس از پیر و جوان زنده نماند . بعد از آن باقی محمد خان به دار الخلافه بخارا رجعت نمودند و ولی محمد خان در ولایت بلخ بوده به دادگستری اقدام مینمود .

از آثار او چهار باقی بر سر مزار فایض الانوار حضرت اسد الله الثالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه است و در راه آستانه مقدس ایشان ، بر دو جانب خیابان درختان میوه پرور و اشجار سایه گستر نشو و نما یافته اوست .

چون خیر قتل عام رفته ، فرایی معلوم شاه عباس والی ایران شد ، خود او با لشکر بی حساب از راه مرو به اند خود و شبرغان آمده ، قلاع و غصبات آن حدود را منظر نداشته در بلوک (۲) آنچه در آمده ، سر اوقات کینه و گمراهی را بر اقرابت ولی محمد خان این خبر را به برادر خود مرصد اشت نمود . آن خسرو شیر دل به جمع کردن لشکر توران نظر ساخته فرمود : " هر کس در رکاب سعادت حاضر است ، همراه ماه عازم شود " و به دو روز بر لب آب جیحون رسیده ، گفت : " قوم تزیلیاش به دیار مستلمانان آمده استیلا نموده اند . اگر دین ما بر حق است ، از این دریای زخار به سلامت میگرددیم و اگر حق به جانب آن مرد مست و طعمه نهنگ فنا خواهیم شد . " این بگفت و بین کشتی و مسیر خود را به دریازد .

۱- الف و خ : یازده روز .

۲- الف و خ : یازده روز .

مصراع :

نهنگ آنست با دریا ستیزد

و جمیم لشکری نیز متوکز شده به دریا درآمدند . منقول است که چنان از آن بحر
خطرناک گذشتند که زین اسپ هیچکدام تر نشده بود . آری ، در شرافت دین محمد
کرامت مجال سخن گفتن است .

در کتب تواریخ معلوم است که چون بیژن جهت آوردن کیخسرو به توران رفته
بود ، شاهزاده را گرفته به جانب ایران رجعت نمود . افراسیاب خبردار شده متعاقب
ایشان لشکر فرستاد . در اثنای راه به آنها رسیده تالیب دریا ، جیحون ، عقدا جنگ
عظیم کرد و بی کشتی و معبر^(۱) خود را در آب زده به سلامت گذشتند . باقی محمد بیژن
چنان کرد ، دیگر هیچکس را از این جرات نشده و نخواهد شد . القصه به برادر
خود ملحق شده عمرو و لوای رزم به جانب آن گرانان برانراشتند . در ضمن این
جنگ رفیعه به مزار بابا ابدال رسیدند ، در آنجا درخت گزمیاشد ، قدرت کس نیست
که شاخ از آن بشکند^(۲) . آن بدبختان همیشه ساخته بلخ طعام کردند . از کرامات آن
بزرگوار طعام ایشان زهر لاعل پیدا کرد^(۳) و هر کس از آن طعام قدری خورد ،
بودند ، به درد شکم مبتلا شده راه جهنم پیمودند .

در آن حال لشکر خانان رسیدند ، ملامونان را قدرت و تسوت آن نبود که از جا
حرکت توانند کرد . نمازبان لشکر اسلام دست به تیغ خونریز برده همه را علف شمشیر^(۴)
کردند . شاه عباس با معدودی چند به بزار تردد گرفت ، به صوب ایران شتافت و بعد
از این فتح باقی محمد خان به جانب بخارا عازم شد و قواعد سپاه و رعیت در عهد او
تازه گردید . چنانکه سلاطین بعد او در آیین ملاء داری او را مشارالیه و مدار علییه
میدانند . مدت سلطنتش هفت سال و عمرش پنجاه و یک سال بود .

۱- الف : بی کشتی خود را در آب زده ، گگ : بی کشتی و بی معبر . ۲- قدرت .
مترجم درخت گز را ترجمه کرده نتوانستند و تسوری در باره آن نداده است و به گونه
نادرست آن را " درختان (جنین فلعه بی) نامیده است و ضمناً مفهوم جمله بعدی را
نیز درست در آن نکرده از آن رو " قدرت " را به معنی " نیرو و قوت " ترجمه کرده است (ل)
۳- گگ : خاصیت زهر لاعل پیدا کرد . ۴- گگ : علف وار . ۵- شمشیر ابدال ،
ج : شمشیر تیز .

رحلت نمودن باقی محمدخان از عالم فانی به ملک جاویدانی

از تقدیرات ربانی خان را عارضه کسل روی داد و امتداد آبن به یکسال کشید . در آنوقت سیادت مرتبت ، کرامت منقبت ، خلاصه آل طه ورس ، تقاوت اولاد سید المرسلین ، واقف علوم ظاهری و باطنی ، کاشف استار صوری و معنوی ، مخدوم جهان ، شیخ زمان حضرت میرومن عزیزان علیه الرحمه وارضوان در بسند ارشاد بودند و در حکمت ابدان علم تفرد برافراشته این علم حانات را عادات خود مینمودند و از ایشان حد اقصا مشهور است . (۱) القصه بیماری خان به تطویل کشید ، از تر جانب ولایت امثال قزاق و قراقلیان و قلماق (۲) و جمهور اهل تفتان سرکشی کرده ساخت ملک را تاراج نمودند و سواکن آن نواحی ترک اولان ساخته به تر جانب متفرن شدند و اعیان ملک از امتداد کسل - خان به ستوه آمده اصل آن نصف را از حضرت عزیزان پرسیدند . ایشان فرمودند که این بیماری مهلك است ، حکمت آن شده که هرگاه هوای دریا وزد و نسیم روی آب رسند ، صحت و قنای مریض معلوم میشود . سوای آن ظن غالب به هیچ طرف نمیتوان کرد . امرا این صورت را به رنگ فایده معروض داشتند و خان را در تخت روان انداخته بر لب جیحون آوردند و در کتی انداخته از پایان آب به بالا کشیدند و خود به بهانه آنکه بعضی ادویه را از بلخ گرفته آریم ، از آب گذشته به سرعت تمام نمازم بلخ گردیدند . همان روز خبر رسید که باقی محمدخان را شمله حیات در میان دریا غرو نشست (۳) .

ذکر جلوس ولی محمدخان بر تخت ماوراالنهر و فرستادن امامقلی سلطان و ندر محمد سلطان به ولایت ام الجولان بلخ (۴)

چون بخان بدکور به خلد برین و رونمه ، حورحین شتافت ، امرای بخارا جمعی از اعیان مملکت را با خلب و سکه نزد ولی محمدخان فرستادند و او را بلید بر سر

۱- الفوخ و گن : القصه چون . ۲- درت : نیست . ۳- نخ : در دریا دست از حیات شسته شربت مات نوشید . ۴- درت : ر : قبه الاسلام .

فرماندهی مسلم داشتند. آن شهریار بر بتکای، جاء را جلالت به دادرسی و مظلوم بررسی اقدام نینمود^(۱) و اکثر به شرب مدام و سستی بردوام و کردارات ناپسندیده، همچون^(۲) مردان باغروی و زنان عنبرین سوی مشغول میگرددید. از این افعال او مردم دلگیر شده، منماً به امامتلی سلطان عراق، ارسال نمودند و او را به سلطنت بخارا خوشدل گردانیدند.

ولی محمدخان در آن زمان شاه بیابک کوکلتاش را که از قوم فولادچی بود، حاکم ولایت بلخ ساخته برادرزادهگان خود را به او سپرده بود. او سلطانان را در نظر نداشته جمیع مهمات را خود متمددی گردید و به نوعی ظلم پیشه بود که دیواری از سنک ساخته و در آن شکافی گذاشته و جفت گاوی مهیا کرد، از برای جرمان کبیه گردن آنها را به زور گاو میکنند و به اندک جریمی بیچاره گان را در دیگ روغن تفسیده میانداخت و از آهن حلاجی راست کرده تمام اعضا، ایشان را از قرن تا قدم بر آن نهاد، میتافتند و ظلم او ناسخ ایام حجاج شده بود و مردم از این افعال او به تایت دلتنه بودند. شاهزادهگان را آتش نیرت برافروخته با امرای خود کینکاش به دفع او کردند^(۳) آنها از بیم سیاست ولی محمدخان تعلل مینمودند تا وقتی که محتویات شکایت آمیز از ایمان بخارا آمد. خاطر شاهزادهگان و امرا جمع گردید. فرمودند که شاه بیابک را دستگیر سازند.

آن بدبخت گریخته در مدرسه مسجد الله بخان درآمده در روزه را استوار نمود. تیر و تفنگ به مردم و عساکر انداخت. جوانان جان سپار^(۴) آن روز را گذرانیده تحت دیوار مدرسه را شکافته او را دستگیر کرده آوردند.

بیت :

شرکه او نیابک میکند یا بسد نیک و بد نعرچه میکند یا بد حکم شد که گردن او را به جفت گاو کنند و جسد او را از حلاجی گذرانیدند و

به دیگ روغن گرم انداختند.

۱- ک: مینمود. الف و ت: ر: اقدام مینمود. لیکن اکثر... ۲- مترجم ت: ر: این کلمه را "مردان" ترجمه نموده است. ۳- در ت: ر: این جمله نیز غیر دقیق ترجمه شده. بدینگونه: "او (مردم) به ارتباط جمله بلی (کوشید) تا در شهزادگان آتش نیرت را برافروزد و با امرای خود در مورد دفع شاه بیابک کوکلتاش کینکاش کرد." ۴- گ: جوانان سپاه.

تاریخ متیم خانی

بعد از آن امامقلی خان به برادر گفت: ترا به خدا سپردم و رفتم که از کرم الهی و امداد بزرگان تخت و تاج از ولی محمدخان ستانم". ندر محمدخان نیز در اندک وقت لشکر بلخ و بدخشان جمع کرده متعاقب رفت. در آن وقت ولی محمدخان به جلگه قرشی به رسم شکار رفته بود. این خبر را شنیده فهمید که امرای مخالفت کرده اند. بی جنگ و جدانیمشی با دو پسر گریخته راه عراق و خراسان را پیش گرفته به حضور شاه عباس کوچک که والی ممالک ایران بود، رفت و شاه عباس او را محترم داشته شرایط مهمانی را به ظاهر آورد و به موجب خواهش او بتشتاد هزار قزلباش همراه او کرده بر سر امامقلی خان فرستاد.

(۱) ذکر جنگ کردن ولی محمدخان با امامقلی خان و کشته شدن او
(۲) و قتل قزلباشان

چون این خبر به امامقلی خان رسید، مضطرب و حیران شده به خدمت قطب الاولیا و غوث الاصفیا، حضرت ایشان خواجه شامی علیه الرحمه و الرضوان که در آن وقت معتقد ارشاد به ذات یا برکات آن بزرگ مزین بود، ایشان فرزند ارشد خواجه کلان المسمی به خواجه محمد امین، ایشان ولد خلف مرشد آفتاب، وارث ملک ولایت و کرامت بالارث والاستحقاق حضرت مخدوم اعظم اند، رفته به سعادت دستبوسی آن حضرت استسعاد نمود و آمدن لشکر قزلباش همراه ولی محمدخان و قتل مردم خود را معروض داشت. آن بزرگوار را وجد و جذبه در احوال فرخنده مآل روی داده فرمودند که مریدان حاضر شوند و یکی از خلفای ایشان را مولانا ساقی نام بود، به جانب او نظر کرد، این بیت را خواندند:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به نلم سازیم و بنیادش براندازیم (۴)

- ۱- ۲- ۳: ... ولی محمدخان و قتل قزلباش در بالای بانم. ۳- الف و گ: مضطرب.
۴- بیت مشهور از یک غزل معروف خواجه شمس الدین محمد حافظ.

و فرمودند که پیش از ما کسی در معرکه، غزا سبقت نجویید.^۱
 فرد ای آن روز چون صف سپاه فریقین آراسته گردید، خود ترکش از بالای خرقه،
 مبارک بسته پیش از همه در معرکه، جهاد در آمدند و یک تیر از شست^(۱) کرامت بسه
 جانب رخصه^(۲) انداختند. به قدرت الهی و امداد ارواح طیبه و ترامات آن بزرگوار چنان
 باد سختی پیدا شد که از واقعه، عمود و عمود عاد و ثمود خبر میداد و مشت مشت خاک بر
 سر و چشم آن خاکساران می‌انداخت. عالم تاریک شد. فرمودند که لشکر اسلام به آن
 قوم در افتادند. و تیغهای خونریز بر دستهای ستیز گرفته به نوعی مثال نمودند کشته
 ذی حیات^(۳) بائی نماند و ولی محمد خان را دستگیر کرده آوردند. امامقلی خان در آن
 حیران بود که چه سازد؟ حضرت ایشان فرمودند که بیت:

رخنه گر ملک سر افکنده بسه لشکر بد عهد پراکنده بسه

امر شد اردانش را به تیغ زدند. بعد از آن فتح عظیم به دولت و اقبال و مستقرجاه
 و جلالت مکن نمودند و در محمد سلطان را به رسم خانی مقرر ساخته به ولایت بلخ
 فرستادند. از آن وقت تا به حال اولاد رستم سلطان و محمد رحیم سلطان ولدان ولی
 محمد خان در ولایت ایران ماندند و شاهان عراق ولایت اوبه و شاخلان را بطنیاً
 بعد بطن به آنها بخشیدند.

این واقعه در تاریخ سنه ۷۰۱ و ۷۰۲ (۱۷۰۱ هـ ق) به وقوع آمد.^(۴)

نه‌گر جلوس امامقلی خان بر تخت مملکت توران به یاری ملک منان

چون اراده ملک علام بدان تعلق شد که احوال مملکت بعد از پیرستانی انتظام
 یابد و جراحات دل‌های مظلومان به مرهم معدلت التیام پذیرد، چنین خسرو فرخنده فر

۱- مترجمت. مفهوم این کلمه را نیز نفهمیده و آن را عدد شصت (۶۰) دانسته به
 همانگونه ترجمه کرده است. ۲- گن: خصم. ۳- گن: ذی روح و حیاتی.

۴- مطالبین ۱۶۰۸-۱۶۰۹ م.

و شهریار نصفت گستر را به دلنوازی عامه، مؤمنین برانگیخت. آنچه بدع بود، رفع کرد و محتاجان را از احتیاج زهائید و مدعای سایل را هرگز رد نکرد. در ایام او گدا و درویش نماند.
نظم: (۱)

شهریاری جامعه‌یی بر قامت او دوخته

پادشاهی آیتی در شأن او منزل شده

بیش طبع غیب دان و رأی ملک آرای او

مخجل نیبی و راز آسمانی حل شده

مدت سی و هشت سال بر سریر مسند دولت و عظمت استقرار نمود و از جمله اجناس و اتمعه و نقود و اتمشه آنچه می آوردند، از بیرون به انعام میرفت و کسی را کلاً مجال ندم زدن نبود. در اصطبل خاص دو اسب نگاهداشته بود. هرگاه در سفرها بار سرداری لازم میشد، ابرو و اصحاب دولت که در آن ملک بودند، به عاریت میدادند و باز موکلان سرکار امانت آنها را تفویض مینمودند. به صحبت اهل الله و درویشان و علما و شمرا توجه تمام داشت و از اختلاط این طایفه بهره مند بود. خود نیز طبع موزون داشت و اشعار او چون آب زلال دلنشین اهل کمال است. علی الخصوص مخالطت به مولانای اعظم، اعلم علمای عالم، فریدالربهر، وحید الزمان مولانا یوسف قزایاغی مینمودند و موانست^(۳) به مولانا ترابی شاعر که حسان عمر و سبحان دهر بود^(۴) و نیز ملانخلی شاعر از ندیمان صحبت او بود. به واسطه قصیده‌یی که در مدح او انشا کرده بود، فرمود که او را در ترازو انداخته به زر سنجیدند. مطلع آن قصیده اینست:

ای گفت طور سخا را یدینمای دگر

همچو خورشید به خا، سیه افشانند زر

- ۱- در اصل: بیت.
۲- در اصل: کسی را از و کلام جان، الف: کسی را از و کلا (بر اساس "گ" گرفته شد).
۳- در اصل: موافقت. ۴- حسان بن ثابت و سبحان وائل از شاعران معروف عرب اند، مترجمت. گویا اطلاعی از آنها نداشته که در ترجمه مفهوم نام آنها را آورده و به گونه اسم خاص نادیده گرفته است.

و به جوانان گلمدار و عاه پیکر شوق و ذوق تمام داشت و یکی را اختصاص بخشیده بود . او را عبدالواسع تورچی میگفتند و اکثر شبها به شعار سلطان محمود غزنوی جهت الخلاء بر احوال فقرا و مساکین مملکت تفسیر لباس کرده به رفاقت نذر دیوان بیگی طغای و عبدالواسع تورچی در بازار و محلات میگشت و این حرف میان مردم شهرت یافته^(۱) بود .

در آن عهد جوانی در کمال حسن و لطافت و نهایت خوبی و ملاحظت پیدا شده بود و یکی از طالب علمان را علاقه تمشقی و صورت تملقی به آن جوان شده بود . از گریه و بیقراری و ناله و زاری او رتیبان به تنگ آمده به آن نازنین آموختند که به او گوید که عید نزدیک شده است . مرا لباس عزین میباید . اگر ترا اخلاص و محبتی است ، خلفتی مناسب عید باشد ، پیدا کن و الا دعوی محبت تو باطل است . گفتند ، به همین بهانه آواره شده میرود و این بدنامی عشق او دور خواهد شد . القصه جوان آن بیچاره را به یافتن لباس امر نمود او به جان قبول کرده برگشت و در اندیشه قزو رفت که اگر به طلب لباس به جایی روم ، از جمال او محروم میشوم و مرا آتاب فرات نیست و نیز در اینجا موجود نمیشود . ملا دوشاگرد معتقد داشت ، راز خود با آنها در میان نهاد ، مشورت بر آن قرار یافت که امشب در محله عندوان رفته کلان آنها را دستبردی نمایم . شنیده ایم که از پدران او یک سنده و قچه جواهر نفیسه میراث مانده بود . سعی کرده به دست آریم ، چنانکه گفته اند ، مصراع :

اگر دزدی کنی در دزد باری .

القصه نماز شام هندوی زحل جواهر نفیسه پروین را در سنده و قچه زمردین فلک گذاشته بر طاق خانه علوی نهاد و دزد سپیده دم آن را گرفته در زیر بغل خود نهان ساخت . آن عاشق بیقرار یا دوشاگرد خود متوجه محله عندوان شدند و به پستی دیوار او رسیدند و قدم بر دوش هم نهادند بر بالای عمارت او برآمدند و از آنجا داخل حویلی شدند . به عمان خانه که گوهر مقصود بود ، آمدند و قفل آن را تاب داده

۱- در اصل و گگ : کرده بود .

۲- گگ : با ایشان .

کلام سندان

ترم نرم و آهسته آهسته به خانه درآمدند . اول متاعی که به دست حریفان افتاد ، عثمان صند و قچه بود . خدای را شکر بسیار کرده برگشتند و با زبالای بام برآمده خود-ها را به کوچه انداختند (۱) ناگاه از شرفه پای آنها هندوان خیردار شدند . کوچه تنگ و طولانی بود ، آن سه کس را میدوانیدند . اتفاقاً میر شب در آن با جمعی از وشاقان در طلب دزدان و حرامیان برآمده بود ، چون آواز گیرودار هندوان از آن کوچه شنید ، به سرعت آمده راه بر آن سه کس بسته و مشعل را نزدیک آورد . آن سوخته غمزده فی الحال سنگی بر کاسه مشعل او زد که تمام پراکنده شده فروریخت و خود گفت :

— بيارك الله ، ندر دیوان بیگی تو بودی ، شاگرد ملا گفت :

— ای پادشاه (۲) عالم ، من نبودم ، عبد الواسع قورچی بود .

چون میر شب این کلمات را به گوش خود شنید ، گفت : الله ، چه خطایی کردم . خطن ، و دیوان بیگی و قورچی بوده اند و مردم خود را از گرفتن منع کرده کناره شد و آن سینه کس با صند و قچه ، جواهریه سلامت خلاص شدند . فردا جمیع هندوان نمدهای سیاه بر گردن و گریبانها پاره پاره کرده به دربار آمدند و داد خواهی کرده و اتمه شب را چنان ممرض داشتند که ، بندهگان سه نفر دزد را نزدیک شده بود که بگیریم ، میر شب از پیش کوچه برآمد و مشعل را کشته دزدان را گیزانید . خان از روی غضب اجراض به میر شب کرده گفت :

— چرا چنین کردی ؟

او در جواب خاموش شد . دوباره به او عتاب نمود که ،

— جواب بگو !

او گفت :

— جواب او را در خلوت به عرض رسانم .

خان او را نزدیک طلبیده گفت :

— اکنون بگو ! میر شب گفت :

۱- الف : خرسندی بسیار کرده برگشتند و از راهیکه آمده بودند ، بدر رفتند .

۲- گ : شهریار .

— ای شهریار عالم، از بنده نا دانسته تردد و تلاشی واقع شد. امید وارم که به کرم پادشاهی از گناه من در گذرند.
خان در تعجب شده گفت:
— حقیقت را بگوی!

او عرض نمود که چون به کوچه رسیدم و مشعل گرفته دویدم. سنگی آمد بر کاسه مشعل رسید. شما گفتید که باریک الله، دیوان بیگی، تو بودی؟ دیوان بیگی جواب داد که من نبودم، عبد الواسع تورچی بود. چون این سخنان را شنیدم، دانستم که حضرت با آن دو کس به خیر تیری ملک بر آمده اند. ناچار برگشتم و از این بی ادبی خود منفعلم.

خان گفت: البته این واقعه اصلی خواهد داشت. بنیادی سازند که هر کس چنین کرده باشد، به خدمت ما آمده اندیشه سازد (۱) که ما از گناه او در گذشتیم و آنچه مقصد اوست، مرحمت نماییم. (۲) جارچیان در کوچه و بازار جازر رسانیدند. آن سوخته محزون (۳) که به پای نگاه در دیدن محبوب خود جواهر دل و جان را به غارت داده بودند، این ندا را شنیده با خود گفت: "این جواهر قیمتی از نظر مومنان شهر گذشته است. در این بازار اظهار آن ممنوع است. اگر به جای دیگر برم (۴) موجب مہجوری باشد. شنیده ام که امام علی خان پادشاهی میباشد زهر عشت چشیده، و قدر تلخکامان محبت را میداند. بهتر آنست که در خدمت او رفته این سند و وقیحه را ظاهر سازم و نیز اظهار مدعای خود نمایم (۵)". این بیگفت و به دربار خان رفت و در موقف عرض ایستاد، سند و وقیحه را از بغل برآورد. واقعه عشت آن جوان و رهنمای رقیبان را از بدایت تا نهایت مصروضی داشت. خان را بر احوال او و آمدن خلعت ملوکانه بخشید و نیز سر و پای عیدی به آن جوان کرم نمود و او را طلبیده به رسم شاگردی به ملا سپرد و به هر دو وظیفه و مرسوم تعیین ساخت (۶).

۱- الف: نکرده. ۲- در اصل: میسازیم. ۳- الف: دل بیاداده. ۴- گ: رویم.

۵- در اصل: سازم. ۶- گ: نمود.

دگرپوش امامقلی خان بر سر قزاقی و قلمای و رسیدن به اسفره و قره تابی (۱)

چون طایفه قزاق و قلمای در ازمه سابق به بیباکی متباد شده بودند و بته عادت قبل یکبار آمده به نواحی مملکت محروسه تاخت آوردند. حکم جهان مطاع عالم مطیع از مکن قهر و سیاست خاتمانی بدور یافت که جمیع سپاه ظافر دستگاه به رگاب نصرت مآب (۲) حاضر شوند. به تاریخ سنه ۱۰۲۱ هـ. ق. (۳) لوای گردونسای شاهنشاهی بر اوج فلک انبال برافراشته عزیزت نمود. از سرحد ترکستان تا حد نهایت اسفره (۴) و قراتاق مخالفان قزاقی و قراقلیای و قلمای را کشته و بسته و خسته تا دیب و تنبیه عظیم ساخته و به نوعی جد و جهد نمود که آثاری از آن طایفته ملاحظه باقی نماند و بقیه السیف خود را به جبال و بیشه‌هایی که قدم آدمیزاد تنها حالا نرسیده بود کشیدند. از آنجا به فتح و فیروزی رجعت نموده به مستقر خلافت آمد. بعد از آن اسکندر سلطان ولد خود را به حکومت تاشکند روانه نمود. شاهزاده به آن مردم سلوک نیکو نکرد و آن کافر نعمتان (۵) شاهزاده را به درجه شهسادات رسانیدند. چون این خبر محنت اثر به سمع خان رسید و دود آه جانکاه از دل بر آورده نایره نمیشد در التهاب آمد و این صورت را به ندر محمدخان برادر خود نوشت و خود عساکر جرار بیشمار را گرفته عازم تاشکند شد. ندر محمدخان نیز لشکر بلخ و بدخشان را گرفته به مدد برادر رفت و هر دو متفق شده یکماه قلعه را محاصره نمودند. امامقلی خان سوگند خورد که قلعه را گرفته چنان قتل عام سازم که تا خون دشمنان به رگاب من نرسد و دست از کشتن برندارم. القصة بهادران عدو بنسب

۱- ت. ر. : اشپره و قره تاو. ۲- الف : نصرت مآب. ۳- مطابق ۱۶۱۲-۱۶۱۳ م.
 ۴- در اصل : اشفره و گم و الف : اسفره. ت. ر. : آن را به شکل اشپره
 (به فتح اول) ثبت نموده و در بخش توضیحات آورده که آن نام دریاییست که در ده
 کیلومتری میرکه شرقی قرار دارد. ۵- مترجم ت. ر. عبارت "کافر نعمتان" را به گونه
 نادرست چنین ترجمه کرده : آن کاشران منفور (ص ۸۷)

قلعه گشای و مردان شیرافکن رزم آزمای را حکم شد که غلمه را چون نگین فرو گرفتند و از هرجانب سرکوب برداشته چنان ساختند که اگر موری به درون قلعه میجنبید و دیده او را به ناوک دشمن گذار و پیکان جان شکار میدوختند و برین منوال کار بر آن مردم دشوار ساخته بودند. وقت صبحدمی دروازه را آتش زده سوختند و از آنجا در آمده شمشیر بر پیر و جوان نهادند.

بیدادی شد که زمانه یاد ندارد و این بیت مناسب آن حال بود.

بیت :

اجل را سراسیمه گی بیشتر که سوی کد امین رود پیشتر

در آن روز تا به وقت پیشین بازار اجل گرم بود و پیر صد ساله را با طفل یکساله^(۱) به یک نرخ میخریدند^(۲) و شمار کشته گان از حوزه تصور و خیال افزون بود^(۳) امیران لشکر بر احوال فقیران و بیگناهان ترحم ساخته از خان شفاعت خواه شدند. آن خسرو بهرام تهر^(۴) فرمود که من سوگند خورده ام که تا خون تاشکندیان به رکاب من نرسد دست از قتال باز نخواهم داشت. امرا به اعل فتوی رجوع کردند. ائمه چنان روایت دادند که حضرت خاقان اسپ خود را در حوضی اندازند که بلند آب تا رکاب باشد و آب را به خون کشته گان آغشته سازند. در این صورت خون آنها به رکاب ظفر مآب رسیده باشد. این مضمون را ممرض داشته چنان ساختند که آتش قهر پادشاهی را به آب شفاعت تسکین دادند.

از آنجا رجعت نموده به صوب بخارا توجه نمودند و به جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه والی هند وستان ایلچی با تحفه و هدایا مشعر بر اظهار محبت ارسال داشت. جهانگیر پادشاه ایلچی خان را نوازشات کلی نموده^(۵) و از خوبیهای خان پرسید. ایلچی گفت: خان از محبت دنیا وارسته اند، هرگز خاطر خود را به اسپ دنیوی مشغول نمیدارند. پادشاه تبسم نموده گفت: خان شما کجا دنیا را دیده اند

۱- الف: طفل گهواره. ۲- در اصل و الف: میدانستند. ۳- الف: شمار کشته گان را به جز پادشاه سریع الحساب کسی نمیدانست. ۴- الف: آن خسرو نشان بهرام قهر و مریخ صلابت. ۵- ک و الف: مکرم داشته و نوازشات کلی نموده.

که میل به آن نکرده اند . چون ایلچی رجعت نمود ، مکالمه گذشته را به عرض خان رسانید . آن شهیار این سخن را در دل داشت .

ذکر آمدن حکیم حادتی ، ایلچی جهانگیر پادشاه از سواد الاعظم هندوستان به خدمت اباالفتح امامقلی بهادر خان

بعد از چندگاه جهانگیر پادشاه حکیم حادتی را به رسم سفارت به حضور امامقلی خان فرستاد . او شخصی بود که به کمار فهم و دانش و ادراک و بینش موصوف و معروف . چنانکه این رباعی از نتایج طبع گهرسنج اوست . رباعی :

گریان که نوحه میکند وقت گری دانی غرضش چیست از این نوحه گری
یعنی که گری گری شود عمر تو کم پیمانہ عمر پر شود تا نگسری
و این بیت نیز از جمله ابیات اوست (۲) :

در سخن پنهان شدم مانند بود در برگ گل

(۳)

هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا
از اعیان جواهر واقمشه و مرصع آلات تحف و هدایا خصوصاً یک خرگاه پوشش مستقرات
به زر و جواهر دخته و دندان جو اهرد ارماعی به یاقوت و الماس ترصیع کرده مسع
و حقوت ، آن نیز به زر بافته ، ارسال نمود . به سران از روی قیاس و تخمین خراج یکساله
ممالک هندوستان میگفتند .

مدت شش ماه ایلچی مذکور در صحبت خان باریافت . لاعلاج به ستوه آمده

- ۱ - یک : به نزد . ۲ - در اصل ه یک و ت . به جای این جمله تنها : " بیت "
- ۳ - این بیت مشهور در بسیاری از منابع به زب النساء دختر اورنگ زیب از اولاده ظاهر -
الدین محمد بابر شاه نسبت داده شده و چراغ نخست آن چنین است : در سخن مخفی
جمع مانند بود در برگ گل ، و مصراع اخیر به اشکال گونه گونه ثبت گردیده است ؛
" ذوق دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا " یا " هر که دیدن میل دارد در سخن
بیند مرا " یا " هر که میخواهد ببیند در سخن بیند مرا " (زنان سخنرا ص ۵۴)

به ابراهیم توجه نمود . ندر دیوان بیگی به عرض رسانید که مدت شش ماه شد که ایلچی عندوستان آمده ، آرزوی عجب بوسی دارد . جواب این شد که اما اگر او را بینیم ، لازم میشود که سوغات پادشاه او را بگیریم ، همت ما نمیخواهد که همت او را کشیم و اگر نگیریم از اسلوب^(۱) بیرون باشد . همان بهتر که او را نینیم و از این اندیشه فارغ باشیم .

ببار دیگر دیوان بیگی ممرض داشت که این طریقت از آیین گذشتگان نیست ، یکبار او را به کرنش عالی سرافراز دارند تا قواعد سفارت خود را به تفصیل رسانند . خان فرمود که هرگاه به شکار رویم ، او در اثنای راه به کرنش همایون مشرف گردد . چون ایلچی این حرف را بشنید ، منتظر این صورت شد^(۲) ، تا روزیکه آن خان حاتم نشان به رسم شکار سمنند دولت برانگیخت . آن روز حکیم حادثی در اثنای راه هرگاه مذکور را برپا کرد . آنچه اجناس و اتمعه و جواهر نفیسه که آورده بود ، نمایان ساخت ، به نوعی که چشم بینندهگان در نظاره آن حیران بماند . ناگاه کوبکبه^(۳) اقبال خانی در رسید و به قصد آنکه بر آن نظر نکنند ، روی خود را جانب دیگر ساخته ، به یکی از امارا سخن میگرد و ایلچی به آواز بلند گفت : «عالمیان !» نظردولت رضان به گوشه چشم دیده به رحیم پروانه چی گفت : « اینها را به تو بخشیدم »^(۴) . او فی الحال متصرف گردید . ایلچی حیران مانده انگشت تحیر به دندان تفکر گزید و يك قبضه شمشیر خان پادشاه را گرفته نهان داشت . روز دیگر به التماس امرا ایلچی را به کورنش (کرنش) طلب نمودند ، او همان شمشیر را وسیله کرد و به دربار عالی رفت . چون به تقبیل عتبه عمایون استسعاد یافت ، بعد از ابلان نامه و آداب رسالت ممرض داشت که از پادشاه مغفرت پناه اکبر پادشاه دو شمشیر خانبه میراث جانده بود ، یکی را پادشاه خود گرفتند و یکی را یادگاری به برادر خود فرستادند . گفت که ایشان را نیز رایحه^(۵) فرزندی به پادشاه مغفور میباشد^(۶) . چون به اینن

۱- ک : سلوک . ۲- خ : بود . ۳- ع : پروانه چی مذکور . ۴- د : درت . ر :

بگذار ما را رابطه^(۷) فرزندی با پادشاه مغفور باشد ! (ص ۹۰) .

اشسوع عبارت عرض نمود ، خان شمشیر را گرفته بر کمر بست و خواست که تیغ را از نهادم برآرد ، آن تیغ سخت غلاف بود ، به زودی نبر آمد و قبل از این خبری شده بود که جهانگیر پادشاه خیال تسخیر بدخشان دارد . خان همان معنی را افاده کرده به ایلچی گفت : " شمشیر شما مردم از غلاف نبرآمده است " . او در جواب گفت : " شهریارا ، این شمشیر^(۱) صلح است که در میان آمده ، اگر شمشیر جنگ میبود ، هر آینه از غلاف میبرآمد . بعد از آن صحبت خان باور کرد ، در اکثر مجالس خاص باریافت^(۲) و به سخنان دلپذیر خود را دلنشین کرد^(۳) . روزی مولانا ترابی و نخلی شاعر اشعار خود را به عرض میرسانیدند ، خان^(۴) از حکیم پرسید که از این دو شاعر سخن طراز ما عروس سحرپرد از کدام بهتر است ؟ او گفت : " شهریارا ، نخل از تراب تیروید . " از آن وقت ترقیات در احوال ترابی شد ، روز به روز اعتبار او در خدمت خان بیفزود^(۵) و بعد از آن ایلچی را رخصت مراجعت فرمود و سال دیگر خبر فوت جهانگیر پادشاه رسید و شاه جهان ولد او بر تخت پادشاهی قرار یافت و عزم تسخیر ولایت بلخ و بدخشان نموده خود به کابل آمد . این خبر را ندر محمد خان شنیده عرضه^(۶) کرده به برادر خود امامقلی خان فرستاد . امامقلی خان بی جمعیت سپاه عازم بلخ شدند^(۷) ، چون از دریا گذشته به منزل خان آباد نزول فرمود ، خبر رسید که حضرت خلافت بکمان آمده اند . ندر محمد خان با دوازده پسر و خویشاوندان به رسم استقبال برآمد . در اثناء راه به خدمت رسیده ، پادشاه زادهگان در عثمان در آمده بمقدار نیم فرسنگ^(۸) نماشهای گرانبها از اجناس متنوعه چون زربفت ، کمخاب ، طلاس و اطلس و دیباج و مخمل و خارا که دیده ، عقل از نظاره آن حیران ماندی ، پای انداز گسترده . هر چند امامقلی خان به برادر عیگفت که شما سید و محترمید ، پیاده رفتن شما

- ۱- الف و خ : تیغ . ۲- الف و خ : بار داد . ۳- الف و خ : به سخنان دلنشین خود را جاننشین کرد . ۴- گ : حضرت امامقلی خان از حکیم خاندی^۶ درت^۶ : اشتباهاً این جمله به سفیر (ایلچی) نسبت داده شده و گفته می آید که " اعتماد خان به ایلچی روزتسا روز فروزی میافت " . ۵- الف و خ و گ : عرض داشت . ۶- الف و خ : به جمعیت و سپاه به هر طرف قلمرو خود کس فرستاد و خود با سپاه فراوان عازم ولایت بلخ شدند . ۸- الف و خ و گ : فرسخ .

موجب گناه ماست و بر اسپ خود سوار شوید و سیدند محمدخان بیشتر در بهار
تعظیم و رعایت میافزودند. از سلاطینی که آن روز در عنان بودند و اول ند محمدخان و
عبدالمزیزخان و خسروسلطان و بهرام سلطان و سیدسبحانقلی سلطان و قتلن محمد
سلطان و عبد الرحمن سلطان و قاسم محمد سلطان و الله علی سلطان و سلطان
ند محمد خان و از خویشان: محمدیار سلطان و باقی سلطان (۱) و تورسون محمد سلطان
از امرا: یلنگوش بی اتالیق و اورانزی اتالیق و عبد الرحمن بی اتالیق دیوان بیگی و
ساقی پروانه چی و منصور حاجی داد خواه و جمیع اکابر و اشراف و اعیان و اعراف و مطلق
سپاه و نیرهم از اوزبیکه و تاجیکه و اصناف طوایف بنی نوع انسان آن روز تخمیناً صد
هزار کس در عنان میرفتند و بنغیز از امامقلی خان دیگر سواری نبود. چون به دستور
دولت نزول نمودند و ند محمدخان قواعد اسلاف را سرعی داشته از هر جنس توقوز-
توقوز (۲) گذرانید. از جمله شونقار و انواع جانوران شکاری و اسپان یاد رفتار و اشتراک
قطار (۳) و غیرهم (۴) حاضر ساخت. در آن ضمن هشت نفر غلام آورده به یساولان خانگی
آموخت و گوید که "بوسیکیز قول ند محمدخان بیلن توقوز قول!"

مدت یک ماه شهر را آیین بستند و به جمیع سپاه و محرمیه بارگاه خلعتها داد و
بعد از آن منصور حاجی داد خواه را به رسم سفارت به نزد شاه جهان فرستادند.
مضمون رسالت آنکه "از تدبیر الایام میان آبا داجداد طرفین عهد و پیمان شده و از
تعلیق جانب برر و آسیب نرسیده است. اگرچنانچه عهد سابق را کان لم یکن انگاشته
موافقت به مخالفت تبدیل میکرد باشند و ما دوبرادر به استقبال میرویم و بینیم که مراد
دعنده کرا مراد میدهد" (۴) به او فرمود: اگر شاه جهان برگردد سه منزل همراه او رفته
بعد رجعت نمای والا ناصدی به زودی روانه ساز!" ایلچی عازم کابل شد. پس از طی

- ۱- در اصل: صوفی سلطان. از روی "باقی سلطان" گرفته شد و در الف و خ نامهای
خویشاوندان وجود ندارد و در ت و ز افزون بر باقی سلطان نام صوفی سلطان نیز آمد.
- ۲- یعنی نه-نه. ۳- گ: قطار قطار و ۴- الف و خ و گ: و نیرهم.
- ۵- الف و خ و گ: باقی مراد میدهد.

سفارت منصور
ساقی پروانه چی
نیل

صافت در صحبت شاه جهان رسیده نامه و پیغام خود را گذرانید . شاه جهان از این عزیمت پشیمان شده گفت : " ما به دیدن ملك خود آمده بسودیم ، اگر این نسوع چهار در خاطر برادران راه مییافته باشد ، برگشته به تختگاه خود میرویم " و فرمود که عثمان زمان^(۱) سراوقات دولتش را به صوب هندوستان کشیدند . ایلچی سه منزل^(۲) همراه رفت . از آنجا رخصت معاودت طلبیده به خدمت خانان رسید و معذرت او را معلوم ساخت .

چون خالرا از ان ممر جمع گردید ، امامقلی خان عازم بخارا شد . تا پای در رکاب دولت بود ، از عیج طرف مسالك محروسه نه در بلخ و نه در بخارا فتوری و تشویشی واقع نشده بود . مشهور است که در متاعخرین عالم دیوار خود را به عروسی آراسته است : یکی در ایام پادشاهی مغفور مبرور سلطان حسین میرزا در ملك خراسان و دیگر در عهد امامقلی خان و ندر محمد خان در ولایت بخارا و بلخ . در عصر سلطنت این دو پادشاه والا جاه به غیر از عیش و طرب و ساز و نوا کاری نبوده .

بعد از این واقعه^(۳) مجمل آشوبی به چشم امامقلی خان روی داد ، به امتداد عماید شد^(۳) ، چند آنکه اطبا در مسالجه^(۳) او کوشیدند ، زیاد شده و آخر به نابینایی منجمر گیت^(۴) و آثار هرج و مرج در مملکت روی داد . آن پادشاه برادر خود را طلبیده تخت و تاج را به او سپرد . روز جمعه هر دو به مسجد رفتند ، جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت جمع آمده بودند . چون خطیب بعد از تحمید الهی و نعمت و منقبست رسوں و خلفای راشدین به مدح پادشاهان رسید ، خواست که امامقلی خان را مذکور سازد ، خان فرمود که به نام برادرم ندر محمد خان بخوان ! خطیب گفت : " ابوالغازی سید ندر محمد بهادر خان " . به یکبار شور و غوغا بلند شد و همه در گریه افتادند . القصه به سعی امامقلی خان سریر خلافت را به وجود مسعود ندر محمد خان آرایش دادند .

(۱) - در نسخه های دیگر : عثمان روز . ۲- گ : سه فرسخ . ۳- الف و خ : به امتداد کشید . ۴- در نابینا شدن چشم امامقلی خان عزیزی گفته است :

وی در حرم بزم خورشید گردش جام
در راه / سرفرو کرد ترگس به چشم پادشاه^{*}
بماتف جواب من داد از زخم چشم ایام

ای از توریم مسکون روشن چون نور اسلام
از حادثات گردون و زدست چرخ بدکیش
آشوب چشم خان را پرسیدم از کجا خواست

* (در نسخه های دیگر : چرخ شد)

ذکر در بیست امامتلی خان به سرب کعبه معظمه و جلوس
سید نذیر محمد خان بر تخت ولایت ماوراالنهر

امامتلی خان قطع نظر از ملک و مال نموده عزم طواف کعبه معظمه و مدینه منوره
حضرت نبویه علیه الصلوات والتحیه ساخت و به دولت حج غایز گردید ، بقیه العمر در آن
آستان مایک پاسبان میبود تا وقتیکه ندای ارجمن الی ربک راضیه مرثیه را به گوش
اندغان شنیده عازم ضیافتخانه^۱ و الله یدعوا الی دارالسلام گردید .
از مستحادثات او در مدینه منوره مطهره چهار یاقینست چون گلشن فتر دوس دلگشا
و مانند باغ ارم روح افزا . در روزی که حجاج در عرفات به دولت حج مشرف گردید
بودند ، آن روز جنازه او را خواندند ، در گورستان بقیع دفن کردند .
مصراع :

مرغدش پرنور باد از شمع رضوان جاودان

مدت عمرش شصت و دو سال بود (۱) .

چون بطنون البهی نذیر محمد خان بر متکای دولت قرار گرفت ، دست بزدان گشاده
و ضمیم و شریف آن مملکت را به انعامات لایقه ممنون ساخت و آنچه در ایام سلطنت
بلیغ از نقود و اجناس فراهم آورده بود ، با همینه اسبابی که در ماوراالنهر به دست آمده
همه را بر عطا و سخا مسروف داشت . منقول است که از سلاطین شیبانیه و اشترخانیه
هیچکدام به دولت مندی و سرانجام مثل او نبود . چنانکه ششصد قطار اشتر در زیر بار

* این شعر به نقل از بیاض خطی فکری سلجوقی توسط محترم رحیم ابراهیم در یاورقسی
رو نویسنده " الف " یاد داشت گردید ، و مصراع دوم بیت دوم به گونه نادرت این
طور آمده : " نرگس سرفرو کرد چشم بادام " . بنده به خاطر عوزونی مصراع تصحیف بالا را
در آن روا داشت . شاید نابجا نباشد (ن) .

۱ - درت . ر این جمله را نیز شعر پنداشته ، در زیر مصراع بالا تکرار
داده است .

داشت و اسپان طویل^۵ او سوای آنچه در گله بوده^۶ هشت هزار رأس محسوب شده و گوسفندانی که بره^۷ کیود از او حاصل میشده است هشتاد هزار بوده^۸ و بقیه از انعامی که از جنس دیگر بوده است^۹ مشهور است که چهارصد صندوق مشحون به خمیر نارنجی فرنگی در سرکار او موجود بوده^{۱۰} از این جا اتمه و اجناس دیگر او را توان قیاس کرد^{۱۱} از مستحذات او در ولایت بلخ مدرسه یی بنا یافته که طاق کاشی فلك با کمال رفعت لاف برابری نتواند نمود^{۱۲}.

القصة خواست که آن مردم را به زرنخشی رام خود سازد^{۱۳} چون آن مردم به وارسته گی و استغنائی ایامقلی خان معتاد شده بودند^{۱۴} تا دو ونیم سال تحمل نمودند^(۱) بعد از آن باتی بی یوز را باغی ساخته به ولایت خجند فرستادند^{۱۵} او در آن قلعه در آمده سدای کوس خلاف را بلند آوازه ساخت^(۲) بخاریان عهد المیز سلطان را که ارشد اولاد خان بود^{۱۶} به دفع او بر آوردند^{۱۷} چون به آن ولایت رسیدند^{۱۸} سلطان را به خانی بر تخت نشانیدند^(۳) آن شاهزاده از حقوق پدری و فرزندى اندیشه ساخته قبول نمیکرد و معلوم میشد که اگر به سخن آن مردم عمل نکند^{۱۹} بیم هلاک است^{۲۰} لاجل عنان اختیار به دست ایشان داد^(۴).

در آن وقت در محمد خان از این واقعه بیخبر در جلگه قرشی که با نزعتترین ممالک ماوراءالنهر است^{۲۱} نزول نموده بود^{۲۲} هنگام نیم شبی این خیر به او رسید^{۲۳} دانست که کار از دست رفته^{۲۴} علاج پذیر نیست^{۲۵} همان ساعت توقف ناکرده روی عزیمت به جانب بلخ نهاد و به سرعت از آب گدشته داخل قبه الاسلام بلخ شد و مردم بلخ از بیشتر بهیشتی

۱- درت^{۲۶} پس از این جمله^{۲۷} جملات ذیل وجود دارد که در دیگر نسخ نیست: "بعد از آن به بهانه^{۲۸} اینکه تبیله^{۲۹} غزاقی نواحی مسکونی خجند را غارت و چپاول کرده است^{۳۰} توطئه گران پسر ارشد در محمد خان (عهد المیز خان) را به حیث سر لشکر قشوق^{۳۱} در عملیات علیه غزاقها تعیین نمودند^{۳۲} باتی بی یوز را سردسته^{۳۳} و ورشیان جا زده^{۳۴} آنها یکی از شهزادهگان غزاقی را پیدا کردند^{۳۵} و همراهی باتی بی به خجند فرستادند و بخشها اعظامی از مخالفان نیز مخفیانه به آنجا روان شدند^{۳۶}" ۲- ت^{۳۷}: عهد المیز سلطان را به شهر داخل کردند^{۳۸} و آن شهزاده^{۳۹} غزاق بیچاره^{۴۰} به قتل رسانیدند و عهد المیز خان به حیث خان اعلان نمودند^{۴۱} ۳- الف و خ: بر تخت خانی و سرپر جهانیان^{۴۲} نشانیدند^{۴۳} ۴- الف و خ: لاجل تن به رضا داد^{۴۴}.

اطاعت کردند و گردن در ریقه^۶ فرمان او نهادند و فرزندان خود را به حکومت و حراست ولایات فرستاد: خسرو سلطان را به ولایت غوری^(۱) و بهرام^(۲) سلطان را به کولاب و سبحانقلی سلطان را به سان چهارک^(۳) و قوتلوق سلطان را به تندز و قاسم سلطان ولد خسرو سلطان را به میمنه و اند خود فرستاد و دیگر ولایتها را به امر تفویض نمود.

ذکر جلوس پادشاه فیصلی پادشاه عبدالعزیز بهادر خان

په شنبه ماوراء النهر ۱۰۵۷ / ۱۶۴۷

ناقلان خبر معتبر چنین گویند که چون ندر محمد خان به ولایت بلخ عازم شده و عبدالعزیز خان لوی فلك سالی پادشاهی را بر طارم سپهر و اوج ماه و مهر برافراشته متوجه بخارا شد. به تاریخ سبعم و خمسین و الف (۱۰۵۷ هـ ق)^(۴) بر فراز تخت فیروز بخت جهانبانی نشست و عرض داشت به پدر خود فرستاد: استغفار جرایم خود نمود که "آن چه واقع گردید، هرگز به اختیار خود من نبود. مرا درد و عالم شرمساری از حضرت پدر بزرگواری است. امیدوارم که نهارت قصیرات مرا به زلال عفو مرفوع دارند." از این نوع معذرتی چند نگاشته قوتلوق سلطان برادر خود را طلب نمود که غرضهای مرا شنیده در بندگی رفته معروض دارد. خان معذرت فرزند را پذیرفته قوتلوق سلطان را فرستاد. چون بخاریان را بخار آزار از ندر محمد خان دریای خلیده بود، به عرض رسانیدند که چنان مناسب مینماید که سلطان را به حکومت کل بدخشانان مقرر داشته روانه نمایند و او را از انقیاد پدر سوگند دهند که بعد از این برادری و دولتخواهی به ذات همایون سازد. انصاف بر این موجب تراریافت، او نیز از جاده مطاوعت پدر انحراف جسته تندز را دارالملک خود ساخت.

ند محمد خان در غضب شده سبحانقلی خان سلطان را به اسم خانی مقرر کرده بر سر او فرستاد. چون لشکر ظفر اثر به نواحی تندز رسید، هنوز اسباب جاه و جلال قوتلوق سلطان مهیا نشده بود، از روی اضطراب در قلعه محاصره شد و برآمده جنگهای مردانه

۱- الف و خ: ب. سان و چهارک، گ. کولاب ۲- الف و خ: سهراب سلطان ۳- الف و خ: به غوری ۴- مطابق ۱۶۴۸-۱۶۴۷ میلادی. ۵- الف و خ: موسم کرده.

صرف آنه ساخت - چون تقدیر ازلی بر معدومیت او جاری شده بود ، سپاه سبحانقلی خان قلعه را بسخر نموده آن شاهزاده را به تیغ سر از تن جدا کردند .

چون این خبر^(۱) به ندرمخند خان رسید ، آه ندامت از دل کشیده گفت : من او را به تنبیه فوتلوق سلطان فرستادم ، نه آنکه چنین بیرحمی به برادر خود سازد . سبحانقلی - خان از این کردار اندیشه مند شده ، به تاسم سلطان برادر زاده خود نوشت که مرا حجاب این فعل مانع دیدار^(۲) پدر شده است ، قصد خدمت عبدالعزیز خان دارم ، در این سفر او به من رفاقت سازد ، کارها بر وجه برام خواهد شد ، زیرا که پدر پیر شده است و دولت از او برگشته است . تاسم سلطان نیز مهیا گردید و مردوبه اتقان از آب گذاشتند و خود را به حضور عبدالعزیز خان رسانیدند .

آن پادشاه ذی شان برادر زاده خود را داماد کرده ، مرحمت و نوازش بسیار کلی نمود . سبحانقلی خان را به وعده قلعه خانی خوشدل ساخت . چون این مدعا به تاخیر کشید ، بی اطلاع برادر عازم بلخ شده از جیحون عبور نمود و به ولایت سرپل که از تهمیبات یلج است ، نزول کرد . عبدالعزیز خان این خبر را شنید ، هژده نفر امرای ناچار را با چندین هزار مرد مسلح نزد سبحانقلی خان فرستاد که او را دستگیر سازند .

امرای مذکور با آن جمعیت به نواحی سرپل رسیدند و یکی از دولتخواهان سبحانقلی - خان که در میان مخالفان بود ، نهانی عریضه داشت که این مردم به گرفتن شما آمده اند ، و نههار غافل نیاشید ! خان دانست که با این جمعیت جنگ و تلاش امکان ندارد و قلعه را رها کرد ، در آن وقت عدد مردم سبحانقلی خان به دروست کس^(۳) نرسید . آنروز کینگاشی نوده فردا به مهمانی طلبیده حکم شد که امرای مهمان آمده نامه و پیغام خود را معلوم سازند . آن هژده امیر محترم عریاء سردار قبیلگی بودند ، بر کثرت سپاه قوی در بوده ، به خاطر جمع می روان شدند و بعد از تقدیم لازمت ، نامه و پیغام خود را گذرانیدند . سیونچ دیوان بیگی او تارچی که مقدم آنها بود ، برخاست و گفت : اعلی حضرت از روی موافقت چند کلمه نهانی گفته ، باید که به گوش مبارک گفته شود . این

۱ - الف : خبر وحشت اثر . ۲ - گه بدیدن . ۳ - خ : به صد کس نرسید .

بگفت و به جانب خان روان شد . یکی از جوانان چنان کاردی بر پهلوی او زد که از جانب دیگرش سر برآورد و عمر کدام متصدی قتل یکی از آنها شده بود ، جابرجا با یکبارد و شمشیر و آنها را به راه عدم فرستادند . چون لشکری^(۱) دانستند که سرداران کشته شدند ، به مضمون آنکه ، مصراع : تن بیسر از خاک ره کمتر است ، در یک ساعت همه نیست و بنا بود شدند و چندان اموال و اجناس به دست آمد که همه آن مردم غنی شدند .

ذکر نامه و قاصد فرستادن ندر محمد خان به شاه جهان پادشاه

هندوستان و از او عذر بخواستن و شاه جهان حلیه

انگیختن و ولایت بلخ را مسخر ساختن *

چون ندر محمد خان از فرزندان مخالفت دید و مردم اوزبکیه بد عهدی و بیوفایی کردند^(۲) و از سخت خلافت بخارا عزل شد ، به ولایت بلخ آمد ، به شاه جهان نامه نوشته فرستاد و شکایت از اولاد و سپاه خود رقم نموده از او عذر خواست . شاه جهان وقت را غنیمت شمرده پیمان کینه ندیم که به سب تاخت و اسیر کردن مردم کابل از ندر محمد خان در دل داشت ، ظاهرآ موافقت و دوستی نمود ، شاهزاده اورنگ زیب و سلطان مراد بخش پسران خود را با لشکر بیحد افزون^(۳) روان ساخت .

شاهزاده گان از کوتل عبور نموده به ولایت توری رسیدند . خسرو سلطان استقبال نمود ، او را دستگیر کرده به هندوستان فرستادند و از آنجا گذشته به نواحی بلخ آمدند . یکی از اسرای مغول که همراه بود ، نهانی به پیمان عمر داشت فرستاد که این مردم قصد مسخر کردن ولایت و گرفتن ایشان دارند ، امداد اینها نلط است . خان این معنی را دریافته **اهلب** مهمانی به باغ مراد که بیرون در خواجه سلطان احمد است^(۴) ، فرستاد و

۱- الف و خ : لشکر . * الف : حلیه ساختن شاه جهان و ولایت بلخ را . . . ؛
 خ : مسخر ساختن شاه جهان بلخ را به حلیه . ۲- ز : نمودند . ۳- الف و خ و گ :
 از حد افزون (و این لصح است) . ۴- الف و خ : از رخنه دیوار بدر جسته .

خود به بهانه استقبال در آن با فرود آمد و هنگام شام دیوار آن را ویران کرده با جمعی جوانان بمحمد جان سپار و مردان رزمجوی نامدار از آنجا برآمده (۱) عازم شیرغان و اند خود شد؛ لشکر چنتای متعاقب خان را می شدند و در اثنای راه جنگهای عظیم واقع شد. ناسم سلطان نیر، خان آن وقت در ولایت بمینه بود، شنیده خود را به مدد جد بزرگوار رسانید و لشکر را از آمدن خود استظهار بخشید و برخسمنان غلبه کرده راه عراق را پیش گرفت.

چون شاه عباس والی ایران آمدن خان را شنید، نظر بر رعایت آنکه ندر محمد خان را نسبت به حضرت امام علی موسی زین العابدین است و مقدار دو فرسخ استقبال نمود و حکم فرمود که کسی او را معلوم نسازد (۲). تغییر لباس کرده در بعد احاد ایناس در جلو میرفت (۳). یکی از امرای قیزلباش را طاقت در دل نمانده به خان گفت: «متوز شاه را نیشناسی و امروز چه دولت است که شاه ایران بنده وار در میان می رود». خان این سخن را شنیده خود را به زیر انداخت و هر دو یکدیگر را در کنار و آغوش گرفتند و انواع صحبت به ظاهر آوردند.

نگر سپادت و الاشدان ندر محمد بهادر غمان و انتساب ایشان

به بیانده ان حضرت امام علی موسی زین العابدین

در وقتی که خان سعید شهید محمد المومن خان به قصد انتزاع ممالک خراسان رفت و ولایت مشهد را به جنگ گرفته نخل عام فرمود. سیادت و نجابت پناه سلاله دودمان نبوی و نقاوه خاندان زینوی میرزا ابوطالب عثمان دین محمد خان را گرفته گفت: «ای شاهزاده نوجوان (۴) و دختر من در پس یرده عسمت و آن را به تو بخشیدم». امروز ناموس خاندان مرا نگاه داشته تراست احوال فرزندان برانمای! دین محمد خان در منزل او نزول فرمود و از حضرت زین العابدین محفوظ داشت و آن مخدوم خاندان سیادت را به آیین شرح مطهر در حباله خود آورد. او را شهر بانو بیگم نام

۱- الف و خ: از رخنه دیوار در جسته - ۲- خ: اطلاع ندهد - ۳- الف و خ: در جلو خان میرفت - ۴- خ: والاتباع

بود . از اوسید ندر محمد خان متولد شد . بدین سبب شرف سیادت به اولاد خان مذکور ثابت گردید و چنین رعایات در عیچ و نخی از اوقات شاهان ایران به خوانین توران به ظهور نیاورد ، اندک شاه عباس به آن خان عالم شان بساخت . دیگر رعایت او را از این قیاس باید کرد .

شاه عباس خواست که لشکر فزلیش را همراه کرده بر سر خصمان بفرستد ، ندر - محمد خان قبول نکرد . از لشکر بردن ولی محمد خان و ملحقین مسلمانان و عاقبت کار او اندیشه ساخت و مدت دو و نیم سال تحمل مسافرت نمود .

چون لشکر چنتای خایم را از ندر محمد خان جمع کردند (۱) ، خزانه و اسبها او را به دست آورد ، از کثرت اموال و سرانجام او در تعجب ماندند که به این سلطنت اندک این همه باز و متاع را چگونه فراهم آورده است و جمیع ولایک و توابع را گرفته حکام گذاشتند و بهرام سلطان را از کولاب به هندوستان فرستادند . استیلای آن ظالمانه یکی از فتنهای وقت چنین تاریخ کرده است :

بلخ را زانان گرفتند و " زغن " تاریخ شد . (۲)
در بدایت حال مردم اوزبک از شکوه و سهابت ایشان به غایت ترسیده همه خانه کوچ از آب گذشته به ماوراءالنهر رفتند .

دگر آمدن سید عبد العزیز بهادرخان با سپاه توران به جنگ

شهرزاده گان هندوستان

چون مدت استیلای آن قوم به دو سال رسید (۳) ، خاقان و الاشان سید عبد العزیز بهادرخان لشکر بمالک توران را جمع کرده از دریا عبور نموده طبل جنگ و نای رزم

۱- در رابطه با مغلوب شدن ندر محمد خان از لشکر شاه جهان پادشاه هند شاعر بزرگ این - وره - سائب تبریزی - بیتی ترکی دارد که اقتباس آن در اینجا بی مناسبت نخواهد بود : " غفلتن اولدی خسرو توران زبون هند / هرکیم گید ریوخویه و غرا آن تیز باسار " (دیوان سائب تبریزی ، ج ۶ ، تهران : ۱۳۷۰ ، ص ۳۴۴۵) آنگونه که ویژه سائب سائب است ، او در این بیت نیز به آوردن صنعت بدیع مدعا مثل دست است یازیده و بسیار زیبا سروده است . (ل) ، ۲- مجموع حروف " زغن " به حساب اینجد مساوی به (۱۰۵۷) بوده و عثمان سال است بلخ از سوی سپاه شاه جهان تسخیر گردید . (ل) ، ۳- خ : کشید .

و ننگ را در گنبد دوار بلند آوازه کرد (۱)، بهادران خضرغام کپور، شیرافکن و دلیران بهرام آیین سف شکن را به محاربه آن قوم حيله گریه عهد آورد.

بدت چهار ماه هر روز جنگ و تلاش و قتال و پرخاش بود. از مرجانب گرگی مثال غلامان را مانند پیش در پیش انداخته به غارت میبردند و اکثری را به سمرتند و ترکستان و تاشکند میفروختند و برادران چغتایی را بالکل مستأصل گردانیدند و در بلخ تحطی و قیمتی چنان شد که غرور غله به هزار رویه رسید (۲) و در آن زمستان چنان سرد و صاعقه شد که غلامان انگشت صفت جان را در تنور بدن میسوختند و کسی را قدرت آن نبود که سراز دروازه بیرون کند. (۳) آن فرقه از غایت انتظار به شاه جهان صورت واقعه را معترض داشتند. جواب آمد که ندر محمد خان را از عمران طلبید. ملک را به او سپرده برگردند. آن مردم قلعه به خان فرستادند. خان آمده به ولایت اند خود ایستاده قاسم سلطان را فرستاد که بلخ را به او سپارند. آن مردم ولایت را به سلطان مذکور سپرد (۴) به صوب هندوستان رجعت نمودند. (۵) در اثنای راه بهادران اوزکیسه فوج فوج به آنها رسیده چون شاهین خیل زاغ را حفری میکردند و اموال ایشان را گرفته اکثری را به قتل میسازیدند و بعضی را اسیر کرده به فروخت میبردند. تا کوتل حواجه زید کار همین بود. چون آن بلایه بالای کوتل برآمدند به نوعی صاعقه شد که کوههای برف کالعهین السنفوشن بلا حظه میشد.

آن جمیع نیمه نیافته چادرها و نیزه ها و تیر و کمان و پالکی و آنچه لاین احترام بود و اثر زده میسوختند و به حرارت انفاس و تلاش ابدان خود را گرم میساختند.

۱- الف و گ: در سردا در آورد. ۲- الف و خ: رسانیدند. ۳- الف و خ: سراز

دروازه و محلات بیرون کرده بن خاری کند.

۴- الف و خ: تعویض نمودند.

۵- بالشرک بی پایان مراجعت نمودند.

چون اراده الهی به انعدام آن نوم شده بود، شدت شوایزاده گردیده شعله حیات
عنه از تندها، قهر ایزدی فرو نشست. محررین روایات وقتی که به ملک هندوستان
به رسم واقع نگاری رفته بود، استخوانهای آنها را که به حجر جاتوده شده بود، به
چشم خود دیدند.

قصه ندر محمدخان بعد از رفتن لشکر چغتای به ولایت بلخ آمد و عبدالعزیزخان
به باورا^(۱) النهر عزیمت نمود. قاسم سلطان را طلب نموده با خود برد و سبحانقلی خان
را به ولایت بلخ فرستاد^(۲). خان مذکور آمده اطراف قلعه را چون نگین فرو گرفت و مدت دو
ماه محاصره نمود^(۳) و نهایت خرابی بر احوار سمکت راه یافت و مردم بلخ که دو و نیم سال
ظلم چغتای دیدند، زاده بر این محنت افتار شدند و اکثر شبها سپاه از قلعه بر-
آمده خان را میدیدند و به نوبت سلطنت خوشدل مینمودند.

اما اگر عزیمت بنیاد ندر محمدخان به صوب کمپند^(۴) معظمه و
جلوس سیده سبحانقلی خان بر تخت بلخ و شهسادت
شاهزاده^(۵) عالیشان قاسم محمد بخشان

در تاریخ احوای وستین و الف (۱۰۶۱ هـ ق) (۳) جمیع سادات و قضات و
اشراف و سپاه نظر پناه دروازه را گشادند و خان عالیشان را داخل شهر کردند.
ندر محمدخان واقف شده دروازه شهر درون را استوار کرد. بعد از سه روز خود بر
سر انصاف آمد، گفت: "برای عاریت پیروی و نفع بدنی روی داده، تا کی به واسطه
من بندهگان خدا در عذاب باشند. برای آرزوی طواف خانه طعنه معظمه در دل
شده، آرزو دارم که نرزند خود^(۴) را دیده، عازم قصد شوم".

چون این سخن را به خان گفتند، ملاقات پدر را قبول نکرد. ندر محمدخان نیز
از این باغوس شده از ملک و دولت دست شست و به صوب نبله^(۵) معظمه و روضه^(۶) کرم
گردید. در اثنای سفر اجل موعود رسیده در شهر سمنان به جوار رحمت الهی^(۵)

۱- الف و ت: از بخارا به بلخ فرستاد. ۲- این جمله کاملاً در اصل از تلم کاتب
بازمانده است. ۳- مطابق با ۴۱-۱۶۵ میلادی. ۴- الف و ت: سید -
سبحانقلی خان را. ۵- الف و ت: رحمت ملک سمنان.

پیوست و در آن مقصد ثواب حج نصیب آن پادشاه دین پناه گردید (۱) نعرش مبارکش را به مدینه نبوی علیه السلام بردند و در پهلوی (۲) امامقلی خان به گورستان بقیم مدفون ساختند .
بیت (۳) :

دریغ و درد که آن خسروان ملک شدند
به تیغ مرگ جگر ریش و سینه چاک شدند

چون خبر نصیب (۴) به خانان عالیشان رسید و در بلخ و بخارا تسزیه بنیاد کردند و جهت روح پرفتوح پدر بزرگوار آتش داده به فقرا و مساکین خیرات ساختند . در آن ولایت واسطه نمازی بنسدان غبار بر برایی خاطر مرد و خان ظهور یافته بود ، نمازعت واقع شد . بنا بر آن عبدالعزیز خان قاسم سلطان را به اسم خانی مقرر کرده به ولایت بلخ فرستاد . آن شاهزاده آمده چهل روز با لشکر بیکران محاصره نمود . اطراف و نواحی بلخ را به نوعی تاخت و تارت فرمود که از آبادانی اثری نماند . سرچند در فتح قلعه توجه ساخت و میسر نشد . برگشته به ولایت حصار رخت .

سان دیگر همان شیوه را پیش گرفته در بلوک (۵) خلم آمد . امرا صورت صلح را در میان انداخته گفتند که مردم بخارا پیوسته عرایض و پینام فرستاده سبحانقلی خان را به سلطنت ناوراءالنهر مقرر کردند و خان والاشان دارالسلطنه بلخ را به شما ارغوانی نمایند و مشروط به آنکه غبار کلفت بینهما مرتفع شده ، مخالفت به موافقت تبدیل یابد . ایلچیان متعاقب ، مدیگر آمده عهد و پیمان نمودند . چون صفا و صلح در میان آمد ، بلخیان عذری انگیخته جمعی را فرستادند . آنها به خدمت شاهزاده آمد ، به عمارات فریبند ، خاطر نمایون را از اندیشه فارغ کردند ، به بهانه آنکه حرفهای نهانی داریم ، خلوت ساخته شاهزاده را به درجه شهادت رسانیدند .

۱- الف : ثواب حج اکبر نصیب آن شاه دلاور گردید . ۲- الف و خ : برادرش .
۳- در اصل : رباعی و در الف و خ این بیت وجود ندارد . ۴- گ : همسبیت
۵- گ : ملک و الف و خ : ولایت .

فلک از شفق دامن پر خون و گردون از کواکب اشک حسرت به رخساره عیان کرد .
مصراع :

آری آری ، هر بهاری را خزانی در پی است .

مشهور است که در طبقه سلاطین اشترخانیه به فهم و ادراک و شعر و انشا و شجاعت و بردانگی شش او دیگری نبوده ، چنانکه در ایام حکومت ولایت میمنه و اند خود به تاخت خراسان رفته در بیست روز سی و یک تلعه آن را گرفته ، رضیه را قتل عام فرمود ، دیوان اشعارش به ده هزار بیت میرسد و اکثر آن به تتبع صایب اصفهانی واقف شده و نظربیتش به معانی خایر موصوف است و این دو بیت از نقایح طبع سخنپرداز شاعرزاده عرجوم است :

نی به بلبل جنبشین شو ، نی به گل همخانه باشی

هر کجا شمع جمالی شعله زد پروانه بخاش

راستگویی در زمان ما نمی آید به کس

چون گل رنزار و رنگ و عدد زبان چون شانه باشی

ذکر آمدن ابوالغازی عثمان اورگنجی به تاخت ماوراء النهر
و شکست یافته برگشتن او

به تاریخ سده و سبعین و الف (۱۰۷۶ هـ . ق .) (۱) ابوالغازی خان بسمن

اسفندیار خان^(۲) بن عرب عثمان والی اورگنج با لشکر فراوان آمده نواحی ماوراء النهر^(۲) را تاخت نموده فقرا و ساکین را بتفرق و پراکنده ساخت .

عبدالعزیز خان به برادر خود اعلام نمود . آن خان عالیشان سپاه بلخ و بدخشان

۱- مطابق ۱۶۶۵-۱۶۶۶ م . - ابوالغازی بهادر خان مولف کتابهستای ارزشمند " شجره ترک " و " شجره تراکمه " برده از چهره های سرشناس ادبی و فرهنگی دوران خود است . او فرزند عرب محمد خان بوده اسفندیار خان اسم برادر بزرگ اوست و در اینجا اشتباهاً مولف کتاب او را ابن اسفندیار عثمان دانسته است . (۲)

۲- الف و خ : بخارا .

را به عدد فرستاد و آن شیرشکاران بیشه دلاوری بالشکرتوران متحق شده او را منهنم (۱) ساختند و پروین آنها را چون بنات انعشر از عم پاشیدند .
 باز (۲) آن لشکر شیاطین اثر جمع شده دیگر بار تاخت آوردند و شکست یافته برگشتند چنانکه عژده بار تاخت نموده بخاریان را به جان رسانیدند . ناگاه تیر دعای بیچارهگان بر هدف اجابت رسیده اجل موعود گریبان جانشر را گرفته تخت را به تخته تابوت عهد ساخت . (۳)

بعد از او انوشه خان پسرش زیاده از پدر طریق ظالم را پیموده به دفعات به تواحی بخارا تاخت آورد ، به نایتی که گذر جویبار را که عمر خواجگان عالیشان است ، گرفته به تاراج داد (۴) . در آن وقت سبحانقلی خان به واسطه بیماری که از برادر خود داشت ، انوشه را تحریک میکرد . در آن زمان عبدالعزیزخان به جانب کریمه رفته بود . این خبر چون به عذر آن شیردل رسید ، عزم بخارا کرد ، وقت نیمشب خود را به دارالخلافت رسانید (۵) که اورگنجیان داخل بخارا شده دروازه را بسته اند . با چهل نفر از بندهگان خود دروازه را شکسته در آمد . مخالفانی که به دروازه بودند ، دست به تیغ برد ، حمله آوردند . آن مخدر کارزار شمشیر خونریز از نیام کشیده بسه قتال متوجه شد . آن جوانان جان سپار به نوعی مردانگی نمودند که از بیم تیغ و سنان ایشان بهرام خون آشام در زاویه گردون نهان میگردد .

القصه کشته و غسته به اراک بخارا آیدند و خان را داخل تختگاه نمودند . حکم فرمود که هر کس غوت سنگ انداختن داشته باشد ، در کشتن اورگنجیها تمسیر نکند . آن شب اوزبک و تاجیک و رعایا و اهل بازار همه دست به قتال گشادند و دروازه ها را بسته به آن قوم در افتادند . از وقتی که به تیر شهاب ثاقب قلعه مینارنگ فلك از خون شفق گلگون شده تا هنگامی که تیز زانود خورشید از نیام افن بیرون گردید ،

۱- گ : منهدم ساخت . ۲- الف و ن : دفعه دیگر . ۳- الف و خ :

اجابت رسیده خودش اسیر پنجه غنما گشت .

۴- الف و ن : برد .

۵- الف و ن : دید که .

قتال نموده از کشته پشته خا بر آوردند (۱) . بقية السيف به غزار حيله خود را از قلعه به زیر انداخته به خان خود پیوستند و تاب مقاومت نیاورده . کاتهم حمراً مستنفره فررت من قسورة (۲) به جانب اورگنج فرار نمودند .

چون این منصوبه روی داد و مخالفت برادر نیز بهجب شکست دولت او شد و نیز پیروی و نعمت بر ذات بیمارکش مستولی گردید ، اندیشه ساخت که بنیاد این طایفه نماله باز بر سر پر خاش آیند و ملك به بیگانه عاید شود ، خود تران سلطنت کمرده سبحانقلی خان را از بلخ طلبیده خواست که تاج و تخت را سپاریده (۳) عزم طواف قدسی بملاف حرم محترم و روضه مکر نماید . خان مذکور به ولایت قرشی نزول فرموده معروض داشت که حضرت خلافت پناهی به دارالخلافة بخار بستند ، مرا جرات قدم پیشتر نهادن نیست . درگاه ذات عالی متوجه آن متصد شدند ، من خواهم رفت . (۴) خاطر گزارش این پیغام امامقلی اتالین کیلچی و تینگری بپردی پروانه چی ارلات فرستاد . آنها به خدمت عبدالعزیز خان رفته پیغام خود را به عرض رسانیدند . اعیان بخارا از سپاه و غیر ذلک (۵) بدین مضمون (۶) اطلاع یافته معروض داشتند که الحمد لله ذات انور را نیچگونه عارضه و آفات نرسیده است . امامقلی خان که به کعبه رفته بودند ، عارضه نابینایی به جهانبین ایشان پیشتر شده بود ، به رفتن حضرت هیچ وجهی نیست . ما بنده گان تا زنده ایم ، دست از دامن دولت عالی بر نمیداریم . اگر امر نمایون شود ، به جنگ سبحانقلی خان تا قرشی رفته بیادرت مینماییم .

و اسمه تنق الكله شده خان را از عزیمت باز داشتند . روز دیگر امرای بلخی را طلبیده گفت : اگر سبحانقلی خان در دل مخالفت نداشته باشد ، چرا به خدمت من نمی آید ، میخواهد که ملك را به زور از من گیرد و من میروم ، ببینم که چه میتواند کرد ؟ نامه را مهر سکوت بر دغان مانده یارای دم زدن نبود . تینگری بپردی پروانه چی ارلات معروض نمود که بنده را نقلی از بزرگان در خاطر است ، لیکن از ملال خاطر شان نشانی

۱- الف ، خ ، ه ، و گ : ساختند . ۲- قرآن کریم ، سورة المدثر ، آیه دای ۵۰ و ۵۱

(گویا آنان خران گریزانی استند که از شیر درنده میگریزد) ، ۳- خ : سپرده .

۴- خ و ق : به جهت . ۵- الف و و : رعیت . ۶- گ : بدین منصوبه .

اندیشه می‌رود و اگر رغبت شود، به عرض رسانم. خان فرمود که بگویی!

گفت: شنیدم که چون جاذبه الهی عنان تحویل از دست اختیار سلطان ابراهیم ادغم که پادشاه بلخ بود، در رسید. تاج و تخت کرده را می‌کعبه، معظمه شده و به یکی از منازل که موطن شیخ فریدالدین عطار بود، رسید. آن بزرگوار مقدم سلطان را عزیز داشته در محوومه خود به مهمانی طلبید و (۱) روی به سوی آسمان که قبلگاه دعاست، آورد، گفت: الهی امروز ابراهیم مهمان این بنده شده، امید آنکه مائده بی از غیب می‌فرستی. ناگاه خوانی پر از نعمت برای الوان رسید و پیش آن دو عزیز فراریافت. خورد و خوردند و شکر خدای را به جای آوردند. بعد از فاتحه و تکبیر خوان از میان غایب شد. روز دیگر شیخ به دیدن سلطان رفت. اینچنین به خاطر سلطان رسید که من نیز به نیافت شیخ قیام نمایم. روی امید به درگاه رب العالمین آورد، استدعا از خوان غیب نمود. از کرم الهی چندان نعمتهای الوان و میوه برای اصناف (۲) حاضر شد که چشم عقل بیننده از نظاره آن متحیر گشت (۳) شیخ و سلطان آن را تناول کردند (۴) به حسب وشک و غیرت شیخ را به دل رسید که من و ابراهیم هر دو به راه طلب او سئوک نمودیم. سبب چیست که در دعای من یک خوان از غیب آمد و به التماس ابراهیم چند آنکه محاسب خیاری از شمار آن قاصر آید، پدید گردید. الهام ربانی در رسید که ای فریدالدین! تو یک دکان عطاری را گدشته در طلب با آید، ای ابراهیم تاج و تخت ولایت بلخ را نهاده (۵) آمده است. ما در خورد (۶) نعمت ترکس (۷) عطا می‌سازیم. بیت:

نیت ترا به کنگره کبریا کشد این سقفا را به ازین نردبان مغواه!

ای شهریار عالم سلطان ابراهیم به ترک یادشاهی (۸) بلخ این درجه عظیم یافت (۹)

- ۱- گ: بعد از آن. ۲- ن: ضیانت. ۳- الف و ن: عقل حیران بنامیدم.
 ۴- گ: نمردند. ۵- گ: گدشته. ۶- الف و ن و گ: در خورد. ۷- ۷-
 الف و ن و گ: عطاریه.
 * روشنیست که این حکایت اساس تاریخی ندارد و چه ابراهیم ادغم و فریدالدین عطار در اعتبار مختلف زیسته‌اند. نخستین در سده دوم هجری و دوم در اوایل قرن ۷ و اوایل قرن ۷ هجری حیات بسر برد. مترجمت در نیز در توضیحات خود بدان اشاره نموده است. (۱۰) ۸- گ: ترک یادشاهی بلخ کرد. ۹- گ: پیسه دست آورد.

عمرگاه حضرت^(۱) افسرز اورنگ ماوراءالنهر را گذاشته به راه حق توجه شوند و درجه این به اضعاف مضاعف خواهد بود. خان چون این حکایت بشنود و رقت نموده آب از دیده گان جاری نموده ریخت و گفت: چنین است که تو میگی.

بیت:

میشنیدم که مرد میدانم چون بدیدم مزار چند انسی^(۲)
فرمود که اسباب سفر مهیا کردند. به تاریخ احدی تسعین و الف (۱۰۹۱ ه. ش)
این بیت را خوانده اشک از دیده گان جاری ساخت.^(۳)

بیت:

کی بود یارب که رود ز میثرب و بطحا کنم
که به یک منزل و گه در مدینه جا کنم
در درون زبزم از دل بر کشم یک زبزمه
وز دو چشم خونی نشان آن چشم را دریا کنم
و عنان عزیمت به دست توکل داده^(۴) چون جسم با جان و مانند قطره به عمان
روان شد و آنچه مردمی^(۵) که در قافله خان سرراه بودند از سی مزارکش زیاده بود
شمه به دولت حج رسیدند و از حوایج سفر ایشان باخبر بود. خوشا سعادت^(۶) که اکثر
عمریه سلطنت و داد رسی مظلومان گذرد و در آخر زندگی این درجات را دریابد.
اوصاف حمیده آن پادشاه زیاده بر آنست که در صفحات اوران گنجایش را داشته
باشد. مجمل^(۷) آنکه در علوم دینی مهما امکان توجه داشت و خود علم نقه را نزد مولانا
اعظم و جامع الفضل و الشیم و اعلم العلماء العالم و استاد المتأخرین مولانا ناصرالدین

۱- الف و خ: حضرت خان پناهی. ۲- مطبق ۸۱/۱۶۸۰ م.

۳- الف و خ: اشک از دیده گان رانده میفت.

۴- الف و خ: بی و گ: پیچیده.

۵- در اصل: آدمی.

۶- الف و خ: سعادت مندی که.

بخاری علیه الرحمه گد رانیده بود و اجازه فتوی یافته و دست ارادت به حضرت قطب ربانی و نناوه اولاد سید ابرار خواجه عبد الغفار بن خواجه صالح بن خواجه کلان بن حضرت مخدوم اعظم قدس الله اسرارهم داده و از جیم خاشی تایب شده شرط پراکیزه ذاتی داشت بر مجرمان و خجل شده گان به نوعی مرحمت مینمود که مظنه جرم تمام از نسیر او دور میشد. منقول است (۱) که در سخات جبه در آن عهد نیچکس در افراد انسانی مثل او نبود و چنانچه در یک یای موزه او بجه چهار ساله میگنجید. یکی از شعرای بیباک در باب سخات خان گستاخانه بیتی گفته بود (۲). نمازان ایمن مضمون را به عزت خان رسانیدند. شاعر را به دربار طلبید. و آن بیچاره دست از حیات شسته یتیم دانست (۳) که مطلع تمسیده عمرش از مصرع تیغ سیاست به منظم خوا رسید و ترسان و لرزان آمد.

خان فرمود که ای ملا شنیده ایم که بی ادبانه تیری به ما گفته ای. (۴) نصیحت آنست که ما را گنتی و بعد از این دیگری را نخواهی گفت. فرمود که به او ده هزار دینار و خلعت فاخره و هزار جریب زمین مزرعه دادند. شاعر آن عطا و کرم دید و گفت: خان اگر امروز مرا به هزار پاره میکرد و ذریات مرا قتل میفرمود و از این نوع خجالتی که مرا به کرم خود داد و ما دام الحیات شرمسار کرد و یتیم که آن سیاست بر من آسانتر بود. بعد از آن از بخارا ترک وطن ساخته یتیم نمندوستان نبود و دیگر او را کسی ندید. (۵) به سر سخن لطیف که از کسی وا تم میشد و او را به سخا و عطا ممتاز میکرد. روزی به استاد مهربه (۶) تراش دندان مائی داده به تماشای آن مشغول بود. استاد فرست خود را یافته عرض نمود که وکلای سرکاری نان وظیفه مرا تمیدند. یکی از نزدیکان (۷) گفت: استاد غم مخور! مصرع:

بهر آن کس که دندان دند نان دند

آن روز دندان گوینده را سه بار از جوار پر کرد. نامه و فرمانی که به سلاطین

- ۱ - در اصل: القصه. ۲ - الف و تم: بیت: خدای داده به عبد العزیز خان دینگ سری به سان که نگ و کونی به سان تینگ
- ۳ - بیت در شاهیه: اصل: نیز به گوز به خاوا را روح گردید. است. ۳ - الف و تم:
- ۴ - الف و تم: اکنون نصیحت ما با تو آنست. ۵ - گ: دیگر کسی او را ندید.
- ۶ - بی: چهره تراش. ۷ - الف و گ: تراش: نزدیکان خان. ۸ - در اصل: واژه (نامه) تیسست و در متبانی نسخ وجود دارد.

ممالک میفرستاد و تحریر بنشیان پستدیده^۱ او نمیشد. انشا نوشتن را خود تصدی بود (۱)
 و فضیلتی وقت را بی تکلف خوش آمدی و همه قبول داشتند و این دو بیت از نتایج طبسم
 لطیف است که در اثنای راه حجاز به برادر خود نوشته فرستاد.

بیت :

جوهر شمشیر نیرت پیجتاب از من گرفت

موج این دریای ساکن اضطراب از من گرفت

در دل ویزانه^۲ من گنجها آسوده اند

وقت آن کس خوش که این ملاک خراب از من گرفت^۳

و از مستحذات او مدرسه بخارا است که به محاذی مدرسه پادشاه مخفور و مبرور

شهید اولوغ بیگ میرزای کورگان ظاهر و درون او را به کاشی آراسته و طاقی چگون

طای زبردنی سپهر در کمال رفعت برافراشته و کتابت آن را مولانا محمد امین

واحد العین که با وجود نقصان بصر عمده^۴ خطاطان عصر بیل خوشنویسان دهر بوده به

خط ثلث نوشته است. کاتبان جوانتر رقم را در عهد او رعایت و اعتبار بر سبیل کمال

بود و سرآمد نسخ و تعلیق^(۲) نویسان مولانا حاجی یادگار که شاگرد میرحسین

زرین غلم کشمیر است در کتابخانه عالی به کتابت و تطعمه نویسی اشتغال داشته و

او را میرعلی ثانی لقب شده بود و به آن یگانه آفان^(۳) دیوان افصح الفصحاح الملح الشعرا

حضرت شمس الدین حافظ شیرازی را فرموده بود پرسید که ای حاجی و از این

کتاب در روزی چه مقدار نوشته خواند شد؟ آن نادره^۴ زمان گفت که اگر سعی نمایم و

هر روز ده بیت مینویسم و خان این نطعمه را خواند :

نظم (۴) :

خاک مشرف شنیده ام که کنند به چهل سال کاسه چینی

صد به روزی کنند در بغداد لاجرم قیمتش همینی

۱- الف و گ : خود تصدی نوشتن انشا و تتریر بود . ۲- خ : نستعلیق

۳- الف و خ : و آن یگانه آفان ۴- در اصل : رباعی و گ : بیت

با ترا خوشنویس گفته این کتاب را فرمودیم و در روزی که ده بیت نوشته شود و در آن خط چه لطافت باشد . اگر حوصله یاری دهد دو بیت و آلا یک بیت رقم نمائی . عاقبت برین عنوان فرار داده به مدت شفت سال آن کتاب را به اتمام رسانیده . وقتیکه در ایران به شاه سلیمان ملاقات نمود و از جمله جواهر واقمشه و اسپان باد رفتار و شائین و شونقار و بُختیان قطار که به رسم هدیه فرستاد و عثمان کتاب غمیه اسباب مذکور ساخت . شاه ایران به هیچکدام التفات نکرد و کتاب را گرفته گفت : خان امروز جمیع تحفه های شفت کشور را در مخزن این جلد انداخته به من بخشیده اند . او نیز به قواعد شاه عباس که به ندر محمد خان سرعی داشته بود و سلوک و رعایت کلیسی تمود (۱).

چون موسم حج قریب بود و به زودی عزم نمود و متوجه گردید . چون به بر عرب رسید و عربان راه بر آن نافله گرفته باج طلبیدند . خان به بیست هزار دینار زر سرخ و طلا داد . عربان نهایتاً میگردند تا به چهل هزار رسید (۲) و هنوز قبول نمیگردند (۳) . جمع سپاهی که در این مدت معتاد جنگ و کارزار و خو کرده رزم و پیکار بودند و به خان گفتند : " این ننگ و ناموس است که مدت چهل سال عمر به یاد شاهی گذشته باشد (۴) . اکنون زبون این جماعه شوم و اکثر این طایفه داخل سنت و جماعت (۵) نیستند . امروز عمرکه غزاست و اگر کشته شوم و دولت شهادت با ثواب حج قریب خواهند بود " . آن روز میدان قتال را با آتش رزم گرم ساخته به جای زر سرخ خون اعدا را پاشیدند (۶) و به سلامت رفته به تقبیل آستان ملائک یاسبان مشرف گردیدند و بسه شگفتنمای اجر موعود سرخ روح آن سعادتیند نفس قالب را شکسته به سیر بوستان جنان طیران نمود . مدت خلافت آن یاد شاه چهل و یک سال بود و عمرش بمقتاد و چهار سال (۷) در پهلوی پدر و عم خود در گورستان بتیم مدفون گردید (۸) . نورالله برنده و برادر منجمه (۹).

- ۱ - نسخه "ک" از اینجا سابقاً را که در حدود ششت صفحه را در بر میگیرد ندارد .
- ۲ - الف و ن : رسانیدند . ۳ - الف و ن : نینمودند . ۴ - الف و ن : مدت چهل سال و ما بند مکان در رکاب سلیمان شایسته ای تیف زنییم . ۵ - الف و ن : اصل سنت و جماعت . ۶ - ن : ریختند . ۷ - در الف و ن : در باره عمرخان چیزی گفته نشده است .
- ۸ - در اصل : ساختند . ۹ - در ن وجود ندارد . در الف : نورالله برنده .

ذکر جلوس بیمنت مانوس پادشاه رفیع المکان سید سبحانقلی

ببهاک رخان بر تخت خلافت ماوراءالنهر (۱)

حضرت ملك انملك تعالیٰ عزشانه و عظم برغانه چمن ملك را طراوت سعادت بی چشمه -

سار میامن دین نداده و چشمه سار دین را بی زلال حسام سیاست نیام والیان ملك

جریان نبششیه ه .

قطعه (۲) :

سرسبزی نهال سعادت به باغ ملك

بی رشحه عیون شرایع طمع مدار

اما زلال چشمه دین کی شود روان

بی یاری عنایت شاهان نامدار

شایسته سریر خلافت جهانداری و سزاوار افسر عظمت و کاهگاری صاحب دولتی را

ساخت که پیش نهاد خدمت عالی رتبتش تقویت دین مبین (۳) بود (۴) و نصب العین همیگر

عزیزش تمشیت (۵) احکام سید المرسلین و سعادت مندی که چون درخت نژاد گلشن سلطنت

بالا (۶) کشید و بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و نوازم نهی منکر نمود . چون

نهال اقبالش از جویدار نصفت سرسبز گردید و تازه ترین ثمره اش ایصال خیر و نفع

و استیصال شر و ضرر گردید . زبردستی از آن جست که زیر دستان را حمایت نماید و

سرافرازی از آن خواست که از پای افتاده گان را دستگیری کند . نهال دولت را در

بانج کاهگاری از برای آن نشانید که تا در بها و معدلت گلندای مکرمت شگوفاند و گلبن

یادشاهی را در برستان عدل از آن سیراب گردانید که تا به دست مرحمت خار بیدادی

از پانی مظلومان برده ارد .

عشوی (۷) :

بود مدعیان بیشتر از آن برتری رعیت نوازی و دین پروری

۱- الف و خ : بر تخت بخارا . ۲- در اصل : بیت . ۳- در اصل : مبین . ۴- الف و خ :

نست . ۵- الف و خ : به سنت . ۶- خ : یا زا کشید . ۷- در اصل : بیت : نظم :

به احسان کند خدا طر خلی شاد
 به روزیکه نیک اغتری یار بسود
 گزیده ترین روزی از روزگزار
 ز حجرت هزارونود بود و یک
 کمر بست با غر شانشه سی
 چو بر تخت دولت نشست آن جناب
 وزان پس نهادند جوچی نژاد
 به نیکان سوی نیکی راه کرد
 فلک شمع اقبال او بر فروخت
 جهان بخت او را چو شد مشتری
 د مشربا مسیحا چو عمخانه شد
 عد و گو برز خون گر و ز سرخند (۳)
 در این بانغ هر شانخ کو سر کشید
 جهان یکسر آباد دارد بد داد
 نمودار دولت پدیدار بسود
 چو پدید نمایون به فضل بهار
 تضا گفت او را که الملك لك (۱)
 جهان سربه سر شد مراورا را سی
 بر آمد ز مشرق بلند آفتاب
 جهان را جوان کرد از عدل و داد
 بدان را ز بس دست کوتاه کرد
 عطارد کمر بند (۲) جوزا بسوخت
 بیاموخت با زجره خنیاگری
 بر او شمع خورشید پروانه شد
 کز رویایه تخت شد ارجنند
 سرش زد به شمشیر و بیخشن برید

در غره محرم تخانوی بیلی سنه ۱۰۹۱ هـ (۱۰۹۱ تا ۱۰۹۱ هـ) (۴)
 سیادت منقبت و نجابت منزلت و سلاله آل طایفه و سنین و نقاوه اولاد سید المرئیین -
 المخصوص بموافاق الملك الباری محمد خواجه باغز جوپاری با بیخ امر و اشرف و
 اصول و ارکان و اعیان و اعراف از بخارا آمدند و رؤوس عنابر و وجود دنایر را از خطبه و
 سکه به نام آن یاد شاه عالیجاه عزیز ساختند به کورنر عملی در مقام نسف به عز و
 شرف رسیدند (۶) و صدای مبارکباد بر زبانها آوردند مترجم این مقال گردیدند
 نظم (۷):

شکریزد را که ذات حضرت فیض انتباه (۸)

شد به طایفه ماوراالنهر ما را یاد شاه

- ۲- در الف و خ اشرف تاریخ بیست و پنجمین وجود دارد و بیست و پنجمین - ۲- فی و کمر بست
 ۳- در اصل نام به گونه بخند و چنین آمده: "عد و گور خون گیرد ز سرخند" (در الف و خ
 در دست خوانده نشد) - ۴- الف و خ: در لین تاریخ - ۵- عطابین ۱۶۸۰ م - ۶-
 الف: به کورنر در ولایت نسف و معتبر رسیدند و خ: در ولایت نسف و شرف رسیدند
 ۷- در اصل: بیت - ۸- در اصل و فی: اشتباه

در اقالیم فلك شكرانه^۱ این مؤده را

ساکنان عالم پاکند از تم مؤده شیوا^(۱)

میگشایند از بر افلاک فیروزی قبا

میربایند از سر خورشید یاتوتی کلا^(۲)

عالی حضرت تفتدات یادشادانه را قرین احوال بر یک داشته به انعامات بیکران

مضمون گردانید . در روز دوشنبه یستم ماه مذکور در وثیقه فراشان قدرت الهی شیوه^۴

شیخان را به ستونهای سزو در صحن چمن برافراشته از برای خسرو گل اورنگ فیروزه قام

گلبن را به فیروزی بیاراسته^۵ ذات رفیع جناب چون آفتاب بر طارم تخت خلانت قرار

یافت^(۳) و ظنطنه^۶ کوس خسروی در طایف لا جور دی گردون به آنگه شاد یانه بلند آوازه

فرمود .

بیت :

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی

که سایه بر سرش افکند خسرو تازی

و جمهور اولیای انسان سرانقیاد بر خط فرمان نهادند^(۴) و میان وزان به ثنا

گستری بپستند و گشادند .

نظم^(۵) :

که ای لاین عزو اقبال و جاه ترا زید آیین تخت و کلاه

دل مایکایک به فرمان تست^(۶) همه جان نازیر فرمان تست^(۶)

نات العصر^۷ و حید الزمان^(۷) باقی خواجه^۸ احرار که یگانه^۹ آفتان و در جمیع فضایل به

عهد خود طایب بود^{۱۰} و تصدیق بی انشا کرده به عرض سایون رسانید^{۱۱} چنانکه در مصرعش

تاریخ جلوس آن پادشاه عدل آگاست^(۸) و معلوم نیست که قبل از این از فضیله

ماتقدم چنین اندیشه^{۱۲} شگرت به وقوع رسیده باشد^(۹) و بعد از این نیز والله اعلم از حیث

۱- در اصل به گونه^۱ مخلوط چنین است: "ساکنان عالم بالا کند از تم مؤده شیوا ."

۲- این بیت در الف و ن وجود ندارد . ۳- الف: قرار گرفتند ؛ ن و ق: قرار گرفته .

۴- نسخه^۱ که مطالب را از اینجا از سر میگیرد . ۵- در اصل: بیت . ۶- این دو

بیت در ن: نیست . ۷- ن: و حید الدهر . ۸- گ: بود . ۹-

امکان دور مینماید و آن تصیده اینست :

التصیده فی التاريخ

بژده ه ای در ه آمده از جود لطف ذوالجلال
 از بی فرمانروایی مقبل دریا نوال
 آن سلیمان جاه اسکندر اساس کی چشم
 افسر آرای کیانی کسری والامشال
 ملکدار عدل امن الله فی العالم رسید
 لامع از نور جبین نازش آیات جلال
 حامی دین ابد سبحانقلی خان آمده
 اهل عالم از^(۱) پناه دولتش آسوده بان^(۲)
 از کمار جاه و فرزب نگین سلطنت
 باسط حسن مدار شرع باد الایزال
 ماوراء النهر را کین آب در جوی آمده
 سرنهی آرد بدر وجه محیط از انفصال
 باد میدود جلال او فراوان^(۳) سایه است
 کس نبیند عیب جا از میچ رونقش زوال
 ازدیاد فر دولت را عمیچویند باز
 از بر کریاس عزو جانش اصحاب سؤال
 لامع قدر جلال حی بتائید تبسول
 ملک را پوشد زفر عدل اوزب جمال
 عالمی در عهد آسایش بیار عدل او
 یکجهان با امن و آرامش ازین عالی فعال

۱- در اصل وقت وگ: در ۲- در اصل: جان (با در نظر داشت رقم سال جلوس شاه "از" و "بان" نگریده شد ۰ ل ۰) ۳- در اصل: آمده است (نسبت نزدیک بودن سے رقم ۱۰۹۱ انتخاب شد)

ای توأم الدور ، سلطان سریر جاه و دین
 ای لقایط مطلع نور الهی مایه نینزال
 سایه حق ، شاه عالیقدر ، امان آل دین
 جل تدرک ، وه چه جامعست وجه اقبال از کمال !
 ز آرزوی حلقه سم سمندت دایه سی
 رو نماید همچون نعل از آسان شکل جلال
 د اورجم جاه ، کیوان منزلت ، بالآ مقام
 آنکه بر اهل جهان ریزد به کف جاهش نوال
 نایب الرحمن جهانداری که فر عدل وی
 شام تاری (۱) بلا را برده چون صبح وصال
 با سبکروچی اعلا ی کرم ابر بهنار
 از گرانستگی تمکین و ادب همچون چبال
 آن جلوس او بر اورنگ جهانیان کشید
 عالمی را در کنار عدل از بیم جلال
 باعث امن و امان آمد ، زهی لطف قبول
 حامی دین نبی آمد ، زهی حسن خصال
 عدل او از بازوی ملکست چون حرز الامان
 ملک او با نیروی عدلست ایمن از زوال
 ای ز اقبال معانی جلوه گر بر هر مکان
 ای جلال تو نمایون فقر انواع کمال
 تهرمان عدل وی چون امر اجلال آورد
 جور و بیداد فکاک را کی بود تاب مجال

۱- در اصل : باری ، قی : باری (در هر صورت عدد حروف بصراع از رقم مورد نظر خیلی دور است . ل)

عدل آینه‌ها با ثبات چه مینازد کرم
 داد را با فرجاء توجه بمیلک نوال
 کند بنیاد ازستم نورنهیب عدل وی
 عقده های عقل را از رای او حل العقال
 عقد پیچاپیچ گردون را شده او انحلا
 مشکل آمال را از عقل او صد انحلال
 او به عزم رزم بحر جانب که افرازد علم
 میشود جمیع عدو از دولت او پایمال
 در ورگرنای او گویا لك الدار از دعا
 بشنوی از دم دم کوشش بهم دم الکمال
 عین قهر او رسد بالای سرو اندم دعا
 با عدوی دولت او اوج اوقات زوال
 ملك والایی ز مهر و انجم آیین بسته اند
 تا که آمد داد او را از جمال جسم جمال
 زین تحیر جمله سبحان الملك گویا همه
 صف صف از روحانیان در اوج این مینا حجال
 فرشه آیین نوروزی و ایام جلوس
 لسته نور بهاری و جلوه ناز شمال
 داده آیین جلوس شاه دین پرور فلک
 بریرند گل رود زان ماجرا آب زلال
 نور اجلالی بنوک مهجه اعلام فتح
 باشد او را در کمان حال سان فال آل
 ای جهانند از آسمان قدر را ، ببارک باد ملك
 وی چنین ملتا ، دایم ببارک باد فال

کی رسد با جای مدحش پایهء فکر نزنند
 هست لاف عقل با وصف کمان او و بال
 سحر طوریهای درک طبع معنی زای من
 نقش بندی کرده باز از طول اعجاز المقال
 قبله جانست دل و بد کی در آن جوید امان
 آید از بیت الحرام دل / سحر حلال *
 دل ز آسیب تعلی زبراین جای بکنند
 ماند چون زندانی محبوس او تمام از خیال
 تا بچند از رنگ این جسم هیولانی محفل
 بند باشم در زوایای امل افسرده بال
 باب عدل وی نگر باطنی هر یک مصرعیم
 از جلوس قرب وی آمد موافق قدر سال **

تا بود عالم اساس افلاک با قانون عدل
 باد بایار ابد اقبال او را اتصال

در اصل: بد و در ن به گونه نامشخص "رمد" یا "رند" آمده است که درست معلوم نشد. در عین زمان کلمه بی که در آن حرف "ر" باشد، رقم را بسیار بالا میرد و برعکس این حرف اگر "ز" یا "ژ" باشد، باز هم رقم مطلوب را به دست نمیدهند. بنا بر این جای کلمه تا مشخص شدن آن از روی نسخه دیگری که به دست آید، خالی گذاشته شد. (ن)

** آنگونه که بحاسبه به عمل آمد، رقم اکثریت مصراعها از روی حساب جمل بنا عدد مورد نظر (۱۰۹۱) که سار جلوس سبحانقلی خان بر تخت سلطنت است، مطابقت ندارد. در این میان، تفاوت بعضی از آنها اندک و از برخی دیگر خیلی فاحش نیز است. (ن)

ذکر فرستادن شاهزاده^(۴) والا مکان سید اسکندر بهادر راجان
به رسم قتلخانی به ولایت قندهار اسلام بلخ

چون آرامش و ثبات در ملک ظاهر یافته خاطر انور را عن کل وجوه جمعیت حاصل
آمد و محافظان ساکنان ولایت بلخ در خاطر عرش نظیرش جلوه نمود که یکی از فرزندان
خلف الصدن را که آثار رشد و عدلت در ناحیه^(۵) او ملحوظ باشد و روانه نماید
لهدا به تاریخ اوسط شهر ربیع الثانی شاهزاده^(۶) عالی تبار و آیت رحمت پروردگار و
غرم^(۷) ناصیه^(۸) دین و دولت و قره^(۹) باصره^(۱۰) ملک و ملت در قه خلافت عظمی و
اوسط العقد سلطنت کبری و بهین دوحه^(۱۱) حدیقه^(۱۲) ابهت و اقبال و گزین ثمره^(۱۳)
شجره^(۱۴) عظمت و جلال خسرو نصفت نشان^(۱۵) اسکندر محمد خان را بین الاخوان امتیاز
بخشید و به رسم قتلخانی به ولایت قندهار اسلام بلخ فرستاد و آن شاهزاده^(۱۶) والا گوهر
انقیاد^(۱۷) و اطاعت پدربزرگوار را فرض العین دانستد کما فرزند و فرمانبرداری را به
تقدیم میرسانید و مخدیره^(۱۸) جلیات جمعت و آفتاب سپهر دولت و سلطنت و سریم زمان و
بلغیس دوران و پادشاهزاده^(۱۹) عالمیان رحیمه بانو خانم بنت ناسم محمد خان را
نظم^(۲۰) :

که تا بهر آدم به خوافتاد
چنین بانو از نسل آدم^(۴) نژاد
ز دریای خانی گزین گوهری
فرشته نهادی پری پیکری

که به آن شهریار عقد سناکت شده قران سعدین در بیت اشرف روزگار واقف گردیده
بود و ایزد تعالی نهان امید شان را میوه^(۵) براد بار داد و طارم ایمن شان^(۶) را کواکب^(۷)
نورانی بخشید و به تاریخ تسعین و الف^(۸) (۱۰۹۰ هـ. ق. ن. ۰) فرزند ارجمندی^(۹) علیا
فرمود^(۱۰) که تا آبای علوی اظهار اظهار نیسان را در بطون اصناف قرین میدارد و چنین

۱ - الف و خ : یعنی اسکندر محمد خان و ن : اسکندر محمد بهادر راجان . ۲ - الف و خ :
رسانید . ۳ - در اصل : بیت . ۴ - ن : ایشان . ۵ - الف و خ : طارم ایشان را .
۶ - در اصل : کواکب . ۷ - مطابق ۱۰/۸۰ ۱۶۷۹ م . ۸ - الف و خ : به
ظهور آمد .

گوهری به ساحل شهر نرسید، و تا امهات سفلی ایلخان ریاحین را در گهواره^۶ بستان به جنبانیدن دست نسیم و شیردایت^۷ شبنم پرورش میدادند، بدین سان منچیه^۸ برادی در چمن روزگار نشاکفته^۹ و نظم^(۱)!

چو از باد بهریان شد جدا سیاه تاختندش بر پادشاه
شهنشاه را لب پر از خنده گشت که خورشید اقبال تابنده گشت
همان دایه بی کوبه برداشتی^۲ ز سرتا قدم در گهر داشتی^(۲)
روان بر سرش چتر بیابندی^(۳) به زیر پیش مشک سارا بدی

در آن وقت سند ارشاد به ذات بابرکات بر همان الإولیا والاتقیا^(۴) و عدایت پناه^۵ حقایق آگاه ایشان خواجه نصرالدین^(۵) بن خواجه عبدالغفار بن خواجه صالح بن خواجه کلان بن حضرت مخدوم اعظم قدس الله اسرارهم آراسته بود. خان مذکور فرزند ارجمند را نزد حضرت^(۶) بزرگوار فرستاد. ایشان دعای خیر به برکت عمر و دولتمت شاهزاده^۷ جهان ساخته^(۷) و فاتحه خوانده و تغال^۸ به کلام ربانی کرده گشاده^۹ و این آیت بر آمد که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، رب اجعلنی مقيم الصلوة ومن ذریتی^(۸) بنا بر آن محمد بقیم سلطان نهادند.

چون دو سال^(۹) از سلطنت اسکندر رخاں گذشت و موزون سرای که با ابوالنصیر رخاں برادرش همراز بود و زیر در آشن او انداخته به درجه^{۱۰} شهادت رسانید. انالله وانا الیه راجعون. مجلس اوصاف حمیده^{۱۱} آن مغفرت بناه آنکه علی الدوام با وضو بود و به عبادت الهی و بیداری به شبها و تلاوت کلام الله و تبسم اصفیا و اتتیا جد و جهد تمام داشت و خط نسیم را به نهایت خوب مینوشت و به زینت سلطنت چندان وقت نداشت. و آنچه به خاطر مینمود و ضروری بود و مدت عمرش بیست و ششت سال بود.

۱- در اصل و گ: بیت. ۲- دو بیت اخیر در الف و ن و وجود ندارد. ۳- در اصل: روان پر سرش تا چ زیبا بودی. ۴- در اصل: برسان الدین ۵۰ - ت: ر: خواجه- نصرالله. گ: نصرالدین خواجه بن صالح خواجه (واضح است که نام خواجه عبدالغفار از کتابت باز مانده است. ل) ۶- ت: آن. ۷- ن: خواسته. ۸- قرآن کریم سوره ابراهیم آیه ۴۰. ۹- ت: سه سال.

ذکر برتافت نخستین شاهزاده^۴ والا هسان سید ابوالمنصور خانی به
ولایت^(۱) بلخ و بعد از چهار ماه گذشته شدن او

چون به تقدیر ازل و مشیت لم یزل اسکندر محمد خان ندای کل من علیهاتان را به
سمم رضا بشنود و در آن وقت شهزاده گان و اولاد سبحانقلی خان و در اراک بلخ
بودند و اسرای بلخ این حادثه را بمسروزی حضرت خلیفتمکانی نمودند و چون آن حضرت
تند مزاجی^(۱) و قوی غمبی^(۲) ابوالمنصور خان را میدانست و خواست که عباد الله
سلطان را قتلخانی کرده به سلطنت بلخ مقرر دارند و

جوانان شوخ و شنگ که اوصاف او / ابوالمنصور خان / را شنیده^(۴) بودند مانند
مطمطمشان جگر سوخته مشتاقان^(۵) زلال وصال او بودند و خبر عباد الله سلطان را
شنیده همه یکدل شده در خروج ابوالمنصور خان به امر متوجه گردیدند و به حدی که
اسامقلى اتالین کیلیچی و عابد دیوان بیگی قنکرات^(۶) را در روی بازار / چون / جلا
دستگیر^(۷) ساخته تینهای تیز و نیزه های خونریز کشیدند و گفتند : ما بنیر از ابو-
المنصور خان دیگری را نمیخواهیم و اگر امروز او را بر آورید و بر سریر پادشاهی^(۸)
نشانید^(۹) فهو المراد والا خون شمایان را در یکدم به تیغ جفا میریزیم و هر چند
امیران مذکور خواستند که به رضای خلیفتمکانی موقوف دارند و بدین وجه صورت
پنجه نشید و به غایتی که پسران آنها را گرفته در بند و زنجیر کشیدند و لا علاج آن

- ۱ - گ : به ولایت قبه الاسلام بلخ . ۲ - خ : قمرکابی . ۳ - الف و ق و ک : قوای
تخصیسی و خ : قوای عصبی . ۴ - ق : شنوده . ۵ - الف و خ و ن : مشتاقان .
۶ - الف و خ : قنکرات . ۷ - در اصل و ق : جلا دگیر ساخته ، الف و ن : جلوگیری
ساخته و ک : جلا د دستگیر نموده . (در متن برینای ت را گرفته شد) . ۸ - الف و ن :
سلطنت . ۹ - الف و ن : رسانید و گ : نشانیدید .

امیران^(۱) به دربار رفته متوجه گردیدند و روز پنجشنبه نهم ماه جمادی الاول سنه ۱۰۴۰ هـ ق. (۲) او را از آن سرود آورده به تخت سلطنت نشانیدند.

رجوع مردم چنان شد، بود که مردم سقلاوی و باتشی^(۴) به ده هزار کس میرسید و سپاهی که در بوک سایون سوار میشدند، زیاد، از سی هزار تخمین میشد. دبدبه و سولت او در اندک روز به مالک، هندوستان و خراسان و اکثر بلاد انتشار یافت. چنانچه از بیم سولت و سیاست او در جمیع بلاد رها و گذرغا امرای عظام به افواج سپاه تمینات شدند و فرمود که شهر را آیین بستند^(۵)، ارباب دولت و اصحاب مکتب از تاجران گنجینه دار و اهل حرفت و بازار و نخرمندان صنعت شمار اصناف قماشهای ملون و انواع پرد، عایق مزین و اجناس تشبیه عای رنگارنگ چون کازرنک^(۶) به ظههور آوردند. مطربان خوش آهنگ و نوازندگان قانون و چنگ، عود، لیب، مضراب را از شاخسار انابل به ناله زار آوردند و حافظان خوش الحان در دایره طرب ترنمات دلایوسوز و نغمات شورانگیز دادند^(۷)، مثال موسیقی را بر او کمار گوشرس اهل و جد و حال نمودند و میخوران با پیران خم و جوانان پیاله دست در آغوش کرده چهره زعفرانی را ارغوانی کردند^(۸) و رعایان سیم اندام از شوخی رسول^(۹) طعنه بارم آسوی خستین زدند.

تا ده روز بدین منوال بوده، که کهنسالان روزگار دیده میگفتند که ما عمر نگز ندیده و نشنیده ایم نه ام البلاد بکن در عهد پادشاهان سابق خود را به این عروسی

- ۱- الف و خ و گ: آن دو امیر. ۲- مطابق ۶ هجری ۱۶۸۳ م. ۳- الف و خ و گ: خلایق (علاوه بر آن در الف و خ حمله یا نید زبانی "در آن روز" آغاز میشود.)
- ۴- الف و خ: باشی. ۵- ن: بنده. ترجمت در مفهوم این عبارت را که همانا آذین بندی و تزئین است، در آن نگردید و آن را "تسم تترات" ترجمه کرده است. (ن.)
- ۶- در ت: کار چین و فرنگ. ۷- الف و خ و گ: داود مثال. ۸- الف و خ و ن: ساختند. ۹- ن: رسول.

آراسته باشد . نزدیکان^(۱) به عرض رسانیدند که عیاد الله سلطان بادا که با جمعی
عدهستان شده فتنه انگیزد . به سخن آن بیخردان عز کرده شاهزاده بیگناه را فرمود
که به درجه شهادت رسانیدند . همانا که خون آن مظلوم گریبان او را گرفت . صورت
واقعه آنکه بدسرشت کورنیک و ملعون خواجه کشر^(۲) ندر میراب ترکمان با صدین محمد -
سلطان برادر او برآز شده جمعی را با خود متفق کرده به دفع آن توجوان توجه
شده . با چهل نفر از گمراختان در شبی که خان در چتر^(۳) خواجه پارسا به خانسه
شخصیه بانو خانم غم خود آمده بود و آن سگان ملعون فرصت یافته او را به درجه
شهادت رسانیدند . آن شب بندهگان دولتخواه از این واقعه آگاه شده به دفع
مفسدان کوشیدند و تا روز آواز گیر و دار^(۴) به اوج فلك دوار میرسید و بیم آن بود که
سکنه و موطنه شهر همه به تاراج حادثات روند . مدت عمرش بیست و دو سال
بود .

(۵) -
ذکر جلوس شاهزاده عالیشان محمد پسر محمد خان بر تخت
سلطنت ولایت قبه الاسلام بلخ

در وقت سیده دم که سلطان اورنگ فیروزه رنگ خورشید را بوکلان قضا و قدر از
نهانخانه افس بر آورد و شهرستان افغان را از سولت تین جهانگشایش از ظلمت ظلم
محفوظ داشتند و شون چشمان کواکب که به تین لال دامن گردون را از خون شفیق
مالا مان کرده دست به تاراج آرام و قرار گشاده بودند و از غیبت اقبال عالم آرایش راه
فرا رو منزل ادبار پیمودند و آرا متوجه ارا شده شاهزاده عالیشان و سلیمان رفیع -
الامکان و نتیجه نمایند آن دولت و شان صدین محمد خان را بر آورده به تاریخ خمس
و تسعین و الف (۱۰۹۵ هـ ق . ۰) بر مستقر دولت و ایثار و متکای جاه و جلال

۱ - خ : بعضی از نزدیکان . ۲ - مترجم ت . ر : " خواجه کشر " را با اسم شاعر پنداشته
ممچون جزء نام ندر میراب ثبت کرده است (مر ۱۲۰ ر) ۳ - خ : محله . ۴ - مترجم ت . ر
این واژه را نیز که به معنی آشوب و هتک است ، بگونه دیگر و کلمه جد آگانه امیری " بگیر و
باز دار " ترجمه نموده است . ۵ - در اصل : محمد صدیق خان . ۶ - مطابق ۱۶۸۳/۸۴ هـ ق .

نشانیدند و ملک را آیین تازه و رونق بین اندازه بخشیده و از سابق بیشتر نشاط و خرمی افزودند.

شاهزاده مذکور تا چند روزی که عالم را قرار و آرام شد^(۱) و ضرورتاً تحمل نموده تا تان ابوالمنصور خان را به لطف و غوغی رام خدمتگاری و زمین فرمانبرداری ساخت. چون خاطر عالی را از امور مملکت جمعیت حاصل آمد و حکم فرمود که گان^(۲) او را دستگیر سازند. نذر میرآب ملعون و آن سگ خواجه کشر^(۳) دون این خبر را شنیده با دو برادر و پسر خود گریخته میان اولوس خود به لب آب رفتند. از آن بدبختان حاجی خدای بخشن با دوازه نفر خود به دست افتاد. حکم عالی صدور یافت که آنها را پوست کنده بند از بند جدا کردند. سیاست و ضولت خان در دلتها قرار گرفت. جمعی از سپاه چون یار محمد توقسابه میتنگ و بدیع میرآخور قنقرات که مقربان ابوالمنصور خان بودند و به تصور باطل بر یک گریخته میان قبایل خود رفتند. یار محمد خان به ولایت میمنه در آمده مخالفت آغاز کرد و بدیع میرآخور^(۴) به قلعه ترمنه در آمده یافی شد.

چون این خبر به عرش خان رسید و فرمود که آتینه تحمذنیوان بیگی برادر یار محمد را گرفته در تید کشیدند. آن شب او خانه را سرگرفته گریخته به مردم خود ملحق شد و جمعی از مفسدان را با خود گرفته در قلعه شبرغان در آمد و یار محمد را از میمنه بلبیده با او اتیان کرد و لوای تیرد افراشت و جمیع میتنگه^(۵) را با خود هندستان کرد. آن شاهزاده متوکل علی الله عمان عزیمت به دست توکل پیچیده لوای تیرد خسروی را به سوب شبرغان برافراشت. چون به نواحی قلعه رسید و فرمود که لشکر نصرت اثر در فتح آن توجه نمایند. آن بخت برگشته گان در محافظت برج و باره نهایت جد و جهد نمودند. بهادران جان سپار در سه روز چهار^(۶) سرکوب برداشته به نوعی ساختند که از درون قلعه کسی را مجال جنیدن نبود. هنگام سحر دروازه را آتش زده سوختند و

۱- قی : داده شود . ۲- در اصل : کشتگان . ۳- مترجمت در اینجا نیز صفت "خواجه کشر" را با وجود منفصل بودن از نام او و جزء اسم نذر میرآب پنداشته و شخصان ثبت نموده است (ع ۱۲۱) . ۴- الفوخ : مذکور . ۵- در اصل : میمنه گسی . ۶- گن : سه روز سرکوب برداشته . ح : در سه روز مرتقا . حاکم بر قلعه را اشغال کردند .

لشکر در آمده دست به قتال و تاراج بر آوردند . آن خوردلان چون دیده از خواب غفلت گشودند ، به جای هر مژه تیری در نظر دیدند و آن شب قدرت الهی به صفت عجزی نمودار بود . چندین از مخالفان کشته شدند که تیغ قاتلان از چشمه دای جوهر پیراحوان ایشان خون میگریست . زنان و فرزندان و اشیاء روانات^(۱) آنها تمام غارت شد . آن بیخردان قلعه را شکافته راه فرار پیمودند و چون لشکر شیاطین از نظر آنها تهاجم گردید . خان والاشان عمان رجعت به مستر سلطنت معطوف داشته به موضع ینگی کینت^(۲) نزول فرمود .

خبر رسید که بدیم میرآخور طایفه قونگرات را فرمود که نقصان به لشکر فیروزی اثر رسانند . حکم شد که مبارزان رستم غار و بهادران شیرشکار به آن گمراهمان تبهار حمله آورند . آن روز دلاوران ظریف ناموس و تنگ را پیموده ، مات را بر حیات مقدم دانسته همه زخم تیغ بوسنان و تفتنگ و پیکان شمار از نهاد آن طایفه بر آورده بسیاری را به قتل رسانیدند . بقیه السیف به هزار تردد فرار نمود ، جان به سلامت بردند . بعد از آن ، همه شادمانی تمام آمده به دارالسلطنه بلخ جلوس نمودند .

بیات قراتوقسابه آلچین که قبل از این در عهد خاقان^(۳) اعظم جاده کورنمکی پیوند با جمعی خود را به کناره کشیده بود ، گاهی به نواحی مملکت دستبرد نموده باعث تشویش نفرا میگردد ، عزیمت خان را به شبرغان و مخالفت مینگه و قنکرات را شنیده ، سیبکانه تا به مقام آستانه عقد سه حضرت خلیفه چهارم ترم الله وجهه تاخت آورد . این خبر در شکارگاه به خان رسید . فرمود که جوانان جان سپار در شهر در آمده اسلحه ویران خود را گرفته آرند و خود در موسم نوپهار نزول نمود . این مقدمه توقف کرد که سپاه جمله مسلح شده به رکاب ظفرآب پیوستند . آن گاه سمند نامون نورد جهان پیمای مرا برانگیخته نهضت فرمود . آن روز فتح و ظفر از زمین و سار بود . اقبال و دولت به رسم استعجال^(۴) استخبار نمود^(۵) . چنانچه هر فردی که فرودتر از آن نباشد ، یکی از مخالفان^(۶)

۱- "جهانها" ترجمه نمود است . ۲- درت . در نام این محل به گونه " نیکوکنیت " ثبت گردیده ، مترجم به زعم خود در بین نوس آن را به شکل (" نیکو کنیت ") ترجمه نمود است . (ص ۱۲۲) ۳- در اسم : خان . ۴- تی : قتلخانی . ۵- در الف و تم به جای این جمله چنین آمده است : نهضت نموده بر سر آن جهات بلاغته به یکبار چون بلائی ناگهان ریختند . ۶- الف : مخالفان نامدار را ، تم : مغلسان نامدار را .

را فرود آورد^(۱). از تیغ بران و سنان جان ستان در بیگر مخالفان رخنه عای گریز روح و روان پیدا شده بود. بیات قرا به هزار تردد با محدودی چند گریخته و دیگر همه گمراهمان بدست تیر و علف شمشیر گردیدند. سوای آنچه در رزمگاه به قتل رسیده بوده چهارمصد نفر زنده به دست افتادند. آن مفسدان را به شهر آورده به جلاد قهر و سیاست سپردند. نوبت به او نرسیده مردم از بسکه از آن بدبختان دام بردارنده داشتند و بیشتر را به سنگ و کلوخ زده کشتند.

در آن وقت فرمان حضرت خلافت مکانی از بخارا آمد که انوشه خان اورگنجی بخا لشکر جزار بیشمار آمده نواحی بخارا و سمرقند را تاخت نموده و جمعی کثیری از مسلمین را به درجه شهادت رسانیده عیان و اطفال رعایا را اسیر کرده و اکثر قلاع و محرابه را تخریب و تصرف آورده است. به رسیدن فرمان لشکر بلخ و بدخشان را جمع کرده خود را بمسند رسانید. آن شاهزاده به احضار لشکر فرمان داد و بیشتر از خود محمد سید را در خواجه نسیب و شکور پروانه چی مینگ^(۲) و عبد الشکور داد خواه کیلچی را با جمعی سپاهیان تیغ گزار بهرام کردار به ولایت بخارا فرستاد و خود به مقام کلیف بزلب آب حیچون^(۳) رفته نزول فرمود. چندی را به نظارت جاسوسی فرستاد که از لشکر^(۴) اورگنجی خبر آرند.

بعد از چند روز جاسوسان آمده مبروض داشتند که انوشه خان ولایت سمرقند را گرفته و نجیم اشراق و ایمان آنجا خطبه و سکه را به نام او کرده اند و بعضی از امرای بخارا مثل فاضل دیوان بیگی یوز و تنعمه پروانه چی یابو^(۵) بیابا محمد داد خواه دورمان و امثال ایشان^(۶) به خجند و حصار رفته فتنه و فساد انگیزه اند و نیز برای رکاب خیابان و رسم دولتخواهی^(۷) دارند. مدین محمد خان این خبر را شنیده کوشش خود را بی فایده دانست و از آنجا رجعت کرد.

۱- الف و م: فرود آورد، م: چون آمدن را روان ساختند. ۲- خ: مینگیت. ۳- گ: به مقام کلیف که بزلب حیچون واقع است. ۴- در اصل: از لب لشکر اورگنجی. ۵- خ: طمنه پروانه چی یابو. ۶- در ت: ر: که از سوی آنحضرت تعیین شده بودند. ۷- چی: خیابان نادولتخواهی.

تمود، به دارالسلطنه آمد. چون حضرت ظال سبحانی رجعت شاعرزاده را شنید، از او به جان رنجید و نامهٔ مرحمت مشحون و شفقت مقرون به انارت یناه و ایالت دستگاه^(۱)، مغمده- الامرای روزگار، و قدوة شجاعان نامدار، و سیف المسلمون^(۲)، معرکه دشمن کماعی، و رمح مصقول منصوبه کار آگاهی، و شیربیشه، رزم و بردانگی، و عژیبر میدان جلالت و غرزانگی، و ظفر طالم فیروز جنه، و بهرام صولت با نام و ننگ، و اعتماد خلافت عظمی، و اعتماد سلطنت کبری، و سعادت رفیق نصرت نشان، و محمود بی اتالین تطنان که حکومت و ایالت کل غلمرو بدخشان را به او تفویض نموده بود، و فرستاده مشاورالیه را بطلب فرمود. آن پلنگ قله دلاوری با لشکر بی حد و شمار که از حصه غیاس اغزون آید، و متوجه رکاب خلافت انتساب گردید.

نظم^(۳):

چون آن نامه آمد سوی پیلتن

زوان گشت با لشکر تیغ زن

چو نرنده شیری و یاپیل بست

نهنگی چه زیره اژدهایی به دست

به تقبیل عتبه^(۴) همایون استسعاد پذیرفت و عثمان روز مرخمه شده به جنوب قلعهٔ عجدوان که فوج اورگنجی در آنجا بود، عازم شد و خود را به مخالفان رسانید. جمعی را چون شیر درنده، کله و روباه و شاهین گیرند، خیل کبوتر به جنگال عقوبت گرفتار ساخت و پروین جنسیت ایشان^(۵) را چون بنات النعشر از هم یاشید، انوشه خان آیین و افنده را شنید، از ولایت سمرقند روی همزیمت به جانب اورگنج نهاده راه فرار و منزل او بار پیسود.

بیت:

گر رستمست رزم تراکی شود حرین

روبا را چه قوت زور غمخنفر است

بعد از آن روی بزم به مخالفان نهاده مردم غانمل دیوان بیگی و طغنه بیا، محمد^(۶)

را که در ساحت ولایت بودند، به نومی تال نمود که و بصراع:

فلك گفت: احسن و ملائک گنت: زه!

۱- خ: (بعد از آن) سعادت رفیق، محمود بی اتالین، و بنیه، القاب و صفات وجود ندارد. ۲- در اصل: بلول. در ت: تیغ عربیان و شمشیر بر عتبه ترجمه شده است. ۳- در اصل: بیت. ۴- عتبه بوسی. ۵- گ: آنها را. ۶- الف: طغنه. ۷- در اصل: محمد. ۸- مترجم ت: این کلمه را به کسر لام خوانده "پادشاه" ترجمه کرده است.

در يك روز د و فتح عظیم به كرم الهی به آن ظفر طالم روی داد . یکی از فضلی وقت این قطعه را به تاریخ آن گفته بود .
(۱)
قطعه :

محمود تا اتالین شاه زمانه گشت

خوش ساعت سعید و عجب وقت نیک شد

در یاک، یورش د و فتح مبینش خد ای داد

تاریخ آن " د و فتح بمحمود بیک " * شد

بعد از این به شرف کورنش معلی رسید ، به خطاب فرزندنی و عنایات ارجندی از نقود بیشمار و کمر مرصم و خنجر آبدار و اسپان باد زفتار و اشتران قطار مخصوص و ممتاز گردید (۲) .

مجموع احوال او آنکه در ایام دولت خانان حاجی الحزمین محمد العزیز خان که هنوز سیال عمرش به عهد نرسیده بود ، در جنگ ابوالنازی خان اوزگنجی در عرصه رزمگاه داد برد انگی داد ، زمین و سار مخالفان را به ضرب شمشیر آبدار بر زمین زده بود که ناگاه از زخم چشم روزگار به اسپ او ملتی رسید ، چنانچه از شکم اسپ گذشت که پای او را ناکار ساخت . آن بهادر پیاده به نیش خنجر آبدار با دشمنان جنگ کرده از بیانه چندین هزار کس به سلامت بیرون آمد ، که طاعت بشری را گنجایش این کار نیست . محمد العزیز خان همان روز به دیدن او آمده پروانه منصب داد خواهی را به او رسانید (۳) .

قصه چون این فتوحات به بندگی حضرت ظالم سبحانی روی داد ، رنجش خود را از صدین محمد خان ظاهر نمود . امرا نیز غار آزار به مقتضای بعضی احوال و افعال

- ۱- در اصل و گ : تاریخ ، الف : نظم ، * از این عبارت به حساب جنل رقم
- (۱۰۹۸) حاصل بی آید که بماتسال فتح او بوده باشد . ۲- در اصل : گردانیدند
- ۳- در اصل : رسانیدند ، الف و خ : بر سر او ماندند . (در ترجمه روسی کتاب پاراگراف کاملی ششم بر نیت سطر که مربوط شرح حال محمود بی اتالین میشود ، وجود دارد که نسبت محمودیت وقت از ترجمه آن انصراف بعمل آمد .

خبرد سالی ربی تجربه گی از شاهزاده در در داشتند و فرصت خود را یافته شکایتها نمودند و معروض داشتند که شاهزاده به غرور نفس شیطانی از جاده انقیاد بمایوتی تجاوز کرده تا ذات معلی عنان عزیمت به صوب ولایت بلخ معطوفند ارند و او را تنبیه و گوشمال دهند و بر شاه اطاعت سلواک نخواهد نمود. این خبر به گوش^(۱) شاهزاده رسید و فرمود که حسن خواجه پدر محمد سمید خواجه نسیب را به رجم پسرش تاراج کرده به جانب هندوستان بدرقه^(۲) ساختند. عبد الغنی سلطان و عبد القیوم سلطان برادران بیگناه خود را فرمان داد که به درجه شهادت رسانیدند و از خون ناحق آن مظلومان^(۳) اندیشه نکرد و عاقبت گریبانگیر شد. به هر کسی که گمان بدی داشت و در اهتمام آن کوشید. امرا که در بخارا بودند و خبر بدرقه حسن خواجه و اهتمام مردم را شنیدند همه گریان شده به پایه سریر خلافت مصیر آمدند و عزم ولایت بلخ را جزم نمودند.

ذکر عزیمت پادشاه و الاشان سید سبوحانقلی بهادر بخان به ولایت بلخ و

مخالفت صدیق محمد بخان و تسخیر قلعه شدن و گرفتاری او

(۴)

به تاریخ سیم و تسعین و الف (۱۰۹۷ هـ ق) عنان تکاور فلاح آسای جهان پیمای را به صوب بلخ^(۵) جولان نمودند. چون از آب جیحون گذشته به منزل خان آباد نزول فرمودند و صدیق محمد بخان شنیده در اندیشه آن شده که چه سازد؟ بیت:

باد اگر تخر را بجنبانند
چون به کوهی رسد فرو ماند

- ۱- ن: سم . ۲- کلمه ترکی، به معنی تبعید و متواری ساختن است و در همه نسخه نابه استثنای "خ" بگونه "بدرقه" آمده که نادرست است. ۳- الف و ن: آسها. ۴- مطابق ۱۶۸۶/۸۷ م. در ت. اشتباها ۱۰۱۱ (۱۶۸۰-۱۶۸۱) ثبت گردیده است. ۵- ن و گ: قبة الاسلام بلخ. ۶- گ: بود.

لا علاج فرمود که دروازه غار را بسته ابواب فتنه را گشاده از برج و بازه تیر و تفنگ به جانب لشکر فیروزه اثر انداختند (۱) . خان خلافتکائی نامه بی از روی تراحم و اشفاق صاحب نتیجه اولیا محمد یوسف خواجه نقشبندی فرستاد . مضمون آنکه ما را به فرزند ارشد به جز لطف و شفقت عیج در خاطر نیست و خود میداند که ما را بنیر او تیره البینی نیانده و ما به دیدن او آمده ایم .

آن شاهزاده فریب خورد و روز جمعه اوسط شهر محرم الحرام به استقبال برآمد و در قریه سیدان (۲) که بیرون قلعه است و به شرف بساط بوسی گامیاب شد . آن عالی حضرت تراحم پدران را ظاهر کرده در آغوش کشید و آنچه و هم و ترا سیکه در خمیر شاهزاده بود و به الطاف شاهانه رفع کرد . آن روز شاهزاده و نزدیکان او با خاطر جمع غوشوتی کبان به شهر درآمدند . بعد از نزول به مستقر سلطنت حکم عالی از مکن قهر و سیاست خاقانی صدور یافت که صدیق محمد خان را دستگیر ساخته در قید کشند و نزدیکان او را که انخوا کرده از جاده اطاعت پدر بزرگوار بر آورده بودند و به انواع عقوبت و چون پوست کنند و بند از بند جدا کردن و از حلق آویختن و امثال آن عبرت عالمیان سازند (۳) ، حسب الحکم به تقدیم رسانیدند . بعد سه ماه آن عالی حضرت به دار السلطنت بلخ بوده و بچتر معدلت و افضال بر طارم شهر یاری بر افراخت . در ضمن این کار شاهزاده را در قید عازمه کیلی سبب روی داده بزاج او را از زیور صیحت باز داشت . هر چند اطبا در محالجه^{ان} کوشیدند و مفید نیفتاد و بل که مقبوی مرض او شد . بیت (۴) .

از قضا سرکنگین سفر افزود روغن بادام خشکی مینمود

به تاریخ سلخ (۵) شهر ربیع الثانی سنه سته و تسعین و الف (۶) (۱۰۹۶ هـ . ق .)

۱- در اصل : انداخت . ۲- ت مر : سیدك . ۳- تی : ساختند . ۴- الف و تخ : نظم . ۵- سلخ - آخر ترم ماه قمری . در ت اشتباهاء وسط ماه ترجمه شده است . ۶- مطابق ۱۶۸۵ ق . تاریخ وفات صدیق محمد خان در اصل در ک و همچنان ت در چنین آمده است . در الف و تخ وجود ندارد . طوری که به نظر میرسد در اینجا اشتباه صورت گرفته است و چه در آغاز عنوان ورود سبجانقلی خان به بلخ ۱۰۹۲ قمری ثبت گردیده و بنا بر این وفات شاهزاده پس از ابتلا به مرض در قید نیز در همین سال (۱۰۹۲) باید به وقوع پیوسته باشد . (ل) .

و دیعت حیات را به منتخای اجل موعود سپرده ملک عاریت را به کشور بقا تبدیل نمود.
مدت عمرش بیست و یکسان و سلطنت او سه سال و شش ماه بود.

دگر رجعت حضرت خلافتگان سید سبخانقلی محمد بهادر خان
از ولایت بلخ به دار الخلافه بخارا و شاهزاده چهارم جهان سید
متیم محمد سلطان را همراه بود و همه اکتساب فضایل امر نمودن (۱)

در وقت سپیده دم که سلطان (۲) چهار بالتر گردون اتالیق جهان را به تیغ شمشیر
و ترکش لمعان سخر نمود بر سمنه گیتی نورد سپهر گرم جولان عزیمت گردید و آن خسرو
بیضا علم و مصراع :

لمرب المعبان و ظفر المکرب

عازم ملک توران شده شاهزاده برخورد از عالی تیار و تیره باصره دین و دولت غره
تاصیه ملک و ملت و نور چشم عالمیان سید متیم محمد خان را مع (۳) رابعه طهارت و حر
میر جیسی منزلت و بلقیس نشان و زیند بکان و گوهر بحر سلطنت و عصمت و اختر بروج جلال
و عفت (۴) والده شهزاده مذکور را همراه برده و عمده الامرا و قدوة العظام و یگانه
عصر که مبارزت و عبادت منسوبه جلال و نظام الدوله و سعادت رفیق و محسوسه
سی اتالیق را به دستور سابقین به حکومت و ایالت کل عرضه بدخشان فرستاده و فرمود که
سیات فرا آلچین را که مدت عفت (۵) سال است آواره دشت ضلالت و سرگشته بادیه
جهالت شده گاهی نقرمان او به فقرای ساحت ملک میرسد و به نرب تیغ آتشبار و سنان
شعله کردار دمار از روزگار بر آورد و چمن مملکت را از خسرو پشاشاک وجود او پیاک سازد
و امثالاً لامثالاً (۶) آن مقدر معارف مرد انگلی رخصت عزیمت یافته روان شد و حکومت
ولایت بلخ را به محمد خان (۷) حاجی یوزاتالیق تعویض نمود و خود با لشکر از حد افزون

۱ - خ : همراه بردن جهت تعلیم و تربیه . ۲ - الف و خ : آن خسرو بیضا علم . ۳ - الف
و ح : هم والده او با خود برو . ۴ - ت : رحیمه بانو خانم . ۵ - گ : عفتاد سیال
(صریحاً ناد رست) . ۶ - اصل نسخه و گوی : لامر اللہ تعالی (غلطای آشکار)
۷ - ت : محمد جان حاجی .

از آب جیحون گذشته به مستقر خلافت و جهانیانی رسید و الویه معدلت و شاهنشاهی را بر تبه سپهر و قبه باه و مهر بر افراخت و نیمه خلائین به شرف تقبیل آستان دولت پاسبان روی نهادند و ورد زبان داشتند و نظام :

گیتی به فرد دولت فرمانده جهان
ماند به عرصه آرام و روضه جنان
در نرطری که گوش کنی بزده طرب
وز سر عمر که گوش نهی جلوه امان
آرام یافت در کف امن وحش و طیر

و آسوده گشت در حرم انس و جان
شاهزاده بر خورد ار در آن روزگار به چهار ساله گی رسیده بود حضرت جلد
بزرگوار جهت اکتساب فضایل^(۲) و کمالات آن گوشه بحر دولت و اقبال
به ساعتی که تهاخر کند بد و ایام به فرصتی که تولا کند بد و تقویم
بعلمان کامل و استادان باسربه آموختن علوم دین و فنون یقینی و صنعت کتابت و
سواری و تیر انداختن^(۳) و لعبهای سپاهگیری و انواع لوازم سلطنت و فتوت و استیافی
قواعد شجاعت و جلالت تعیین فرمود^(۴) شاهزاده را تا هنگام رشد و تمیز که عتفوان^(۵)
شگفتن بهار و کمال است در اخراز فضایل و کمالات چنان مهارت حاصل آمد^(۶) که خرد
خرده دان از ستایش آن قاضی و علم د و زبان از مدایح او عاجز آید و بیت :

چنان رسید به حد کمار اندر نحو که ساخت از وری د عمر نام فرامحو
بیت :

به علم صرف گردید آنچنان کامل که در پیشش

نمودی سیویه از عجز خود مانند بز اخفش

و چون خانه عنبر شمامه را به انامل دریا قواصل گرفت و چه نگارد اندیشه کسه

- ۱- ن : چشم • ۲- در اصل : فضایل مآب • ۳- گ : تیراندازی • ۴- گ : نمود •
۵- در اصل ه گ و الف : عنوان •
۶- در اصل نسخه : آید •

چونست؟ الحن باد پیکریست مرغ منقار که چون صغیر عند لیانه آغازند و طاووسان
 خواطر اصل کمال در جلوه نشاط آیند و طوطیان نشیمن قدس شکر شکر بر زبان آرند و
 خواصی که به یک نوطه در بحر فیروزه فام^(۲) هزاران لؤلؤء ثمین آبدار برآورد و بی گوشی که
 کلمات فطورات او تمام بشنود و بی لول فکر از معانی بکر جوابدیهی بر سر زبان آرد و
 تند خوی و مشکین بویی که چند آنکه او را سرزنش کنند^(۳) و تیز زبانی خود را ظاهر سازد^(۴)
 الف صورتی که چون نیزه خطلی به نوب سنان آتشبار نزاران جان طالبان را شکار کند و
 واسطی نژادی که از سنگام ظهور در بیشه شیران نشو و نما یافته از دید ای سریر^(۵)
 در عالم امکان اندازد و تحسب پوشی که خطیب وار بر منبر سه پایه انابل ظیللسان
 معتبرین بر دوش افکند به دوزبان حمد سراید و مشاطه و شی که زلف و خال مشکین بر
 عقد ارشادند آن معانی نهد و تیمار^(۶) طینتی که گاهی شراب ارغوانی مشجرف را از صراحی دوات
 بیست مخموزان صداع معانی بخشند و چابک خرابی که به یک چشم زدن از خطه شام به
 بلاد روم جلوه کند و
 نظمه^(۷):

دو زبان بر سر دوان و بسته میان ناله کنان

زرد پیکر و تند روی و تند حرف و اشکیار

که مسیر او نماید سحرهای مستمیر

که سریر او گشاید حصنهای استوار

- ۱- گ: شکر زیر زبان آرند . ۲- در اصل: قیرجام . ۳- در اصل و الف: کند .
 ۴- بی: اظهار کند . ۵- در جمله نسخه بنا به معمول اصل: سریر (درت در دتین
 ترجمه شده است) . ۶- اصل و الف و بی: بیمار (درت در به معنی طیب ترجمه
 نموده است) . ۷- الف: نظم .
 ۸- در اصل و الف و بی: مسیر (درخ بخش تعریف قلم بدین تفصیل وجود
 ندارد) .

گاه رفاهی کند بی پای بر سحرای سیم

گاه نواصی کند بی دست در دریای قار

از سرشک او بود شماره دین با کفر جفت

وز خرام او بود پیوسته شب با روز یار (۱)

آن عدلیب خوشنوا را در سخن چمن کتابت به پرواز آورد و در اندک زمان
بهارت آن فن دغین ذات نمایونش را به دست آمد چنانچه بیت (۲):

از حیرت لطافت خط بدیم او مانده دوات از قلم انگشت در دیجان

و زمانی که از نوشتن فارغ میشد (۴) به ورزش تیر و کمان توجه میکرد و آن لعبت ابرو

مانند مژگان مثنی را که به نواک پیکان نقطه برد مک از بیاض دیده خصم رباید (۵) و از

زره های سیم همچون نسیم سبک حلقه زلف خوبان را تالیه سیلی کرده گذر نماید به سر

پنجه دلاوری می آورد و آن عناب سبکسیر آشیان کمان را که از تشنه گی خون دشمنان

دستان باز کرده آرزومند زلال چشمه چشم عدوان بود به سوی عدب پرواز میداند (۶)

فی الحقیقت نمایست آشنین چنگ که به قصد استخوان سینه دشمنان از هوای شبت

بال مسارت گشوده و وطنی بیست زبرد منقار که به عزم نیستان پیکر مخالفان از

عالم سعی جناح تند پروازی گسترده و برقی مثالی که چندین هزار خرمن عمر معاندان

را به یک چشم زدن سوخته و رعد خرامی که از صدای صغیر بارانهای خون از حساب

پیکر عدوان ریخته و سیلی است از سرمه دان کمان که غبار حیات از چشم دل مخالفان

رباید و بل برقیست از آشیان انابل که دانه مردمان از دیده کوتاه نظران

چینه و نظم (۷)

ز سنگ خاره خدنگ شه آنچنان گذرد

(۸)

به گاه بخیه که سوزن ز پرنیان گذرد

۱- این تذکره به گونه لغز (چیستان) به قلم گفته شده است. ۲- ت در منظور از

عدلیب خوشنوا شاگرد را پیدا شده و در حالیکه مقصود مولف "قلم" است. ۳- الف:

فرد و ن: نظام. ۴- در اصل: فراموشی و گ: فراموشی. ۵- گ: ماند. ۶- در

تمام نسخه عا به شمول اصل: شصت و در ت: و: به گونه نادرست عدد شصت (۶۰)

ترجمه شده است. ۷- در اصل و گ: بیت. ۸- الواو: نگاه.

(۱) ز دیده تقد سیاهی خصم بر بایسد

شب سیه چوبه سوی مخالفان گذرد

و این قطعه نیز در شان آن (۲) واقع گردیده :

قطعه (۳)

به پر گریان پرد هموار

نکند جز حیات خصم شکار

نامهء فتح بسته بر منتار

دشمن بی زبانش ماعنی وار

نرساند به کام او آزار

که بر آرد زبر و بحر دممار

مرغ و باغی نمیکند تراسر

طرفه مرغیست تیرت ، ای خسرو

نکند جزدان عدو طعمه

صید نصرت گرفته در چنگال (۴)

باز مانده به سوی شست ملک ،

نست ماعنی و لیک صدمه شست

می ندانم که چیست ، این دانم

لاجرم یاد زمان زشتیست او

و گاهی نیزه غلی بر دست (۵) گرفته به گردش می آورد و آن الف صورت اصلی نهاد

را که از زعفرندانش شربت خوشگوار مخالف تلخ (۶) بود و از بیم سناش ماعنی در قفسر

دریا جوشن سیمین میپوشید ، به لعب سپاهگیری جلوه میداد و این نظام مناسب بنمود ،

نظم (۷)

چو سیما بگریزد از ناف مدار

ز بیمش دگر باره ناید به محشر

بی قصد پرواز بال از کبوتر (۹)

ببیند سوی آتش و باد عسرسر

(۸) زلف سنان تو نازاده دشمن

کسی کز سنان تو جان داد باشد

پلنگ از نهیب سناست بخواند

کسی گر ندیده به چستی سناست

و گاهی رستم صفت گرز گران سنگ بر دست (۱۰) بر آورد ، و از نهیب آن مانند دشمنان

را چون ژاک بر خاک میدان نبرد ریختن می آموخت .

۱- در اصل : نخل (در گنگ این بیت وجود ندارد) . ۲- قی : او . ۳- الف : نظم .

۴- نم و قی : چنگل . ۵- قی : بر سر دست . ۶- قی : تلخ کام . ۷- گهی : قطعه .

۸- قی : زلف . ۹- الف : پرواز : بال کبوتر . ۱۰- در اصل : بر سره قی : بر دست

شجاعت .

بیت:

چو آوردی به دست سلطنت گرز از آن در لرزه بودی کوه البرز
 و زمانی دست به تیغ آبدار جرار میبرد (۱) و آن آبرزه شعله کرد آر که وقت سر-
 افشانی (۲) از نهییش خون در تن شیر زبان به جوثر آید و غنگام جلوه گری سرسای
 مخالفان از هولت چو گانش چون گوشت در میدان نلتان شود و بر جرم آسمان رنگش کواکب
 جوهر چون حباب بر روی آب مینمود و گویا بر برگ زمردین سوسن قطرات شبنم ریخته و
 یا بر روی سبزه تر عقد گهر از هم پاشیده و
 نظم (۳):

گامی چو جوی آب بود و گه چو برگ بید

گامی شود زمرد و گامی زبان مار

ز نگار گون چو سبزه بود در مکان خوش

شنگرف گون چو لاله بود روزگارزار

آن تند خوبی که چون غمزه آبروی خوبان به یکدم عزار خون بر خاک ریزد (۴) و آن

نازیه طبعی که سرگاه مانند یوسف مصری از چاه نیام برآید و نقد حیات عالمی را به یک
 گوشه ریخود گیرد . بیت :

کس از بنگرد سوی او تیز تیز نگاهش فتد زیر پای ریز ریزه

بعد از فراغ آن خاطر انور را میل به سواری و شکار و رسیدن انداختن میشد و بر

اسب ماه سیر هلال نعل چون خورشید بر سبز خنک فلک سوار گردیده این بیت را به
 سم جلال (۵) میشوند :

بیت :

در بند نزار ترن سپهر پیاده رو نازد چو تو سوار به میدان روزگار

کمیش از سر سر پرده بر زمان گذشته پیشی میگرفت و در رجعت زمان آینه را در

میافت (۶)

۱- گ: میزد . ۲- در الف (به گونه غلط) : وقت انشاء در اصل و گ: چنین کلمه
 از خانه کتاب بازمانده و در مخ نیز وجود ندارد و بر اساس ت: چنین ثبت گردید (ل) .
 ۳- در اصل و ن: بیت و گ: قطعه . ۴- گ: خون نزار بیگناه ریزد . ۵- الف و ن: قبول .
 ۶- الف و ن: در میساخت .

(۱)
قطعه:

به نيکویی چو تندر و تبه فرخی چو همای
 به زنبیری چو کلنگ و به سرکشی چو عقاب
 رونده تر گه رفتن ز ماه برگردون
 چهنده تر گه جستن ز تیر در پرتاب
 د و چشم او چو د و گوهر عیان شده ز سدف
 د و گوش او چو د و خنجر برآمد از شراب
 باز تیز پرواز و فولاد چنگ چون مردان^(۲) روز جزا زره^(۳) کین پوشیده به سرینجه^(۴)
 دولت و بهله سادات میگرفت و از سر سو این ندا میشنید^(۵)
 بیت^(۴):

باز است دولت تو که پرواز میکند زیر پرش ملک چو به زیر فلك کلنگ^(۵)
 سبک طیری که چون جمله از پستی به بالا میرفت و در پرواز به آن صور طایر
 همراز میگشت^(۶)

قطعه^(۶):

چو باز تو گشاده کند پرو بال خویش
 خورشید را نهیب بود ماه را حذر
 فردا به زیر سایه طویی کند خرام
 غر صید را که باز تو گیرد به زیر پر
 و گاه شکار مقلب و منقار به خون کبک و تذرو می آلود و مرغان تیز پر را از اوچ نوا
 به نشیمن خاک فرود می آورد بیت:

تذروان به جنگار باز اندرون چکان از نوا بر زمین گشته خون^(۷)
 القمه ما زاده جهان را کمان فضایل و شرد در ترفن حاصل آمد و برین نوال بر
 مقرر جاه و جلال به بتساب کمالات میبود.

۱- الف بهم : نظام ه گک : بیت . ۲- گک : مردم . ۳- تی : زشره . ۴- الف : نظام .
 ۵- مترجمت در اینجا نیز همین کلمه را به فتح اول و دوم خوانده به معنی پادشاه
 ترجمه کرده است (ص ۱۳۵) . ۶- ن : بیت . ۷- گک : بر سخن ه ن : از نوا و زمین

نه گری جنگی کردن امارت پناه عهده الامرا محمود بی اثالی بی
بیات قراوقسابه و گشته او (قراوقسابه) به دست

بشارالیه

چون امارت پناهی لشکر خود را جمع کرده متوجه بیات غرا شد. نظم:

زبس جنبش لشکر بیکران	زمین گشت جنبانتر از آسمان
وزانبوه آن لشکر چپ و راست	زکوه و کمر بانگ فریاد خاست
سپاهی که شد قلب ازو ارجمند	که داند خود او را که چونست و چند
توان ریگهای بیابان شمرد	ولی فوج محمود نتوان شمرد
عمه یکدل ولیک دل پرز کین	بر ابرو زتندی برا تنگنده چین

این خبر را آن تیره بخت شنیده در قلعه بی که آن را لغمان گویند در آمده
متحصن شد. دلاوران تند خو و بهادران رزمجو بزرگ گرد آن فرود آمده راه آمده و شد
بر آن بدکرداران گرفتند. روز اول از درون قلعه بر آمده با جمعی از مفتیان آن
آرایی و عرکه پیمایی نمود و از طرفین به شعله تیغ آتشبار خرمن عمر بازاران سوخته
گشت (۳). آن روز لشکر عهده الامرا غلبه کرده بسیاری را از پشت زمین بر زمین انداختند و
شکست بر آنها افتاد. به بازار تردد نمود را به درون قلعه کشیدند. بیات غرا
عهد نموده بر آن ترار داد که بعد از یک ماه خون تیغ و کفن بر گردن آورده به عتیبه
بوسی حضرت خلافت مکانی بیروم. چون این پیمان در میان آمد آن صفر کارزار
دست از جنگ و پیکار باز داشته رجعت نمود.

چون مدت وعده منقضی شد امارت پناهی مکتوبی مشعر بر خیریت او فرستاد که
خاطر را من کن و جوه جمع داشته آید. کردارات مانیه (۴) او را از حضرت ظل سبحانی
استنقار مینمایم. آن تیره باطن به تانت قلعه خود مستظهر شده به وعده وفا نکرد
و راه دروازه را که بالای خندنی (۵) از چوب پل بسته بودند کشیده باز مخالفت آغاز
کرد. عهده الامرا بازاران را به تسخیر آن تحریص نمود و آن قلعه بیست گردون مثال که

۱- در اصل: ریگهای روان را شمرد (در این صورت غلطی آن آشکار است) ۲- گ: ۳-
بشنه بر آن بدکرداران گرفتند. ۳- البانی و گ: سوخته میگشت. ۴- گ: نامرئیه. ۵-
ن: آب خندنی.

اگر پیر خمیده پشت فلک غامت خود را راست کرده بر فراز کنگره اش نظر اندازد دستار
 (۱) عقده ز زمین خورشید از سرش بر زمین افتد . در آن روز بسیاری از جوانان به درجه
 شهادت رسیدند . بیات فرا دوباره سوگند خورد فرستاد که الآن مرا از صولت بهرام
 کین خوف و هراس در دل راه یافته ، چون برگشته بو قرارگاه بروند ، به ملازمت بیرسم .
 اتالین گفت : این نیز در پی عهد سابق اگر به پیمان خود عمل نساخت ، باز کار همین
 خواهند شد . این بگفت و رجعت نمود . آن بدبخت به سیریار بیک حاکم جوزگون که از
 قلاع بدخشانست ، محکمتر از آن قلعه نیست ، عهدستان شده خواست که آسیبی به
 نواحی امارت پناه رساند .

سیریار بیک مذکور جمعی از غرچه کوهستانی را به صوب قندز فرستاده تا به
 نواحی کشم تاخت فرمود . اتالین این واقعه را شنید ، از عزمت (۲) بر سربیات قرا عثمان
 گرفته متوجه آنها شد . جمعی را به قتل و اکثری را زنده فرود آورد . بقیه چون پشه
 که از صولت صرصر ناپدید شود ، راه فرار پیموده به صد تردد خود (۳) را به قلال جبال
 کشیدند . اتالین این جرات او را از تحریک بیات قرا دانسته نایزه قهرش بر افروخت
 و برینموال لغت نوبت بر سربیات قرا لشکر کشیده رفت (۴) . در نوبت هشتم سیریار بیک
 خود سوار شده لشکر شیاطین اثر را به قصد قندز گرفته متوجه شد . مجاهدان کارزار
 تردد نکرد و غازی بیک ولد او را با چندین سردار معتبر گرفته به حضور اتالین آوردند .
 عمدتاً الا برا او را در بند کشیده به یدرش نوشت که امروز یا فردا بیات قرا فرار نموده
 میروند و این نزاع میان ما و او میماند . همین معنی را نیز (۵) تأمل سازد . القصه عهد و
 پیمان نموده یکدیگر را در مقام ویرسیگ (۶) روی دیدند . عمدتاً الا برا کاردیکه نهانی
 در بوزه داشت ، از روی مزاج بر آورده به او نمود . او پیر شده بود ، در خود قنوت
 تلاش نمیدید . گریبان شده تضرع نمود . طریق مسلمانان و هروت بر آن داشت که
 سیرادات پناهی روی سفیدی او را منظور داشته (۷) متعزیر نشد و فرزند او را همراه

۱- گک و مرجم ۲- در اصل : از سر غیرت . ۳- در اصل : خود نما .
 ۴- در اصل : بی برد . ۵- تی و گک : نیک . ۶- در اصل : به گونه غیر دقیق
 سنگ و سنگ ثبت گردیده و بر اساس توضیحات ت و ویرسیگ یا ویرسیج نام
 محلی است در نواحی تالقان غطغن . ۷- گک : بوی سفیدی او منظور شده و فرزند او
 را همراه کرده . . .

کرده فرستاد.

و بعد از آن خاطر را از آن ممر جمع داشته در کورت هشتم بر سر بیات ترا لشکر برد. در این دفعه او را اجل نمود گریبانگیر شده دیوانه وار از درون قلعه برآید و میگفت: بیت (۱)

بینیم تا این شتابان سپهر برین داوری با که گردد به سپهر
ز باز بچه چرخ آیتی فرروز که فیروز گردد که برگشته روز
که بر گردد از رزگه سر بلند دل دوستان که گردد نبزند
دو سف سپاه دست از جان شسته با هم در افتادند و به تیرهای ستیز رخساره
نای گریز جان در جسم هم دیگر انداختند. قنبا را بهاد را بن ظفر پیشه غلبه کرده
او را در میان گرفتند (۲) او به زخمهای تیغ و سنان بر خاک افکند. سرش را از تن جدا
کردند. اتالیقی سر او را به بخارا فرستاده عرض داشت نمود و این بیت را نوشت:

بیت:

سریکه گردن از امرت کشید گرد و نش

به بارگاه تو اکنون کشان کشان آورد

مدت هفت سال متواتر لشکرهای عظیم با امرای عظام به دفع او رفته بودند و در هر دفعه شکست یافته برگشتند. چنین شخصی را گفته قبایل او را مستاعمل کرد و

بیت:

خدا این که بالا و پست آفرید زبردست هر دست دست آفرید

۱- در اصل و ... همین بطور آمده و اگر چه دقیق نیست. سوگند دوباره بیات ترا

و مطالب بعدی این باب در الف و ن وجود ندارد.

۲- در اصل: افکندند.

ذکر فرستادن اورنگ زیب ، پادشاه هندوستان ، زبردست خان
 را به رسم سفارت به خدمت ظال سبغانی سپرد -
 سبغانظلی بهادر خانی و لشکر به قاضی خراسان
 فرموده بی

به تاریخ اوایل سنه ۱۰۶۶ هـ ق. *) اورنگ زیب
 پادشاه از سواد الاعظم هندوستان زبردست خان را که یکی از ابرای نامدار او بود ،
 به اصناف تحف و عداایا و زنده پیلان کوه پیکر برن آسا ، زنده بانگ سحاب سیما ، باد -
 جنبش خاله آرام فرستاد . تا آنکه وی زحل پیل گردون را به زندیر کهکشان استوارگردا -
 نیده . کجایه غلان را بر سر او نهاد ، چنین پیلان از عالم بطون به عرشه ظاهر -
 نیاید . در وقت نجوم پشه فیل سپهر را میمانست (۱) که به خرطوم صبح کاذب پشه
 عیای نجوم را از خود دور میکرد و قطعه (۲) :

به لون ابرو به سیر سببا و دور فلك به شکل کوه و به حلم زمین و فعل زمان

بسان عوسی عمران به تهر کردن خصم عیان نمود ز خرطوم عمر یکی شعبان

یکی نهیب قیامت نماید از آواز یکی بفتاب جهنم نماید از دندان

به رسم سفارت به حضور لامع النور حضرت خاتان الاعظام ، خلاصه الملوك بین
 العرب و المنجم و سایه تالفت سبغانی ، آیت رحمت یزدانی ، خدیو زمین و زمان ،
 خداوند مکن و مکان ، و دیعه امن و امان ، وسیله آراش عالمیان ، ظل ظلیل ایزد
 مسمیان ، نایب نبین داد اربهار ، مظهر اتم پروردگار ، رحمت اعم آفریدگار ، بانی
 جهانیانی (۴) ، مشید توانین (۵) گیتی ستانی ، شهنشا و الامکان سید سبغانظلی -
 محض بهادر خان فرستاد ، اظهار دوستی و یکدلی (۶) نمود و جهاد رفقه بلاغته را
 وسیله اتقان گردانید و آن عالی حضرت ایلچی مذکور را به انواع الطاف و انتامات
 خسروانه سرافراز فرمود .

* مطابق ۱۶۸۵ میلادی . ۱- در اصل : بانست . ۲- نی : بیت . ۳- کبود و ریخته ،
 غ : ذریعه . ۴- در اصل : بانی جهانیانی . ۵- نی : قواعد . ۶- در اصل :
 یکدلی .

سواد نامه اورنگ زیب پادشاه *

" پس از سپاس داد آریبهمال که ملاک و مان از عطایای ذوالجلال اوست و ذرات کاینات پروردگار بی نیاس زلال بیزوا او^(۲) و درود نا محدود بر آن پیغمبر مسعود و محمود که عالمیان را در شب تاریک غوایت به یرتو^(۴) تدایت رببری نمود به سر منزل مقصود رسانید و مستعد کامیاب رحمت کامله شاطره خداوند خطابختر عطا یاش که دور باش کبریاشر زلزله در جان انس و جن انداخته گرد آیند و بر آن با کمال آن محرم سراپرده جلال و جمان و اصحاب امهالت^(۵) غیب آن شفیع حرام شیخ و شهاب در روز جزا و حساب و بر نسیر قمر تنویر آن بلند مرتبت عالی منقبت و رفعت و شوکت یناه و چشمت و ابهت دستگاه و شجاعت و شهامت^(۶) اکناه و خلاصه خاندان نجد و علا و نقاوه دودمان^(۷) غرور اعتلا و عظامر انوار نابداری و معیدر آثار بختیاری و نهضت گلشن سلطنت و جهانداری و دروچه^(۸) جویبار عظمت شهریاری و قطب فلك ایالت و مرکز دایره جلال و نیر ندره بسالت^(۹) و نگین خاتم دولت بخفی و مستور شماند که چون خبر تمکین آن نقاوه دودمان مجد و علا بر مسند خانی و سناوه حکمرانی به سامم جاه و جلال رسید و میخواستیم سفیری^(۱۰) با تهنیت نامه عاطفت شمامه بی بفرستیم اما بدین سبب که محمد صدیق خان از فرط نادانی و نفروز جوانی پیا از اندازه خود بیرون گذاشته و حقون را به عقوف نیدل ساختیم در آن سرزمین سالاه مسالاه طغیان و عصیان شده بود و راههای آن سمت از خس و خاشاک و آشوب ارباش بیابان پاک نبود و این معنی در عقد^(۱۱) تعیین و تاخیر افتاده در این امر توقف روی داد . الحال که

* پادشاه خندوستان . ۱- گ : د اور . ۲- این بخش جمله جز در گ وجود ندارد .
 ۳- ن و گ : نامحدود . (متن نامه در دو نسخه الف و خ وجود ندارد) . ۴- ن : نور .
 ۵- ن و گ : امهالت . ۶- گ : شهادت . ۷- ن و گ : خاندان . ۸- ن : در بحر
 دو نسخه اصل و گ (به گونه نادرست) : وجه . ۹- ن : در اصل : دره . بسالت
 (در گ از قلم کتاب باز مانده است) .

۱۰- در سر دو نسخه : سفیری . ۱۱- ن : عهده .

شیرازه^(۱) شر فرونشست و شجره^(۲) تا این طریق^(۳) آن حدود از تند باد تقدیر ازلی^(۴) در ریح شکست و خانزاده^(۵) شجاعت نشان زیر دست خان را که از مقتدران درگاه جهان پناه و از آداب عظمت و جاه بارگاه فلک دستگاه آگاهست و فرستادیم که مراسم تهنیت ضروری بر جعده بتکای نشانی و ارتقا بر مرآت^(۶) اریکه^(۷) اقبال و اسرانی را به تقدیرم رساند. از آنجا که اعلام بعضی سوانح جاه و جلال و وانصاف عظمت و اقبال مورث سعادت و بهجت آن حشمت پناه شوکت دستگاه خواهد بود^(۸) به شرح آن یرداخته می آید و خامه^(۹) عبرین شمامه جاده^(۱۰) اظهار آن بینماید^(۱۱).

در آن ولایت که به عزم گرفتن جزیه از رانا که عهد^(۱۲) ترین زمینداران هندوستان و سبیت نشان و از اعظام^(۱۳) برزبانان این فیض بنیانست و رایات جهانگشا والون^(۱۴) عالم آرا توجیه دار الخیر اجیر بود. محمد اکبر را سردار افواج قاهره که کافر مذکور را از هنر ظریف مرکز وارد در میان گرفته بودند و ساخته به استقبال آن بدتال^(۱۵) فرستاده بودیم و او بنا بر حدیث سن و عدم تجربه به فریب و فسون تلایفه^(۱۶) پی که به سزای^(۱۷) کربخار خویش رسیدند و دیدند آنچه دیدند و بازی نمودند پی به وادعی عاقبت بینشی^(۱۸) نبوده خود را به بنی منسوب ساخت و حالت ورتبت نمود را شناخت و بدین جهت از دستبرد جاعلان تیغ گزار و تیغ گزاران بهرام کرد در ولایت هندوستان در تنجیک^(۱۹) جای قرار و منزل استقرار نیافت و ناچار خود را به خلار^(۲۰) جبار سرزمین سینههای^(۲۱) پسر سیوای کافر^(۲۲) حربی که قلاع^(۲۳) بنیسه و حسین رفیعه و بیشه های پسر اشجار بشوار گذارد دارد و کشید.

- ۱- ن و گ: شیرازه . ۲- ن: شجره و گ: شجره . ۳- ن: طرف . ۴- ق و گ: ایزدی . ۵- ن: مراقی . ۶- در اصل: نمود . ۷- گ: بینماید . ۸- در برد و نسخه: اعازم . ۹- گ: بظال . ۱۰- اصل: سزاوار . ۱۱- در اصل: سنای و در گ: نام شخص . ۱۲- در اصل: ستوا و در گ: سسو (؟) (در متن سرد و نام براسامرت^(۲۴) گرفته شد و چون در روسی^(۲۵) حجاب^(۲۶) "ک" تبدیل به "گ" می شود . بنا بر این سینگه^(۲۷) به شکر سینههای نوشته آمد .)

و بعد از آن که رانای مذکور برادری جزیه ایستادگی داشت و آن را تنگ ناموس
اسلاب خریش میانگاشت و جزیه را بر وجه دلخواه برداخت . چون در این ولایت همیشه
عرایش استغفار^(۱) و انس بیجاپورته باج گزار فرمانبردار و دست گرفته غنایات دولت
فلك مدار است و از تعدی سینه های^(۲) مستطوره درگاه جهان پناه رسید و نظام رعایتنا و
برایای^(۳) سمت دکن سرروز پیشگاه عدل و داد ابد بنیاد میگردد و شکرگزاری فیض
مفتاح ابواب جهانداری و مناظم اسباب شهریاری - ملك الملک تعالی مدانه - به کف
کفایت و اقتدار با نهاده و گزارش حق موثبت و اخذ از همه حدود و شعور کاهیه
مطالب جمهور که حضرت رب العالمین به انامل جلالت و اختیار ما گذاشته و جز این
نیست که اطراف و انظار ممالک و سیم ساحه حدود اقصای و لایات فسیح المساحه را در
حوزه حمایت و حیطة حراست داشته از تعرض اشرار و سرتابان تلایفه بد کشتند از
مسون و مأمون گردانیم^(۴) . به زمت نمت گیتن ستان لازم گردید که موکب جهانگیر^(۵)
عالم نورد و سایه والا پایه چتر گردون سای خورشید آسا بر فضای ملک دکن^(۶) انداخته
به تمهید آسایش سکنه آن ساحت پرداخته عم بانی را به دست آورد و بعم کافر را از
میان بردارد .

در این ولایت باغی عالم^(۷) را بر خود تنگ دیده در بوته ضمیم به آتش ندامت گداخت
و قدر بقدر کافر را که به کار خود دربانده و قدرت و اقتدار حرکت المذبحی در او
نماید و شناخت عرایض استغفار^(۸) ذلالت و تقصیرات میفرستد و وسایل و شفقت
بر انگیزته التماس زمین بوس عنقه آسمان رتبه بارگاه خلافت جاوید طراز و ابد^(۹) دمساز
سینماید و در این یازده سال کافر و خیم^(۱۰) الحان چهکاه^(۱۱) ندید . اکثر ولایتش پایمان
براکب مواکب نصرت نظام اسلام گشته و غیر بخانه و منار که جای تردد سپاه و محمل

- ۱- گ : تاج . ۲- در اصل و گ : شبهای . ۳- گ : و رای . ۴- ت : گردانیدیم .
۵- ت : جهانگیر . ۶- در اصل : کهن و گ : دکهن . ۷- در اصل و ت : :
باغ عالم را ، گ : بانی را عالم بر خود تنگ دید . ۸- در اصل : استغفار . ۹- در
اصل : آید . ۱۰- در اصل : زخم الحان ، گ : حتم الحال . ۱۱- گ : جهانگیر .

رزمجویان شجاعت دستگاه نیست و حکم چاه و چغره، براه دارک و در خیطه، تصرف و تسخیر اولیای دولت نصرت قرین در آمد. آن خاسر حربی به خانه خرابی متقیان گشته به آرزو میخواست که دست از سر این بی سرو سامان برداشته آید. از آنجا که گذاشتن این خار خلق آزار در چمن برصه، دکن مصلحت نیست و عزیمت جهانگشایی بر آن تصمیم یافت که آن مقهور از بین و بن برکنده آید و در آن سر زمین بیژن از این نباید آرزوی او عبورت گیرد. انشاء الله و کار ما را که قریب الاختتام است و سر انجام شایسته داده و به فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی عنان تکاور جهان پیمای کشور گشای را به مسلوب مستقر سریر خلافت معطوف میفرمایم و به مقتضای مؤید ای و آمین متذکرانک فحدیث (۱) و ابراز آلابی والای (۲) ایزد متعال است (۳) و خاعه (۴) سپاسگزار نعم متعالی الهی به شنبیرج بدینی فتوحات تازه برسین ایجاز و اختصار (۵) تر زبان و طراوتبخش گلشن بیگان میگردد.

الحمد لله و الصنه که در این ایام میمنت انجام قرابت (۷) که متصل ولایت کاشغیر است و از کثرت کوه و گریوه (۸) تصور تسخیر آن خیابان مجاز و سر رشته آملان سلاطین و الا اقیان از اندیشه، انتزاع آن به انقطاع اتمام داشت و نصیب اولیای دولت ابد مدت گردید و قوم قلماتی که از مور و ملخ بیش و در مرتبه، تهور و بی باکی از شیرو پلنگ در پیش است و به تنبیه رسید و از بیم حساب (۹) خون آشام نهندگان دریای نبرد و پلنگان بیشه، ناورد بر در تن تواری (۱۰) کشیدند و نیز ولایت چاند (۱۱) که در سر زمین دکن به وسعت و فسحت مشهور و نرزیانان آن به وفور عدت و شوکت مغرور بودند و مفتوح گشت و زمیندار مستطور مقهور از صدمات (۱۳) صولت اصناف (۱۴) دولت کشور گیر

- ۱- قرآن کریم و سوره والنهی آیه ۱۱۴ • ۲- در اصل: ولایتی • ۳- این جمله اگر چه پیوند معنایی با متن ندارد و در سرد و نسخه چنین آمده و درت در ترجمه نیز به همین مفهوم است (ل) • ۴- گن: نامه • ۵- در اصل: نامتها • ۶- گن: اقتضای • ۷- درت در وجود ندارد • ۸- گن: دیگر بود • ۹- در اصل: حساب • ۱۰- در اصل: نوازی و گن: نوری • ۱۱- به نظر مترجمت در این نام نا آشناست و ممکن است توسط مؤلف یا کاتب اختصار یا تحریف شده باشد • ۱۲- گن: مستور • ۱۳- در اصل: صدمات • ۱۴- در اصل و غ: اصنافی و گن: نصفانی •

پس از تلاش و پرخاش بر خاگ، عدلت نشست^(۱) و وادی فرار را سر منزل نجات و فرار تصور نمود، غارگریز را اختیار کرد و از دست غازیان لشکر اسلام پیمانه^(۲) نخل نیمه و آن ساخت جهان مساحت به تصرف بند، نمای درگاه و الاجاه آرایش پذیرفت فاشکر لله شکر ا دایما کثیراً دایر اتوالیا یکافی النعمة واخذت حیداً طیباً مبارکاً متتالیا یوانی کریمه .
ظواهر است که پس از وصول سفیر مزبور وادای سرتاب رسالت به مزید مکث او، اجنبی نگشته، زود رخصت خوانند فرمود . توغین عدالت و انتهای به اوصاف حید، اسلامت عالمقام خجسته فرجام روزی باد ! ”

در آن ولا عرایض اعیان ولایت بلخ رسید که محمد جان اتالین در خراست ملک موافق آسایش خلق الله نمیرد ازد و حضرت خلافتکافی را لازم شد که سایه عافیت و رافت بر مفارق سکنه ام البلاد معطوف دارد . در وقت بهار که سلطان نامینه^(۳) لشکر سبزه را در عنان انداخته توجه دشت و شامون گردید^(۴) و از صدای کوس زعد و تفنگ زاله زلزله در زمین و زمان انداخت و آن عالی حضرت متوجه تجمه الاسلام بلخ شده به دولت و اقبال داخل گردید و ایچین بندوستان را رخصت مراجعت فرمود و محمد جان اتالین را از حکومت عزل کرد و خادم^(۵) بی اتالین را نصب نموده خود به دولت اقبال اید بنیاد رجعت به دارالخلافت بخارا ساخت .

* * * * *

۱- گک: پشت . ۲- در اسیر و فرمود، گک: نمود . ۳- گک: بارمنه . ۴- گک: شد .
۵- در اسیر و چارم بی، گک: چارم بی، هت، ر، چارم بی (ترجمه در بخش پیش
توضیحات اذعان میدارد که "چارم" نامیست ناما عومر و حد بر سیزند که سکن است
"چارم بی" باشد و آن هم از قصر چاومان که در زبان اوزبکی به معنی شهرت
یافتن و توانا برانگیختن است. ولی به نظر اینجانب "خادم بی" که در نسخه گک آمده،
اصح بنماید. ل)

ذکر مخالفت امرای انوشه خان و او را کور کردن و اوزبک سلطان
 ولد او را به خانی مسلم داشتند و به ماوراء النهر
 تاخت آوردند و او را به زهر هلاک کردند و خطبه
 به نام ناسی و القاب گرامی حضرت خلافتگانی
 خوانند *

در وقتی که حضرت ظل سبحانی به ولایت بلخ سایه بعدلت پیرایه معطوف داشته
 بود و انوشه خان شنید که خاندان اعظم بنا لشکر انجم حشم عازم ام البلاد بلخ گردیده و
 آن ظالم فرصت را غنیمت شمرده به نواحی بخارا تاخت آورد و اکثر قلاع و مواضع را به
 تاراج برد و بیدادی نمود که ظلم حجاج از خاطر عیا فراموش شد و این خبر به عرض^(۱)
 سایون رسید خوشیکه^(۲) بی اتالیقی و محمد جان حاجی و سیاه ظفر دستگاه را فرستاد
 که به دفع فساد او رفته تیغهای سیمایی^(۳) را از گون و خون معاندان سرخرو گردانند و
 شیوان بیشه و جماعت و نهنگان دریای حرب و مقاتلت چون یلنگان خشمگین روی
 کین به آن طایفه بلامین نهادند و خود به ذات اقدس به مستقر خلافت و جهانبانی عازم
 شد به طوف مشهد مطهر و مرقد معطر حضرت خواجه بهاوالحق قدس الله سره فایز^(۴)
 گردید و بعد از تقدیم زیارت به اولاد امجاد آن حضرت و سایر ساکنان عقبه فلك عزت
 بعد ایا و ندرات داد و از آنجا به شهر در آمده مانند خورشید انور بر فراز سریر گردون
 نظیر قرار گرفت و آن امرای نامدار شیرشکار که بریاء و بیت :
 به گرز آئین سای و به نیزه صخره شکن
 به تیر موی شکاف و به تیه فیل افکن^(۵)

نی : ۰۰۰ به نام ناسی و الامتالیی گرامی حضرت خلافتگانی سید سبحانقلی بهادر خان
 خواندن ۰ ۱- ن : به سمع ۰ ۲- در اصل : جوشیا بی و گ : خوشیکه بی و ت : ر :
 خشیکه بی ۰ ۳- الف : سیمایی و گ : سیمایی ۰ ۴- گ : فایض ۰ ۵- این بیت :
 در الف و ن وجود ندارد

بودند و در وقت نیمشب غلغله انداخته از اطراف و جوانب چون بلاهای ناگهان بر سر ایشان ریختند. آن فرقه^(۱) تیهکار سراسیمه وار از غایت اضطراب از خواب درآمده فی الحال کمر جلالت بسته پای در وادی ستیز نهادند و نظم^(۲):

از دو غرب کینه وران ریختند وز پی کین رخسار برانگیختند

تیغ زهرگوشه سرانداز شد تیر بچو بزرگان بتان باز شد

نیزه تد از ناز برافراختند مسجود الف جای به جان ساخته

شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت^(۳) زمان گرفت و پیکان آتشبار از سوز

دل مخالفان گونه لعل بدخشان پذیرفت. غایت نسیم قیروزی از مهیب عنایت و

بهرروزی وزید و صبح نصرت از افق کرامت دید. لشکر قیروزی اثر غلبه کرده اورگنجیان

را کشته و افکنده و خسته و بسته منقلب و مقهور کردند. آن بدکرداران از مقام حرب

و قتال و میدان جنگ وجدان روبه گریز نهاد. راه خوارزم را پیش گرفتند. آن بنارزان

چون قطره به دریا و مانند ذره به خورشید والا رسید به نوازشات یادشادانه و عنایات

خسروانه سرافراز و کامیاب شدند^(۴).

بعد از چند روز عرایض استعنائیه امرای اورگنج به درگاه همایون رسید که این

بی سببادت به دفعیات^(۵) به ملک ماوراءالنهر که فقر علما و صلحاست و تاخت^(۶) برد و اکثر

نامداران ما مردم به شامت^(۷) او پیمانۀ قتل نوشیدند و فقرای بینوا از ظلم او در شکنجه

محنت و عذاب مبتلا شدند. اکنون مقرر داشته ایم که این ظالم را دفع کرده خلائق را

از تعدی او خلاص گردانیم. حضرت ظل سبحانی برحمت نامه خدا به آن مردم فرستاده

به مواعید کلی مستظهر گردانید. بعد از چند روز خبر رسید که امرای اورگنج دیده

آن کوفته نظر را میل کشیده از زیور^(۸) بینایی عاری گردانیدند. صورت احوال آن که چون

۱- در اصل: فرقه. ۲- در اصل: غی و گم: بیت: الف: شوی. ۳- ت:

قوتی. ۴- در اصل: باشند. ۵- گم: بدقتان. ۶- الف و خ: تاخت و

گم: دست برد. ۷- در اصل و گم: نیست. ۸- الف: شامت. ۹- خ: شبانگه. ۸-

انوشه خان از دستگیر^(۱) مجامعدان تیغ گزار و تیغ گزاران بهرام کرد ار فراری شده و منزل ادبار پیموده ، دیگر بار لشکر شیاطین اثر را جمع کرده خواست که به جانب بخارا تاخت سازد ، اربابی که به دفع او متفق بودند ، چون بیک قلی اتالیتی و شرف^(۲) اتالیتی به او گفتند که طایفه قلمان و کفره ، اهل نغان بر ساحت مملکت خوارزم آمده اند ، نیز از آنکه یکی از فرزندان خود را به این بندهگان بدراء کرده بر سر آن کفار روانه نمایند و دفع آنها صورت پذیر نخواهد شد ، انوشه خان را چون بیمانه دولت پر شده و آفتاب

قبالش به زوال رسیده بود ، به فریب آنها گوش کرده اوزبک^(۳) سلطان ولد خود را داده رخصت فرمود ، ایشان سلطان بدکور را گرفته روز شنبه پنجم ماه صفر در شکارگاه به یگبار بر سر انوشه خان ریختند و او را دستگیر کرده غرد و جهانیش^(۴) را میل کشیدند و این رباعی مصداق احوال او نمود^(۵) ، رباعی :

یکچند شکوه دولتش پیل کشید

یکچند سپاه تا حد نیل کشید

پیمانه دولتش چو شد مالا مال

هم روشنی چشم خودش میل کشید

و این بیت نیز مناسب اقتاد^(۶) :

آنکه روشن بد جهان بینش به او

اوزبک سلطان را برسند خانی نشانیدند و ابواب نصایح را باز داشته گفتند که

آنچه به انوشه خان روی داد ، از افعال ذمیمه او بود ، زینهار بر جاده خیریت^(۷)

سلوک کرده ، از طریق ظلم بر کناریاش^(۱۰) و ترحم بر احوال زیر دستان نمایی و اخلاص

و اتفاق به خان خلافت مکان استوار داری که موجب برخورداری و عورت کمال و کامگاری

خواعد شد ، آن بی سعادت نصایح خردمندان را گوش نکرد^(۱۱) ، به آن مردم غصب

فرمود ، ایشان ترک وطن ساخته سر کدام به جانبی فرار نمودند ، بیک قلی اتالیتی به

خدمت حضرت ظل سبحانی آمده منظر و نظر عنایت گردید .

۱ - ن : دستبرد . ۲ - در اصل : سران بن : شیران ، گ : شراف . ۳ - الف : ازنک

سلطان ، ن : اورنگ زیب ، ت : ر : ایرنک سلطان . ۴ - گ : چشمش . ۵ - ن : مینمود .

۶ - ن : مینمود . ۷ - ن : بدو . ۸ - الف و ن : مفتوح . ۹ - ن : خیرات .

۱۰ - این جمله در اصل ، ن و گ و ت در وجود ندارد .

۱۱ - ن : ناکرده .

در آن ولا شهریار و الاشان به مقتضای وعده‌یی که بازبردست خان ایلچی
 عند وستان در تاخت رفته خراسان کرده بود و خوشبختی بین اتالیق یوز را با لشکر بهرام
 قهر و مریخ صولت بر سر آن طایفه و حاله و بلاغه^(۱) فرستاد. آن نبرد آزمایان غضنفر-
 کین روی توجه بدان صوب نهاد و قلعه و بالا برقاب را که از قلاع معتبر ایشانست و در
 حوزه و تسخیر آورد و جماعت رفته را بحدف تیر و علف شمشیر گردانیدند و اموال و فرزندان
 ایشان را در غید اسارت آوردند. اوزبک سلطان شنید که عساکر توران بر سر خراسان
 رفته اند و به گمانی که^(۲) بیش از شیران جنگی خیالی مانند است و جمعی از اوباش خوارزمی
 را گرفته روی توجه به جانب ماوراالنهر^(۳) نهاد و بی باکانه آمده نزدیک به دروازه و قراکول
 که از دروب بخارا است بیری^(۴) شهادت افراشت. حضرت ظل سبحانی در دفع آن متحیر
 شد و زیرا که جمیع لشکر را به تاخت خراسان فرستاده بود و در خاطر هیچکس نمیگذشت
 که از اوزبک خان چنین جنبشی به ظهور آید.

آن روز به اندیشه گذشت و در آن شب مولانای اعظم و جامع الفنایل فی العالم
 مستجمع علوم دینی و ستوصل فنون یقینی آخوند ملا محمد شریف^(۵) بخاری علیه الرحمه^(۶)
 چنان در خواب دیدند که جمعی حاضر شدند و منتظر بندگان شخصی رسیدند و به
 ناگاه آوازی برآمد که آن مردم به سوی آن دویدند و یکی را به حرمت تمام آوردند. مولانا
 پرسید که این شخص کیست؟ جواب دادند که این کسی است که الله تعالی دفع
 مخالفان را در عبده او گذاشته او را محمود نام است. مولانا از خواب در آمده و در
 حال متوجه دربار خلافت پناه شده رویای خود را سرور داشت^(۷). القصه آن روز
 به طلب آن یلنگ قلعه^(۸) بدخشان فرمان فرستاد^(۹).

- ۱- گن : باغیه . ۲- ن : به گمان اینکه . ۳- الف و ن : به جانب بخارا
 بی باکانه نهاد . ۴- الف : علم و گن : لوا . ۵- ن و گن : ت : ر : آخوند مولانا
 شریف . ۶- ن و گن : رحمه الله علیه . ۷- قصه و رویای مولانای مذکور
 در الف و ن : وجود ندارد . ۸- ن : قلعه .
 ۹- الف و ن : القصه بصلحت بر آن شد که آن یلنگ قلعه بدخشان را به مدد طلب
 نمایند .

در این حال اورگنجیان دست به بغارت گشوده بودند و تا چند روز که از آن صدفد خبری رسید، ضرورتاً بخاریان جنگ و تلاش میکردند. بعد از ده روز^(۱) عده الا را چون پیل بست با جمعی از لشکر زیر دست به شرف تقبیل عتبه قدسی نشان رسید و همانروز حکم انور به نفاذ^(۲) پیوست که لشکر نصرت اثر در جبدون آن امیر دلاور حاضر شوند. جارچیان عساکر اسلام پناه بناد می رسانیدند و در یازده روز^(۳) و شب چنسیندان بردان کارزار و نبرد آزمایان خنجر گزار به پشت گری آن عده روزگار جمع آمدند که محاسب خیال از اندیشه میزان و تپاس عاجز آید.

بیت:

به جنبش در آمد سپه فوج فوج

چو در تپای جوشان به غننگام فوج

سیاهی فزون از قیاس و گمان

شده تنگی از ایشان غضای جهان

دلیران گرد افکن صف شکن

عده شیر صولت^(۴) عده پیلتن

دل و جان پر از کین اورگنجیان

به کف گرز و شمشیر و تیر و کمان

نصرت و ظفر به صد دل عاشق پرچم اعلام آن بهادران بهرام انتقام گشت و ایام

ایام سخت لگام رام و فرمانبرد از آن بردان سعادت فرجام شد، نظم^(۵):

بر آراست رزمی که خورشید و ماه ندیده است سرگز چنان رزمگاه

گرونی که شریک به غننگام کار به بردی ز گردون بر آرد دمار

سر جمله بخود رزم آزمای تهنمتن به زور و فلاطون به رای

بعد از ترتیب عساکر جرار آن یگانه روزگار روی به دربار فلک منار آورد به فاتحه

فتح شرفایز شد و از دروازه تراکول برآید روی به سوی اعدا نهاد، نظم^(۶):

الف و خ: در آن حین ۰ ۲- در اصل: نفاذ ۰ ۳- که: شب و روز ۰ ۴- که: چمورت ۰

(بیتهای دوم و سوم در الف و خ وجود ندارد ۰) ۵- در اصل: ن و گ: بیت ۰ (در

الف و خ وجود ندارد ۰) ۶- در اصل: ن: بیت ۰

به تائید ایزد جو نرنده شیر در آمد پی قتل اعدا دلیر
 کفش، گشتی ابراست، شمشیر بری ز باران تهرش شدی خصم غری
 ز مردان خوارزم چندان بکشت که گشتی فلک تیر دارد به شست
 و از جانب دیگر، عبد الله داد خواه برادر شارالیه را غری تیرت در حرکت آمده
 نهنگ نامون نورد کوه پیکر را در لجه، نیجا تاخت، به تهر آنگه گشتی حیات مخالفان
 را در غرقاب فنا اندازد، این بیت بر زبان جاری کرده، خود را بر قلب لشکر خصم
 زد، و نظم (۳):

که من زنده و دشمن شه به جای که دامن که نپسندد این را تخدای
 روان شد به کرد ارشیر دلیر نهنگی به چنگ، از دلتایی به زیر
 بدینسان سوی فوج اورگنجیان همی تاخت مانند شیر زیان
 صف قوم خوارزمیان بردرید کسی از یلان خوشتن را ندید.
 سپاه توران و یلان و بدخشان همه به پردلی ایشان (۴) مستظهر گشته خود را به
 مخالفان زدند و مجموع عساکر نصرت مآثر (۵) جلوه ریز (۶) بر دشمنان (۷) تاختند و نیران (۸)
 محاربه و قتال به نوعی اشتهال یافت که داستان هفت خوان رستم و اسفندیار را اعتباری
 نماید. نظم (۹):

بکشتند چندان ز خوارزمیان که گل شد همه خاک از خون شان
 پراز کشته شد عرصه، ز زمگاه جهان گشت بر چشم بزدم سیاه
 چنان تیز شد آتش کارزار که میخواست گردون به جان زینهار
 غریو کور که بدرید گروش به پا اندر افتاد سرما ز دوش
 ز بانگ سپه گوشها خیره شد ز گرد ستوران نظر تیره شد

- ۱- از غریو کور که و کوس. ۲- نی: بیت. ۳- در اصل و نی: بیت. ۴- نی:
 آن. ۵- در اصل: اثر. ۶- گ: جلوه ریز کرده، نی: جلوریز. ۷- نی:
 به جانب دشمنان. ۸- در اصل و گ: الف: بر آن، خ: در آن.
 ۹- در اصل و نی: بیت.

تو گفתי که دریا به جوش آمده است نهنگ بلاد در خروش آمده است
 زبس کشته افتاد در دشت کین زمین پشته شد تا به چرخ برین
 زبس خون که از کشته گان شد روان جهان گشت دریا کران تا کران
 گروهی بدادند سرد رستی سز گروهی نهادند رو در گریز

آن روز ابر بلا بر سر مخالفان باران مرگ میریخت و دست قضا به غریب فلك بر فرق
 عدو وان خاک بدلت می ریخت و چون نسیم فتح و ظفر از مهپ تا عید ملک اکبر بر پرچم
 رأیت سعادت پیکر وزید ، اتالیقی نامدار به فیروزی و نصرت دویمین و سار از آنجا
 برگشته ، به خدمت کیمیا خاصیت حضرت ظل سبحانی ^(۱) رسید . حکم عالی شرف صد و
 یافت که همکار دشمن شکار متعاقب گریختگان توجه نمایند ^(۲) . آن روز آفتاب در ششم
 و رجه اسد بود و گرمی هوا به حدی بود که ، بیت ^(۳) :

صدف را در زمین بحر ز خسار گهر در سینه همچون دانه نار
 مینمود ، بهانه را در آن مرحله اسف میراندند ^(۴) و اکثری را در اثنای راه از کثرت
 عقوبت و تشنگی مرده یافتند ، فرد :

هر که که ز آب تیغ گردان جان برد در حسرت آب جان شیرین بسپرد
 آن مجانند ان به فتح و فیروزی با غنایم بسیار برگشته به آستان بلایک پاسبان
 آمدند . بیت ^(۵) :

اینست کمار کامگاری مردانگی و سپاهداری

بعضی از امرا ، همچون اوزتیموری پروانه چی قطفان و غیره که سرداران قبایل
 بودند ، به واسطه دل باندگی که از ذات همایون داشتند ، هر کدام به طرفی ^(۶)
 رفته و یاغی شده بودند ، اتالیقی خود رفته ایشان را تیغ و کفن برگردان انداخته به
 درگاه جهان پناه آورد و جرایم آنها را استغفار نمود . برخی را که شرارت ایشان

- ۱- در اصل : ظل سبحانی پروردگار ه تی : ظل پروردگار . ۲- در اصل : نمود .
 ۳- تی : فرد . ۴- در اصل وگ : در آن مرحله میراندند . ۵- الفوق و خ :
 ۶- در اصل : به طریق .

زیاده بود، به نیت سیاست از نسف گذرانید. آن حضرت چندان بکارم و اشفاق در باره آن یگانه آغان به شاهپور آورد که از حد و قیاس افزون نمود (۱).
مقارن این جا خبر رسید که چون اوزبک سلطان (۲) شکست یافته رفت و باز به امرای خود مخفی شده و آن مردم با محرمیان او سرراز شده زهر در طعام او انداختند و شیرینی حیانتش را به تلخی بیات بدل ساختند و نیز عرایض مردم اورگنج رسید که خطبه و سکه را به نام نابی و القاب گرامی خوانده ایم و یکی از بندگان را به حکومت این ملک بفرستند. حضرت ظل سبحانی شاه نیاز بیک ایشیک آقا باشی قبطغیان را به حکومت خوارزم (۳) فرستاد.

(۴) در گرفت خداد م بی اتالیقی و بار دیگر آمدن حضرت خلافت کمانسی
به قبه الاسلام بلخ و عمدت الامرا محمود بی را به حکومت
آن ولایت گذاشتن.

(۵) در تاریخ سنه ۷۹۰ و تسعین و الف (۱۰۹۶ هجری) خاد م بی اتالیق نندای
کل من علیها فان (۶) را به سنه رضا شنیده عزیمت دارالبقا نمود. خان عالیشان بنا بر
انتظام احوان سکنه بلخ لازم نمود که بار دیگر سایه عدالت پیرایه بر مغارت ساکنان
آنجا مستطوب دارند.

روز نهم شهر شوآن المعظم سنه ۷۹۰ بد نور عازم ام البلاد گردید. مردم آن دیار از
سغار و کبار شکرانه مقدمش (۷) را به این ترانه میسرودند:
بحمد الله که بازم خسرو گیتی ستان آمد. چو موسی گوسفندان رعیت را شبان آمد.

- ۱- گ: بود. ۲- الف، خ، و، ی، و، گ: اوزبک خان، ت، ر: ایرتک خان. ۳- ق: سلطنت خوارزم. ۴- در اصل: جازم، خ، و، ی، و، ت، ر: چاوم. ۵- مطابق ۱۶۸۷/۸۸ میلادی. ۶- قرآن کریم، سوره الرحمن آیه ۲۶. ۷- در اصل: شکر مقدس را.

و همان روز که سریر مملکت بلخ به ذات نمایون طراز یافت، حکومت و ایالت کل قلمرو بلخ و بدخشان را به عمده الامرا محمودی اتالین مقرر نموده نامه ناهی بنه طلب او فرستاد، بیت:

که ای قطره خود را به دریا رسان چون دره بنه خورشید والا رسان (۱)
 به ارالیه خود را به شرب بساط (۱) بوسی معلی رسانید، امر عالی شد که پروانه منصب اتالینی را با هم حکومت و ایالت ولایات مذکوره به او رسانند، آن روز جشنی آراسته گردید و بزهی پیراسته شد چون پرتاووس و محفل کیکاووس که تا فلک دوار از ثابت و سیار همگی چشم شده، مانند آن در عییم قرنی ندیده، و بعد از آن عنان مواکب جهانگسای را به سربداران الخلافه بخارا معطوف گردانید.

در گذر آمدن مصطفی چاوش، ایلچی سلطان احمد قیصر روم به

خدمت ظل سبحانی به ولایت د ارال الخلافه بخارا

در تاریخ سنه ۱۱۰۲ الف و مائه و الف (۱۱۰۲ م. م. م. م.) (۲) سلطان احمد قیصر روم مصطفی چاوش نام، یکی از معتمدان خود را با تحفه (۳) و هدایا از اسپان عربی و انواع جواهر نفیسه و قماشهای ملون و آنچه لایق سلاطین کبار تواند بود، به رسم سفارت ارسال نمود. قریب این حال از ولایت قریم که نایب مملکت ختای است، ایلچی رسید، ششبر آن که طوایف مسلمین و مشرکین در یک مقام (۴) سکونت داده اند، بنا بر تحسب دین بهان این دو گروه منازعت شده و اهل اسلام به رغم ایشان خطبه بنام تاسی حضرت ظل سبحانی خوانده اند و نیز ایلچی محمد امین خان کاشغری به عیببوسی رسید و معروفی داشت که نایفه کفره قرغز در این ملاک (۵) استیلا نموده اند.

۱- در اصل: بساط معنی ۲- مطابق ۱۶۹۱ میلادی ۳- در اصل تحفه

۴- ق: در این مقام

۵- خ: مملکت

محمد امین خان خطبه و سکه را به نام^(۱) عمایون ساخته التماس کمک و مدد نمود . در یازده روز ایلچیان مذکور به شرف تبیل عقبه قدسی نشان رسیدند و نامه‌های خود را از نظر انور گد رانیدند و هر کدام فراخور احوال خود رعایتها یافتند . از زمان خروج محمد شیخان خان در نیمه عهد^(۲) و زمان نشده که از شهر استانبول که تختگاه روم است و قریب که تابع ختای است ، به سلاطین باوراء ایلچی آمده باشد . این از کمال دولت و اقبال و نهایت عظمت و اجلال آن خان والا مکان بود .

سواد نامه^۳ ترکی سلطان احمد فیصل روم *

بسم الله الرحمن الرحيم

سلطنت و کامگار لیاك، مسندی نینگ وارشى ، امن و امانلىق بساطى نینگ باغى و بالرالدين احسانا توفىقاتىگه بوقتى^(۳) ، و رقعنا مكانا عليا^(۴) تايد اتىگه بوعيد^(۵) ، المنقصر من النصر الملك المستعان ، معزالله سبحانقر خان لازالت دايات دولت منصورقا واعداء سلطنته مخدوله و مقهوره گه نهايتسىز دعواتى كيم ازلى سجت و اتحاد لوازمىگه ، بفرورون و غايتسىز تحياتى كيم لم يزلنى موافقت و و داد براسمىگه مشحون بولنه ي !

تحف و مهدى قىلب تعمير مسيرغير خورشيد تاثير اول كيم كتاب مشكين نقاب واجب التعظيم و خطاب مستطاب لازم التكرم اعنى مكتب برغوب سجت اسلوب كيم بوجوارده ارسال قىلب ايرد ينگيز ، احسن اوقات و اين ساعات ده بيتى ؛ ائى التى الى كتاب كرم نويدى بيله ، غسوف ياتى الله بقوم يجههم و يحوونه^(۷) منسوتى غيب پرد ، سيدين مطالبه^۶ شريفميزنه بيتيشيب بلاغت مشحون غمونهدين سدىق نيست و

- ۱- نام نامى . ۲- در اصل : عهدى . * متن نامه در نسخ الف و خ وجود ندارد .
- ۳- بك : موافق . ۴- قرآن كرم ، سوره مريم ، آيه ۵۷ . ۵- بوعيد . ۶- قرآن كرم ، سوره النحل آيه ۲۶ . ۷- قرآن كرم ، سوره المائد ، آيه ۵۴ . (* لمين كلمه در اصل وگه از قلم كاتب باز مانده است .)

خلوص عقیدت بیده ذات بابرکاتینگز نینگ صحت و سلامتلیغینی معلوم قیلیب، انده کی واقعات و کیفیات مشروحاً خاطر کیمیا اثریمیز گه روشن بولوب، اتحاد قه (۱) از دینان سببی بولدی.

رائی انور و نسیر فیض گستر ینگیز گه بصور بولسون کیم آیای بزرگوار مغفرت آثار و اجداد عالی تبار جنت قراریمیز عهده بین بیری بو فرخنده نشان زمانقه چه حضوره عزت (۲) عالی درجات طریقینی شمار ایتیب، به تخصیص کفار (۳) فرنگ و رفیه قزلباش او یاش نینگ وجود لرینی بیر یوزدین پالک ایتما کتی افضل بیادات و اهم مهنات دینن سیلوریمیز. فاما الامور برعونه با وقتها سینچ، بو طریقت بعضی موانع جهتیدین سور چاققنه چه تعویق تاپقان.

سببی اولد ورکیم اول فرنگ کفار لری نینگ دفعینی قیلیب، اندین سونگ اطمینان خاطر و جمعیت باطن و ظاهریله قزلباش بد معاش نینگ اوستیگه متوجه بولسنان، اولی و انسب بولغدی، دیب مذکور بولغان کفار لر نینگ دفعینه متوجه بولدی و ان اگوجه طاون گروه انبوه نینگ دفعینی قیلماش احتمال محال کورونور ایزدی، نیجه کرت محاربه و صفاتله واقع بولوب حضرت الله تعالی نینگ لطف و کریمدین آخر الامر فتح و ظفر معسکر فیروزی اثریمیز گه ایسر اولوب، اکثر بیکلر (۴) و سردار لری گرفتار بولوب (۵)، قالدانلری عر طرفنه تفرقه تاپیب، اول گروه انبوه دین بون یارک، دیار قالمه دی، و اندین سونگ خانلری، فرنگ قهرمانلری فاسد خیال (۶) قیلیب، قلین چری، بی نیب، محروسه عمالکدین (۷) اوزجان (۸) ولایتی دین کیلیب مسلمانلر نینگ اموال و اشیا سینی تالان ایلپ تحریمات قیلغان اوچون اولر نینگ اوستیگه آند نیب، عساکر فیروزی مائریمز متوجه بولدیله. اول کافر لر تقی سپاه انجم اشتهابیمیز مقابله سید، تاب کیلتوره آلهی اسرا سان و گریزان تاپیب و قاچیب اوز دیار لر گه باریب، اعتبار لیک کیشیلرینی بیباریب، عهد و شرط قیلیب، بنده لیک طریقینی اختیار ایتیب، مخالفتنی بر طرفی قیلدیله. اندین

۱- ن وگ: اتحاد قه. ۲- ن: عساکر. ۳- در اصل: کافر. ۴- ن: سرمنگلری،

۵- در اصل این جمله از غلم باز مانده است. ۶- ن: اولوب. ۷- در اصل: قیلان.

۸- ن وگ: سالکدین. ۹- ن: اوزجان. ۱۰- ن: اوزجان (به فتح اول).

سونئك حلقه ۴ عبودیت قولاقلریگه سالیب ۵ انقیاد وادیسىگه قدام (۱) قویوب چون اخلاص
ظالم قیلدیلر ۶ تقی اوزگه گروه فرنگی حیوان سیرت کوب اوباشلری نواحی ممالک
محروسه روم ده کیلیب بوفور چریککه دنرور بولدیلر ۷ بعضی قل لریمیزی اولرنیننگه
مقابله سیده ایلنار بیباریب عساکر نصرت مآثریمیز بیتگونچه تحیینات نوکر لری کیم
اوجا نیده ساکن ایدیلر ۸ چیقیب محاربه و مقاتله وانم بولوب اولرنی یاسیب اکثر
باشلین (۲) خلیننی توتوب ۹ توشوروب ۱۰ توغ و نقاره بولغان یراتی نولنه توشوب ۱۱
اولوقلری بیرنچه کیشی بیلن یریشان اجوال قاجیب اوز یوزتیگه (۳) بار دیلر و بوقبول
لریمیز اون سپاه بیک بقی بولوب کافر لرنی سوروب نامن و مکانلرینه یورون دیگندیک
او روشوب ۱۲ قالغانلرنی قیریب و نمرسه لرنی آلیب بیر - بیرکیشی یلغوز قورون باشلرنی
قوتقه ریب ۱۳ چیتیلر و کریدین کوب حصون و قلا ۱۴ کیم بیرکلیککه (۴) عالمده مشهور د و بولمال
و ن خایری بوفور ایردی ۱۵ هتینگری تعالی نینگ عنایت و کریدین آسانلیک بیلک مسخر
و بیسر بولانی ۱۶ الحمد لله علی تکاثر الاعم و نعماته بوطرفلده کی (۵) کفار جانیدین (۶)
انور خیاطریمیزگه اطینان تلم حاصل بولوب ۱۷ کوندین کونگه (۷) دولت و نصرت
سنه سیز (۸) بیسر بولنو سیدور ۱۸

بوعطیده ۱۹ عظم شکرانه سینه سمواره غزاو (۹) جهادنی اوزیمیزگه خالصاً لله تعالی
واجب و لازم بیلیب ۲۰ لایفه ۲۱ نمانقن لپاش دفعن اوچون قیام و اقدام قیلوردین اوزگه
شیم سر و بجل گه توقف و مانع بولورایشیمیز قالمه دی ۲۲ عن تریب غزات عالی درجات
نیبتی اوچون بولغان سپاه جرار و جیوش نصرت آثار یمیزی بیورور یز و انشیب
العدلیا عزشانه تکر و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گه توشول (۱۰) قیلیب ۲۳
او لایفه نینگ قلع و تمعیف توجه قیلور میز و اول سرحد گه یقین بیتگنده ۲۴ سیزگه تقی

- ۱- کیم ۲- دوم ۳- در اصل : بیبرگه ۴- قی و کیم ۵-
بیرکلیگی ۶- قی : بوطرفلده کی ۷- در اصل : جانیدین ۸- در اصل :
کریدین کویگه ۹- قی : آسان ۱۰- در اصل : عز و جهادنی ۱۱-
که عز و جهادنی ۱۲- در اصل : توشول ۱۳- در اصل : توشول ۱۴- در اصل : توشول ۱۵- در اصل : توشول ۱۶- در اصل : توشول ۱۷- در اصل : توشول ۱۸- در اصل : توشول ۱۹- در اصل : توشول ۲۰- در اصل : توشول ۲۱- در اصل : توشول ۲۲- در اصل : توشول ۲۳- در اصل : توشول ۲۴- در اصل : توشول

کتابت بیارورمیز • چون سیز ماوراءالنهر پادشاهی سیز ، اول دیارنی دارالفخر دیب
 ندیدین علما و ملحا و مشایخ کبار نیتنگ مقامی بوله کیلیتوره سیزگه عم واجب و لازم
 کورونورکیم دین قیلیچی نی چاپیب ، شریعت نبوی و ملت مصطفوی رواجیغه اهتمام
 تمام و سعی مالا کلام قیلغه یسیز • اول دیارده اوزیک چیریکینی بووروب بو عساکر
 منصور بیله بر چه سن بیرتن و بیرکونگول بولوب ، اورته دین بو خلاف دین لرنی کوته ریب
 عمران چمنینی خس و خاشاکدین اریسونلر ، اوزگه مدعا بیز یون ایردی (۱) ، بو ثوابغه (۲) تقی
 سیز مشرف بولغه یسیزدیب نامه بیتیلدی ، والسلام •

* * * * *

* * * * *

* * * * *

* * * * *

* * * * *

ذکر مخالفت میرابیک و حاکم جوزگون و کانات^(۱) بدخشان را مکتوب شدن
و محمود بی اتالیقی بر سر او رفتن و تنبیه دادن^(۲)

چون مدت یکسال از حکومت و ایالت محمود بی گذشت و جمهور ساکنان ولایت بلخ در
مهاد^(۳) امن و فراغت بودند و امنیت و ارزانی چنان شده بود که خروار گندم به چهل تنگه
رسید و وفور نعمتهای الوان به نویی شد که مردم را پروای خرید و فروخت آن نبود و جمیع
باغات و ارتفاعات را میدول داشته بودند. در آن ولا بنده گانی که جهت تسلط کانات بدخشان
رفته بودند و تهیی دست آمده مخالفت میرابیک را معلوم کردند^(۴) عمده الامرا مکتوبی مشعر
به نصایح نوشته و او را از آن انفعال ناشایسته منع فرمود. او اعتماد بر حصانت قلعه خود
ساخته بیشتر در بغی و خلاف اقدام نمود. محمود بی در خشم شده به جمعیت لشکر امیر
ساخت^(۵). در اندک زمانی چندان از مبارزان مرد افکن و بهادران صف شکن فراهم آمدند^(۶) که
محاسب خیال از عمده شمار آن ناصر آید. به تاریخ ثلاثه و مائه و الف (۱۱۰۳ هـ - ق^(۷)) بیری
شهامت افراشته عازم گردید. بیت:

ز گردان جنگ آوران بی شمار برفتند جوینده کارزار

چون از دریای کوچک^(۸) عبور نمودند و میرابیک جمعی را به جنگ فرستاد و آن بیخردان به
اندیشه ناصواب در تقابل آمد و کوس جنگ را به نوازش^(۹) آوردند و نظم:

یاستاد دشمن که کوشد دلیر چو آهنگ رویه بانره شیر
به جایی که شیران برآند جنگ چه یارای رویه که استد به جنگ

- ۱- در اصل: کلانان و گک: مکانات و ۲- گک: بر سر او شتاب نمود و رفتن. (این قسمت نیز در
الف و خ وجود ندارد. ۳- در اصل: جهاد و گک: مهد. ۴- در این قسمت اصل نسخه
جملات بین ارتباط ذیل وجود دارد: "..... معلوم کرد و روان شوید و پیش ایشان پلور خورید و
خدا در همین بنا پلور ساند و تاکی در نزد ایشان پلور خوریم". ۵- بی: امر فرمود و گک: به جهت
جمعیت لشکر امر ساخت. ۶- گک: فراهم آوردند. ۷- مطابق ۱۶۹۱/۹۲ میلادی.
- ۸- در اصل: کوچک.
- ۹- بی و گک: در نوازش.

تاریخ مقیم خانسی

و حرکت المذبحی نمود و عاقبت کست برایشان افتاد . پراگنده و پیریشان گشته روی سبزیمت به جانب نلسه نهادند . جوانان جنگجوی از عقب گریخته گان توجه نموده اکثری را به تیغ تیز و خنجر ستیز سر از تن برداشتند و فرد :

سرکینه جوی از تن بد نهاد به خنجر بریدند و گشتند شاد

بقیه السیف به هزار ترد پیاده فرار نمودند . القصه تا ده روز به تلعه داری اهتمام مینمودند (۱) . دانستند که به آن ظفر جنگ ستیز از محالات است . روز دشم جمععی از سادات و درویشان و اهل صلاح و موفیدان را با مصحفی که قسم یاد کرده بود فرستاده استغفار جرایم خود نمود و امرا نیز صلاح شدند . عمدت الامرا عذر او را پذیرفته دو ساله حاصلن کانات را از او طلبید و طوعاً و رقیباً فرستاده باز به تمام نمود تراریافت .

عقب

لاگرمخالفات امرای تورمه به اتالیقی ملاگور و همه عالم بهمارا شدند و اتالیقی از راه برگشته آمدن و مصالح خواهجه را به سلطنت گزیسدن (۲)

چون روز به روز عزت و اقبال محمود بی اتالیقی در ترقی شد و ساعت به ساعت عتایست حضرت خلافتکمانی ترین او گردید و جمععی از حاسدان در فکر نقصان کار او شدند و به رسم قطاع بطریق بعضی محال را غارت کردند و منزل و مقام اعیان ملک را تاراج نمود و خونها ریختند و هر روز تظالم و سیدادی به گوش او میرسید . در چون اهتمام مینمود و زیاده تسر میکوشیدند . لا علاج به پایه سریر خلافت تعمیر عرشه داشت نمود که این مردم به واسطه بغض و حسد در شکست احوال من متوجه اند و اگر به حسابطه این مردم کوشم و بسا فتنهها به ظهور می آید و اگر انماض (۳) نمایم و ساکنان این ملک در رنج و محنت میشوند . التماس آنکه شپزای و جنان سجد مقیم سلطان را فرستند تا بوجوب نظام مملکت گردن . خان عالیشان رحمت تمرد به او نوشت که هنوز فرزند ارجمند با شرد سال است و ما او را به جای فرزند خود گفت اشته ایم و زینهار در تأدیب و تنبیه نفسیان به خاطر جمععی قیام نماید . دوباره معروض داشت که آنچه آن حضرت فرموده اند و عین بند نوازیست و لیکن به این طایفه

۱- این جمله در اصل از قلم کتاب باز مانده است . ۲- این عنوان در اصل به گونه برجسته نیامده است . ۳- در اصل ونگ : انماض .

بی آنکه توره باشد و مقاومت نمیتوان کرد . القه نوشته ما به تکرار انجامید . در این حال
 برای قورمه به محمود بی اتفاق شده توره طلبیدند و یک هفته از شهر برآمده به منزل نمازگاه
 نشستند و کسان به بخارا فرستادند . چون جواب دیر کشید و همه عازم بخارا شدند و مردم
 قورمه اندیشه های باطل نمودند و چنانچه شهرت یافت و اتالیق به راه دولت آباد
 و آنجا به راه متعارف عزیمت نمودند و وعده عمرانی بر لب جیحون مقرر شده بود . چون
 يك منزل رفتند و اتالیق گشته به شهر درآمد .

* * * * *

ذکر خروج صالح خواجه به ولایت بلخ و آمدن سید سبغانقلی عثمان با سپاه توران و محاصره کردن و بی‌نیل مقصود بازگشتن

چون عمده الامراء داخل قلعه شد و همانروز به اتفاق اکابر ولایت صالح خواجه ولد حقایق آگاه خواجه عبد الوالی پارسا المشهور بن پادشاه خواجه را که از اولاد حضرت خلیفه اول صاحب رسول الله فی النار امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه بود و از مخدیره زمان شمسیه بانو خانم بنت ندمحمد خان متولد شده بود و بر رغب عثمان مردم بر سریر فرمانداری نشانیده و بند و بست^(۱) امور مملکت را به تقدیم رسانیده مقارن این حال امرای قورمه بسه شرق بساط بوسی^(۲) خلافتکائی رسیدند و از محمود بی شکایتها کردند حضرت اعلیٰ به او نوشت که ما را از بدایت تا به حال به جز مرحمت و مهربانی به او نبود و خود میدانند که ام الیلاد عالم در این بدت مقر سلاطین کامگار آمده و چنین بلکی را به او مسلم داشتیم و او را فرزند خطاب دادیم سبب چه بود که در تقابل این نیکمهای من از او چنین فعلی به ظهور آمد او در جواب معروض داشت که این کردار نه از جهت نسیان حقوق نمکخواره گی است به دفعات عرض نمودم که مردم قورمه در مقام^(۳) عدوت شده همه کردارشان ضد افعال منست بی آنکه به سلطنت این ملک یکی از شاهزادهگان را فرستند^(۴) و حراست آن صورت پذیرد همیشه^(۵) به عرایض این بنده هیچ جواب نفرمودند حالا نیز درگاه شاهزاده را روانه نمایند و خواجه را از سلطنت عزل نمود به نهندستان میفرستم

لقمه امرای قورمه شکوه هلا کردند و نهندستان را از محمود بی اتالیقی متغیر کردند و نامه عبا به مردم بدخشی در باب عدوت او نوشته بحراک آن مردم شدند طایفه کوهستانی مدد^(۶) یافته به ولایت غندز که یورت عمده الامرا بود و فتنه و شورش انداختند این خبر را شنید یارمحمد بی سینگ^(۷) را از میمنه طلبیده اتالیقی خود را به او تفویض نمود و در بی ترکمان را دیوان بیگی ساخت و ضوابط مملکت را به آن دو کس سپرده خود به طرف بدخشان رفت

۱- ب راصل : بند از بند و بست . ۲- ق : بساط بوسی . ۳- ن : همه در عدوت شده .
 ۴- ب راصل : روانه نمایند . ۵- گ : نیست . ۶- ق : بدت . ۷- در اصل : یارمحمد
 بی ترکمان را دیوان بیگی ساخت .

چون به عوف خلافت‌مکانی رسید که محمود بی مشغول مهم بدخشان آمد و آمدن او دور است (۱) بعد از شش ماه جمیع لشکرها و اسلحه‌ها را گرفته با دوست هزار سوار از آموه گذشته آمد و به جمیع گذرگاه‌ها و دره‌ها با توپ‌های مختلف گذاشت که محمود بی نتواند آمد. صالح خواجه نیز قاضی نزد او فرستاد و مضمون مکتوب آنکه بن خواجه زاده می بودم به شادسار آباهی خود در مسجد درویشی ساکن و مرا سرگز داعیه این کار نبود. چون مردانگی او را دانستم و قدم در این وادی خطرناک نهادم. حالا چنین مهلکه پیش آمده و ناموس من بر او افتاده و کاری سازد که خود را به زودی رساند و الا وعده دیدار به قیامت خواهد بود (۲). چون مکتوب بد مطالبه او رسید و بی شائیه تا اخیر با افتاد کس از ملازمان خود بی‌سوک ساخته (۳) عازم گردید و بعد از سه روز داخل بلخ شد. در آن وقت مردم شهر در اندیشه بودند که به صاحب قدیمی خود دروازه‌ها را گشایند و نیز تا عمل میکردند که مردم قزاق و قراقلیان و طوایف بیگانه همراه آمده اند و بیاد اجداد از داخل شدن به وضع و شریف این مملکت (۴) ضرر کلی رسانند. از آمدن اتالین شادمان و قوی دل شدند و این مصلحت را با او در میان نهادند. اتالین گفت: این معنی خوب به خاطر شمایان رسیده و مرا نیز این اندیشه در سمیراست و تا جان در بدن دارید و در محافظت قلعه سعی نمایید. البته بیست و یک روز اهتمام قلعه نمودند و در این اثنا جنگ خوب واقع شد و گسائیکه زنده به دست بخاریان افتادند و همه را به قتل رسانیدند و برپیر و جوان ترخم کردند. این صورت بیشتر موجب شرم مردم شد. عده الامرا فرمود که مردم بلوچ و عرب شبها در لشکر رفته اسپان و متران را می آورند. بیشتر از همین وجه بخاریان به تنگ آمده صورت صلح در میان آوردند و مشروط به آنکه بعد از رفتن و برگشتن بلخیان را نگذارد که برآید نقصان رسانند. اتالین چنین عمل نمود و تا سه روز مردم را نگذاشت تا آنکه خان مع لشکر خود به سلامت از آب گذشتند.

چون مهمات بدخشان به انصرام نرسیده بود و محمود بی عازم آن حدود شد. دیوان بیگی اگر چه در باب سپاه‌گیری و سرداری بر ایشان خود تفوق داشت اما آثار کودت و حماقت از بعضی اطوار و اقتضای او ظاهر می‌نمود و چنانچه شادزاده نو جوان ابوالمنصور خان

- ۱- گ: راست شد. ۲- در اصل و گ: خواجه زاده ام. ۳- گ: خواهد ماند.
- ۴- گ: توکل به الله تنالی کرد. ۵- الف و خ و ن و گ: ملک.

را بی جلب منفعتی و گمان^(۲) حضرتی به درجه شهادت رسانیده بود. در این سفر جمعی از ترکمانیه حیوان سیرت خود را فرمود تا به مردم اتالیقی دست اندازی کرده اسباب و تهیه ایشان را گرفتند. این کردار او^(۳) داغ مصیبت ابوالمنصور خان را تازه کرد^(۴). بعد از یک ماه مردم بدخشی را تنبیه و تاعیب نمود. باز به جانب بلخ آمد و به صحبت صالح خواجه رسید و فرمود که جوانان رفته ندر ترکمان را به جزا رسانند. آن بدبخت زشت کردار این خیر را شنیده پنهانی گریخت و مقداریک فرسخ او را تصاحب نمودند. پیشتر از همه دولت کشته^(۵) آچین به او رسیده سرپرش را بریده آورد. نمریز که آنچه به شاهزاده بیگناه کرده بود و بعضی مکافات آن را دید^(۶). بعد از سه روز عارف دیوانه ولد او در عرض آب افتاده و بعد از آن غرقوا فاندخلوانارا^(۷) شد و یوسف ولد دیگرش که به هندوستان رفته بود و کشته گردید و عوفی بی برادر او را مردم ترکمانیه علی روس الاکتها به شمشیر یاره پاره کردند و بقیه اولاد و عشایر او متفرق شده در کدام به جانی رفتند و شعامت آن ملبسون به تمام قوم و قبیله او زده از عرصه ملک پاک شدند. آری به صاحب خود بداندیشی کردن را چنین نتیجه خواهد بود.

(۷)

کمال توکل و مردانگی محمود بی آنکه با نود و دو قبیله اوزبک که همه دشمن جانی بودند و در شهریه تنهایی معاوض شده همه را مملوک خود ساخت و بالشکر ماوراالنهر که زیاده از دویصد هزار بودند و مدت بیست و یک روز جنگ و تلاش مردانه^(۸) کرد و قلعه بلخ را که در وسعت مشهور عالم است و از شر آن ظایفه باز داشت و مردم بلخی را که لب تشنه خون بخاریان بودند و در پی ایشان بر آمدن نگذاشت و ندر ترکمان را که سردار چندین هزار برک تیغ گزار^(۹) بود و در یک ساعت سر از تن جدا کرد و صالح خواجه را که دوزیم سیال

- ۱- ن: بی تصور. ۲- ق: کمال. ۳- درت: ر: خبر این کردار او به سمع آن یگانه زمان رسید. ۴- الف و خ: این کردار او ناپسند بود. ۵- در الت و خ: یسه جای. ۶- الب: بعدی تا یا اگر ای جدید فقط این جمله وجود دارد: "به اندک روز ولاد و اثبات اریه او ملحق گردیدند." ۷- قرآن کریم و سوره نوح (ج) آیه ۲۵. ۸- ق: اوزبک. ۹- در اسل و ک: الف و خ: مردانگی. ۱۰- ق: تیغ زن نیزه گزار.

بر سریر سلطنت قرار داشت و بجزل کرده آواره شدند وستان نمود و مدت یکماه به ولایت ترمز رفته میان تنگرات^(۲) که عداوت آنها از همه بیشتر بود به طلب شاهزاده عالمیان توقیف ساختند و تا آن که شاهزاده را چون گوشه از کام نهننگ و مانند لعل از دل سنگ بیرون آورد و بارها در منسوبه عمای عظیم با دوست و سه رید کس بر طلب سپاه عیزد و بی حصول برآید^(۳) باز نیکگشت و بارها مخالفان از روی انصاف به مردانگی از آفرین کرده میگفتند که این چه دل و چه حوصله است که این مرد دارد و حیفاست که با چنین کس ما را شهرومت باشد و اکثر به صحبت علما و اهل کماں میرسید و با این طایفه مجالست مینمود و از اختلاط ایشان حظ واقرداشت و به شدت تحت طلبان و گوشه نشینان عیال و رغبت تمام داشت و دست ازادت به قطب السالکین غوث الواصلین صوفی حاجی علی^(۴) داده بود و ایشان را نسبت معنوی به حضرت میرکلان و ایشان را^(۵) به حضرت مولانا دوست صحاف و ایشان را به حضرت مخدوم اعظم قدس الله اسرار هم بوده و صوفی در زمان ابوالمنصورخان فرموده بود که زودست که زمام دولت در کف کفایت و اقتدار محمد مقیم خان آمده امور مملکت در عینده^(۶) محمود بین شود و نفوس که چون روسی در متأخرین به مقر امارت نشسته^(۷) الله تعالی این بادشاه ظل الله دین پناه را سالهای سال و قرنهای بی شمار بر عرشه روزگار پاینده داران و آن امارت پناه را با سایر بندهگان دولتخواه در سایه دولت عمایون متمتع^(۸) گرداناند و مخالفان را به تیغ سیاست مخدوم ساخته بلاد عالم را آسوده^(۹) و آباد کناد (به حق محمد و آله الامجاد .

- ۱- الف ه خ ه ن و گ : مسند . ۲- الف ه ن و گ : به بیان تنگراتیه ه خ :
 در بیان مردم تنگراتیه . ۳- الف و گ : به حصول مرام باز (بر) میگشت ه خ : بی
 حصول مرام نیکگشت . ۴- خ : ایشان صوفی حاجی علی ه ۵- ن و ت- ر : به حضرت
 شلیفه مخالفان را به حضرت مولانا دوست محمد صحاف . . . ۶- در الف و خ پس
 از این تعالی ذکر میشود که در اصل و ن و گ زیر عنوان جد ائگانه به تفصیل بیان شده
 است . ۷- ن : پاینده داران به حرمت النبی و الله الامجاد . ۸- گ : مضمون
 ۹- گ : آسوده گردانان .

ندگر عزز کردن صالح خواجه را به جانب هند وستان فرستاده بن و اقبالین
به طلب شاهزاده جهان محمد مقیم سلطان به ولایت ترمذ رفتن
و عادل بی مینگ و شاه نیاز بی سرای را به بخارا فرستادن

چون در احوال آن مملکت مرج و مرج روی داد و مردم انقیاد به صالح خواجه نکردند
و اکثر موافقتات و تصیبات به تاراج حادثات رفت و عمده الامرا بنا بر نیت حجابی که
سابقاً روی داده بود و خود از رفتن به بخارا توقف کرده عادل بی و شاه نیاز بی را به
حضور لامع النور^(۱) حضرت اعلی به ولایت بخارا به طلب شاهزاده^(۲) والا فرستاد و خود با جمعی
از جوانان که مابین صفت لب تشنه زلال وصال بودند و از آب گذشته به مقام ترمذ رفتند
دیدند به راه نهد . آن دو سرد از خود را به لمعات انوار خورشید آثار حضرت شهریار
جهاندار^(۳) رسانیدند و عرایض و شریفات و بی ضابطه گی فقرا و سکنه را معروض
داشتند شواص شعار جوان آن گوهر شاهوار شدند . خان والاشان فرمود که بمرگاه که
محمود بی به عهد خود وفا کرده صالح خواجه را به هند وستان فرستادند^(۴) و فرزند خود را
مید تقیم . چون این سخن معلوم او شد و ملا محمد کتابدار را که معتمد او بود و فرستاد که
خواججه را به اعزاز و احترام تمام با احتیاط و ائصال اعازم هند وستان گردانید . چون خبر
رفتار طایفه عرض انور رسید و به ساعت فرخنده و زمان خجسته شاهزاده کامگار سعادت یار
ترمه بطوره جهانداری و گوهر دریای شهر یاری محمد مقیم سلطان را با اساس و کویکند
بختیاری به جانب قبه الاسلام بلخ فرستاد .

- ۱- ن : لامع الانوار . ۲- گ : در امر : جهانداری و گ : شهریار جهان .
۳- ن : فرستاد : الفوخ : فرستاد باشند و ما در زمان خجسته شاهزاده .
کاتب را به جانب قبه الاسلام میفرستایم (خ : میفرستیم .)

ذکر آمدن شاهانزاده به بخارا در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در ولایت بلخ و آنچه
واقعاتی که روی داده بود (۱).

چون حضرت ظل اللہ خلافت پناه به حکم " ارباب الدوله الملمهون " میدانست که
بقای دولت روز افزون و شوام اقتدار شایونش به وساطت شاهانزاده به ارجمند و ذریه به ابد
پیوند او خواهند بود و لاجرم در میان اولاد و اسباط خود شاهانزاده به مذکور را بر گزیده
مملکت ام البلاد بلخ و بدخشان را با توابع و لواحق آن که در اوسط ربع مسکون واقع
شده به آن شاهانزاده به جوان بخت تفویض نمود و پیرایه جهان به طایع ارزانی داشتیم
نگام وداع در آنغوش جان گرفت و سر و رویش بوسید و آب از دیدگان فرو ریخت .
نظم (۲)

جدایی او بر دلش سخت بود	که از زیور افسر و تخت بحدود بلخ
طلب کرد و بگرفت اندر بسزش	به صد مظر بوسید چشم و سرش
وزان پس برون آمد از پیش شاه	چو شیر ژبان زو نهاده به راه
روان گشت شهزاده به بالشکری	به روز دغا شریکی صفدری
ایران توران و خیل سپاه (۳)	دو منزل بر رفتند با او به راه
وداعش چو کردند و گشتند باز	شیرانند شهزاده به سرافراز (۴)
ظفر نعمان و تبرتش زانمای	ز گرد سپاسر هوا مشکسنای

عادل بی را اتانین و شاه نیاز بی را دیوان بیگی ساخته به راه دیگر عزیمت نمودند
چون به دولت و انبار به مقام چهارجوی نزول اجلال واقع شد و محمد علی حاجی تلمانی خاکیم
آنجا استقبال کرد به رسم پای انداز و پیشکش و سهمانی نیام نمود و شرایط اخلاص و بندگی
به ظهور آورد و از آنجا منازل و مراحل قطع کرده به ولایت اند خود نزول فرمود .
نظم (۵)

به سر بیورت و سر منزل و سر مقام	که آنجا رسید آن شه نیکنام
مهیما شدی نعمت و سسماوری	خلائقی ز شادی بدرامشگری

۱ - اللہ و تم : ذکر فرستادن شاهانزاده محمد متقیم سلطان را به دارالسلطنه و ولایت بلخ .
۲ - ن : بیت . ۳ - خ : سراسر امیران توران سپاه . ۴ - این در اصل به گونه
خلیقه چنین کتابت شده است : ز اندیشه زاده به سرافراز . ۵ - ق : بیت .

زشی دولت مردم آن دیار
 زعی دولت و دولت نیکبخت
 بیامد در آن دولت و زد رقم
 چو دولت رخ شاه فرخنده دید
 و از آنجا به ولایت شبرقان سایه معدلت پایه گسترد و نظم (۱)؛
 آن یکی بست و دیگری بکشاد
 دست بهور و در عدالت و داد
 باز را ساخت با کبوتر خویش
 ستم گرگی برگرفت از میهن
 کرد کوه دراز دستیه را
 از سرفتنه برد مستیم را
 حکام ولایت و اکابر و اصاغر به انواع عدایا و پیشکشها به درگاه جهان پناه

شناختند .

نظم (۲)؛

کار داران ز بهر لشکر را
 گنجها زیختند بر در او
 قلعه داران خزانه بنا بردند
 قلعه را با کلید بسپردند
 و از آنجا به موضع فیض آباد که فیض الهی شامل بود و نزول سعادت ارزانی داشت .
 سادات و فضات و اکابر و اشراف و امرا و فضلا و جمهور انام از خواص و عوام و عموم سکنه
 قبه الاسلام قدم از سر کرده به عقبه نمایون رسیدند و به سعادت کورنشر عالی استسعاد
 پذیرفته ورد زبان داشتند (۳)؛

نظم (۵)؛

حبل متین ملک دوتا کرد روزگار
 اقبال را به وعده وفا کرد روزگار
 در ریوسان ملک نهالی نشاند چرخ (۵)
 وان را ترین نشو و نما کرد روزگار
 سر شادی که در عمر زماقت کرده بود
 آن را به یاک لطیفه تشا کرد روزگار
 با روضه سماک دولت که تازه باد (۶)
 سحی سحاب و لطف سبا کرد روزگار
 محتاج بود ملک بمپیرایمی چنین
 آخر مراد ملک روا کرد روزگار (۷)

و از آنجا سعادت و اقبال در عنان و ظفر و نصرت در رکاب روز جمعه غرق ماه جمادی -

۱- ن : بیت . ۲- ن و ک : بیت . ۳- الف : استسعاد پذیرفتند می گفتند . ۴- تی : بیت .
 ۵- در اصل (به گونه غلط) : در روزگار ملک نهالی نشاند چرخ . ۶- گ : تا روضه سماک
 دولت که تازه بود . ۷- امین : بیت جز در گ : وجود ندارد .

الاول بارس بیلی سنه ۹ تسع و مائه و الف (۱۱۰۹ هـ قی) به غزل باغ براك كه در بیرون
 دروب^(۲) خواجہ سلیمان احمد است و تمام نمود و روز دوشنبه چهارم ماه مذکور چون لعل به
 کان و مانند گوهر به همان بر تخت فیروز بخت شاهی استقرار^(۳) نمود و لوای سلطنت و مبدلت
 بر افراشت . غلایق سرانگیاد به فرمان عمایون نهادند و زبان به دعای درام عمر و دولت
 جاوید طراز و ابد بساز گشودند .
 نظم^(۴) :

بود نام نیکت محمد مقیم
 همه بچند ما زیر پیمان ثبت
 به عهدت ارم گشته روی زمین
 جنابت ملوک جهان را پناه
 کند شرح "انافتحنا" انا
 عقود جوارش شده منتظم
 گفت - گان اصناف و جواهر شرف
 به صورت جو رستم به چشمت جو جم
 ولی قدر مدد و خود کاستیم
 دعایر به ما افروز شد در جهان
 نگهدار این شاه را لایزال
 به عدلش بیارای همه خشاک و تر
 قزون ز آنچه آن را شمارد گمان !

که ای سایه کردگار عظیم
 دل با یکایک به فرمان تسبیح
 به نیروی عدلت قوی پشت دین
 ملک را حریم درت قبله گناه
 جو تینت گشاید زبان در دهان
 ز کلکت به تفسیر "ن و القلم"
 دولت بحر و دست ابرو باران گهر
 زو صفت نماید رقم چون قلم
 حدیث چشم و رستم آراستیم
 چو مستغنی از وصف باشد چنان
 خدا یا ز آسیب عین الکمسال
 به ذاتش بده غیض فتح و ظفر
 بیاماد فرمانده کامساران

* * * * *
 * * * * *
 * * * * *

۱- مطالبین ۱۵ نوامبر ۱۶۹۷ . ۲- در اعلی : شرب و ۳- گه : استیوار .
 ۴- ن : بیت .

تذکره مخالفت عادل بی و شاه نهار بی به عهده الامرا محمود بی
و افضای کرده بی توره به آنها و فوت شاه نهار بی (۱)

چون یکسال از آمدن شاهزاده گذشت، محمود بی عرضه داشتی محتوی بر خلوص
عقیقت و دولتخواهی نوشت که از بدایت حال تا ایندم مرا این شمه تردد به سبب وجود
مغایون بود و برین باعث حضرت ظل سبحانی از بنده آزاده خاطر شدند و آنانی را که
فرستاده گان من بودند، قرین خود ساخته حقوق خدمات مرا کان لم یکن انگاشته اند و
طمع این نبود. چون شهزاده را اطاعت جد بزرگوار فریض عین مینمود و امر جهان
مناجح از رمتع او شده بود (۲) و در جواب نوشت که ما حقیقت دولتخواهی عهده الملك را به
واقع میدانیم و توجه خاطر عاظر به جانب او کلی است. این معنی را به حضور لامع النور
حضرت خلافت‌مکانی عرضه داشت نماییم و اگر به آمدن آن امارت پناه رخصت فرمودند و در
طلبیدن آن منایقه نخواهد شد. محمود بی این جواب را از رهنمونی مردم توره دانست و
غبار کینه آنها (۳) هرات، شمیرش را پیراعون گشته به جمع کردن لشکر متوجه گردید و عساکر
بیشمار فراهم آورده عزیمت بلخ نمود. مردم توره شنیده نیز به اخبار لشکر توجیه ساختند.
در این اثنا اجل موعود رسیده شاه نیاز بی دیوان بیگی از دارفا به عالم بقا رحلت فرمود
و انجام کار توره خلیل پذیرفت و سموت شیریت در میان آمد. عهده الامرا به صورت
قد ز رجعت نمود.

۱- این فصل تا " رحلت سبحانقلی خان " در الٹ و خ وجود ندارد. ۲- گ: در

عین منع او شده بود.

۳- گ: آنها.

در گرفت اوت مردم در ورمان و قپچانی به عادل بی و در شهسور در روم
در آمدن و در روزه نما را کشیده او را نگذاشتن و او به شریب داخل
شدن و شهریار بی در ورمان و محمد شفیع بی قپچانی را به قتل رسانیدن
و قپچانی به در ساس و چهارماریک در آمده باقی شده نشسته انگیزختن

چون بنا بر اتفاق که میان عادل بی و شاه نیازی بود مدت یکسال سرد و بر سینه
امارت میدان نیابت سپیموند و بعد از فوت او رونی کار عادل بی شکست و از تسلط او
که بر عرصه مملکت داشت (۱) همه را غیرت شده نهانی در کنگاش نشستند سرآمد ایشان
شهریار در ورمان و محمد شفیع قپچانی به عادل بی گفته فرستادند که تسلط او در مملکت از حد
گفته و از افعال او خلایق دلگیر و در آزارند باید عازم بخارا شود والا شیرر جانی به او خواهد
رسید • عادل بی نیز با جمع مینگیه و خواهران خود متفق شده بهیای جنگ و تلافی (۲)
گرفتید و نزدیک شد که از جانبین آتش فتنه بالا گیرد • عادل بی مرد چرب زبانی بود به بی آیدیا
حرفی شده به عبارات ملایم رام خود کرد و فردای آن به شهر در آمده به در روزه ارک نشست و
به خیال باطل که خواجه ارادت سرایی به مخالفان همزمان است و او را از بالا طلبید که مرا
حرفهای نهانی است • آن مظلوم بیگناه صاف در آن محمد او بیخبر از بالا فرود آمد و علی الفور
او را بیرون کشیدند و در یک لحظه به درجه شهادت رسانیدند و بعد الرزان دستبند
خوانچی ولد طرمتای سیراب قلمان را نیز به گمان بد (۳) به قتل رسانیدند و به اشارت او جمعی
رفته شهریار بی و محمد شفیع بی را به تیغ جفا به راه عدم فرستادند و کسانی را که داخل در
جمعیت ایشان بودند و تاراج و اغراج فرمودند (۴)

در آن وقت شاهزاده را بیماری کلی عارض شده و استیلای ضعف ذات شریفش را به نوبت
در رنجه داشت که از خود رفته کسی را نیشناخت • بعد از یک ماه حضرت حکیم
علی الاطلاق از دروخانه و شفای در روم موهمین (۵) شربت شفا عطا فرمود و عارضه عاتوانی از

۱- در اصل: بر عرصه مملکت اوست • ۲- ن: جدان • ۳- فی رنگه: فاسد • ۴- تی:
به تاراج امر نموده اغراج کردند • ۵- قرآن کریم و ... و التوجه آیه ۱۴ •

پیکر نمایانش دوری پذیرفته به حالت صحت و عافیت باز آمد . خواست که عادل بی را بنا بر کردارش^(۱) مواخذه^(۲) نماید ، لیکن در آن ولا مردم قیچان^(۳) در سان و چهاریک^(۴) دم از مخالفت زده دست تعدی به فخرای مباحث ملك دراز کرده بودند ، بنا بر احتیاط وقت به این محض نهانی جزم و اندیشه مینمود . مصلحت چنان شد^(۵) که مردم مینگیه با جسمهم به دفع آنها بروند . آن مردم مرخص شده عازم شدند^(۶) و مابین دره جوزوسان و چهاریک تلاقی فریقین واقع شد . آن روز آتش معاربه به نوعی افروخت که نزدیک آمد^(۸) خشک و تر بسوزد . نصرت به جانب قیچانیه روی داده قریب پانصد جوان از مینگیه به قتل رسیدند و اسباب تهیه ایشان از اسبان و شتران و خرگاه و غیره الك به دست آن مردم اختاده به تاراج رفت و خواجم بپردی بکاول برادر عادل بی را با دوازده کس از خویشان معتبر او سر بریدند . بقیه آنها به عزار تردد گریخته پیاده و برهنه آمدند . عادل بی ، شهزاده را به قصد استیصال جماعت قیچانیه به راه شرفان که یورت مینگیه است ، عازم گردانید . چون به ولایت سان و چهاریک رسیدند ، مصلحت شد که یار محمد بی^(۹) ، حاکم میمنه و چیچکتو را طلب نموده ، در ایمن سفر مرکب سازند . از آنجا عنایت نامه بی ملسخون به الطاف بی نهایت به او فرستادند . در این حال معلوم شد که حیت بکاول قلماتی با وجود قربت به درگاه عالی به عادل بی یک تن بوده ، محرك افعال ناپسند اوست . حکیم نمایون به سیاست او انتقاد یافت . جمعی از مردم ترک انیه او را سر از تن جدا کردند . عادل بی شنوده^(۱۰) سر رفته کارش از دست رفت و از راه بی انجامی خورد به دروازه دربار رفتند بحروض داشت که مرا چیچگونه در خاطر نبود ، آن همه از تحریک او واقع شد ، اکنون به جزای اعمال خود رسید ، مرا داخل جرایم او ندانند . شاهزاده او را به عبارات ملایم^(۱۱) خوشدل گردانید . روزی یتر یار محمد بی اتالیق یا سپاه بی شمار آمده به شرف کورنش والا استسعاد یافت و تمام مردم مینگیه میمنه و چیچکتو به محبه بوسی رسیدند .

- ۱- کردارش : مواخذه ، ۲- در اصل : مواخذه ، ۳- قیچانیه ، ۴- در اصل : گنگ و گت ، ۵- در اصل : چنان است ، ۶- بی : گردیدند ، ۷- اصل : جز ، ۸- بی : نزدیک بدان شد ، ۹- بی : گت و گت ، ۱۰- بی : شنیده ، ۱۱- بی : مراجع .

و در کورنر اول آن امارت پناه زبان به طعن و سرزنش عادل بی گشوده آنچه
 ناشایستی که در باب ملك و دولت از او به ظهور آمده بود و ظاهر نمود او را ملتمس
 و اجلاس کرد و به شاهزاده محروض داشت که بنده مناسب نمییند که حضرت خود بر سر
 قپچاقیه روند و انشاء الله من رفته آن جماعه را تیغ و کفن در گردن به رکاب سعادت آرم .
 آن روز جمیع سپاه از عادل بی آزار خاطر ظاهر کرده یار محمد بی را ازو گردانیدند و فردای
 آن مشارالیه رخصت یافته به رفاقت علی سعید بی دیوان بیگی ارغون که مرد فنییده و گرم
 و سرد روزگار دیده بود و به جانب قپچاق^(۱) متوجه گردید و بعد از رفتن آنها شاهزاده
 عزیمت دارالسلطنه نمود و آن دو وایر رفته آن جماعه را نصیحت کرده و سردار ایشان را رفته
 عودت ساختند و چون شاهزاده به مقام لارک آمد و عادل بی از ملاقات یار محمد بی و
 دلگیری مردم اندیشه مند شده و از آنجا به سرب شبرخان عازم گردید . این خبر به عرض
 نمایون رسید . به سرعت و کس پیش یخوب میرا غوریوز فرستاد که او را در قلعه نگارد^(۲) .
 آن بدبخت به مجرد رسیدن عادل بی قلعه را به او تفویض نمود . در آن حال یار محمد بی و
 علی سعید بی کلانان قپچاقیه را به درگاه محلی آوردند استغفار جرایم آنها نمودند و
 و خواستند که یار محمد بی را به منصب اتالیقی سراقراز گردانند ، خبر رسید که فرقه ضالسه
 قزلباشیه از خراسان قصد حدود سمنه و پیچکتو نموده اند . سرورتا مشارالیه شرح حال
 قوشبیک و ولد خود را به خدمت عالی گذاشته رفت . لاجلاج خواجم بپردی کیلیچی را از
 ولایت نوری^(۳) طلبیده به منصب مذکور مقرر گردانیدند و حکومت ولایت نوری را به علی سعید بی
 ارغون مقرر کردند و پیرقلی بی سینگ را دیوان بیگی ساختند . در آن ولا عرایض قپچاقیه
 رسید^(۴) که با وجود شیره شجاعه محمود بی و این منصب را به دیگری تفویض نمودن^(۵) از
 مصلحت دور نمایند و زیرا که حقوق شاه مات او بسیار است و رواج ملك و دولت بی او نمیشود و
 نیز اکثر سپاه برین معنی اتفاق کردند^(۶) و نهانی کتابتها^(۷) به او نوشته به آمدن
 تحریک نمودند .

۱- ن و گ : قپچاقیه . ۲- اصل : اندازد . ۳- ق : غور . ۴- در اصل : رسیدند .
 ۵- در اصل : ن : نمودند . ۶- ق : متفن دارند . ۷- در اصل :
 کتابتها .

در آن زمان عادل بی سر از گریبان بغی برآورد و آلمانیه را به جانب بلخ میفرستاد (۱) و فتراى نواحی را تاخت و تاراج بینمود. محمد بی ایلغار کرد، به یک شب خود را به دروازه خواجه عکاشه رسانید. چون روز شد، دانستند که عمده الامرا آمده است. مجموع مردم از کردار خود منفعل شده به درخانه آمدند و معرض داشتند که از یک جانب عادل بی مخالفت آغاز کرد، از سوی دیگر، قپچاقیه (۲) سرفته دارند، درگاه محمود بی در این وقت مایوس برگردد، آن زمان از ملک و خیریت اثری باقی نخواهد بود و عسیر به آمدن او جواب دیدند. رخصت شد که امارت پناه (۳) به خدمت آید. آن روز مشارالیه به شرف ملازمت کامیاب گردید.

بیت (۴):

آمده اند در عفت پهلوی
 همچو تهمتن سوی کیخسروی
 تحف و هدایای لایقه از اسپان
 خوش رفتار و شامین و شونقار و لعل و طلا و جواهر
 نفیسه بی بها به رسم پیشکش گد رانید.
 شاهزاده نیز به فراخور او به مراسم و عنایات پادشاهی
 خوشنود گردانید و مدت یک ماه به ملازمت عالی نیام نموده و جنت بعضی سرورتها، خود
 به جانب قندز رفته عهد الله داد خواه برادر خود را به خدمت نمایون گذاشت. در آن ولا
 خیر رسید که حضرت ظل سبحانی خلافتکمانی تختگاه عالم فانی را به ملک جازدانی تبدیل
 نمود و عازم بیافتخانه فردوسی گردیدند (۵)

ذکر رحلت حضرت پادشاه ظل سبحانی و مسدلت پناه سید سبحانقلی

بهادرخدان از عالم فانی به ملک بقا نور مرقد

دریغا که پژمرده شد ناگهانی
 درخت حیات خلافتکمانی
 دریغا که خورشید اوج سعادت
 چو صبح دوم بود کم زنده گانی (۷)
 دریغا سواری که جز سید دلها
 نمیکرد برتوسن کامرانی

- ۱- ت : فرستاد. ۲- در اصل : قپچاق. ۳- ت : امارت پناهی.
 ۴- ن : فرد. ۵- گ : گردید. ۶- الف و خ : از عالم فنا به
 دارالبقا. ۷- الف و خ : چو صبحی که دیدیم که زنده گانی.

در رخ آن تدو قامت خسروانی
 که چون او نیابد فلک شاه ثانی^(۲)
 سزد گر کند جامه را آسانی
 کنون گر نشایی لب از شادمانی
 چنین بوده آری سرایست فانی

در رخ آن سرانسر پادشاهی^(۱)
 برفت از جهان شهریار بزرگی
 در این موسم از چه زمین سبز پوشید
 ترا باید ای گل به خون چهره شستن
 میان بی ثبات است تا بود و نایم

بر ضایع صافیة اصحاب دانش و بیشتر و خواطر زاکیه و واقفان کارخانه آفرینش و انوح و روشن
 و لایح و جهرمن خواهد بود که به مقتضای آیت کُلُّ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا وَجْهًا^(۳) فنای دهر موجودی
 از قبل و اجابت و بقای بر مکنی از مقوله مقتضات .
 بیت^(۴) :

خط فنا به بند، آزاد میدهند

حرفه بقا به صفحه لیل و نهار نیست

پایه ندر و منزلت انسانی از آن برتر است که منزل آسایش و تمتع او همین سرای
 فانی و عالم جسمانی باشد . بیت :

به خاکد ان جندان دل منه که جای دگر

برای مسکن تو بر کشیده اند قصر

اگر چند صورت بینان رحلت از عالم فنا به ملک بقا را اعظم مصیبت میدانند و تمام بیکر^(۵)
 عنصری را سرگ میخوانند ، لیکن قدما حکما که انوار علوم از مشکوه وحی انبیا علیهم السلام
 اقتبا و نمودند اند ، صفت کمال و سعادت نفس را به موت ساخته فرمودند اند ، حرام :

نشنیده ای که هر که بمرد او تمام شد

چه طایر روح که در تقصیر بد گرفتار عالم ناسوت است و برگاه از جهان سفلی به عالم علوی
 پرواز نماید و از دامهای موافق که از نسوده شاخسار مشجره قدس را نشیمن^(۷) سازد و نصیبر
 عند الیابند به عهد و ثنای احدیت آواز دهد و به حسب اشاره قل یا عبادِی الذین اسرفوا
 علی انفسهم لاتفتنوا بین رحمۃ اللہ امید واری نغیر الذنوب جمیعاً^(۸) شده سرانرا از انسه
 نوال غفور الرحیم^(۸) گردد .

۱- ن : در رخ آن سرور سرفراز و بزرگی . ۲- ن : برفت از جهان شهریار که چون او نیابد
 فلک . مسجود او شاه ثانی . ۳- قرآن کریم ، سوره القصص ، آیه ۵۸۸ ، ۴- ن : فرد . ۵- ن : وگه :
 اگر چه ، الف رخ : اگر چندمی که . ۶- الف ، خ و ن : علیهم السلام . ۷- ن :
 نشیمنگاه . ۸- قرآن کریم ، سوره الزمر ، آیه ۵۳ .

مقصود از این مقال واقعه ارتحال حضرت ظل سبحانی، بانی میانی جهانبناسی، حارص‌مخطه شریعت و مسلمانی است. شرح این حادثه این که در تاریخ نهمه شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۰۴۰ (۱۱۱۴ هـ. ق.) (۱) بر فراز اورنگ شهبیاری در ارك دارالفاخره بخارای شریف مزاج نمایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفت و تب محرق عارض شده به نحوای این مقال که

بیت (۲)

سپیده دم که شد م محرم سرای سرور (۳)

شنیدم آیه "توبوا إِلَى اللَّهِ" از لب حور
 صترنم گشته به عزم درست و نیت صافی (۴) از کل مناصبی تجدید توبه فرمود و مسند و قسه
 وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ (۵) را علاوه مآرب ساخته چنگ امید در
 دامن ستفغار استوار گردانید و شدت ضعف زمان زمان میافزود
 نظم (۶):

چو میشد فزون دمدم رنج شاه	بصیبت گرفتند خورشید و ماه
چو از درد شه ناله دادی خبیر	ز غم خلق را پاره میشد جگر
در آن دم که میزد دم در دناک	زن و مرد را بود بیم هلاک
ز ضعف بدن شد طبیعت زبون	نه آرام ماند و نه صبر و سکون
نمایون تن شاه را دفع رنج	نه ملک و سپه کرد و نه مال و گنج
ز تاب برتر چون زبون شد مزاج	نه تخت آمدش سودمند و نه تاج

تبر چند البیای حادثی در محالیه و مد او سعی مینمودند، امرای مختلف جمع آمده از
 الجبهه بعضی بعضی دیگر از دیاد میپذیرفت
 مصراع:

یا ضعف اجل دم مسیحا چه کند ؟

۱- مطابین ۲۵ اگست ۱۷۰۲ م - ۲- قی : فرد - ۳- سورة التحريم آیه ۸ - ۴- قی : بیادتی - ۵- سورة الشوری آیه ۲۵ - ۶- در اصل و قی و گج :

با وجود آن حال به پرسش احوال ملک و نسن آن مشغول میشد و اندیشه فقر و
 زبردستان بنمود. چون به راعی سبب دریافت که بزنی قابل علاج نیست و دل به وقوع
 حادثه سروری نهاد و امرا و مقربان را احضار فرمود و از سرتیغ زبیداری به وصیت مشغول
 گشت که به تحقیق میدانم که مرغ روح از نفس قالب پرواز خواهند کرد و پناه به نگاه الهی بر دم
 و شما را به لطف و مرحمت او سپردم. باید که رضا به خدا داده در این قضیه جزم و فزح نکنید
 که نماید ندارد.

نظم (۱)

بندید دیوانه آشفته وار / مگر بید بخامه مگر بید زار
 که کرده است اجل را به فریاد دفع / لئلا از فغان شما نیست نفع
 امروزتی مرا باز خدا خوانید و روح مرا به فاتحه و تکبیر شاد گردانید. در این مدت ایام
 سلطنت سلکت را چنان ضبط کردم که کسی را مجال آن نبود^(۲) که سر قفسول برآید یا به دست
 جور و بیباکی بیچاره بی را بیازارد. در زمان خلافت خود نگذاشته ام که از قوی بر ضعیف
 زوری رود. مگر آنچه به من نرسانیده باشند و مرا از آن خیر نبوده باشد. از فضل خداوندی
 چشم میدارم که گناهای مرا به زمین بیخشد و الحمد لله تعالی مرا از مرادات دنیوی شایسته
 آرزوی دردن نمانده است. وصیت آنکه انوار سلطنت و رشد در ناصیه فرزند محمد مقیم
 لحظه نمود. ام و او در مابین^(۳) اولاد من نجیب الطرفین است. درینج که وقت تنگ رسیده و
 بیش از این مجال امثال این حکایات نیست و قره الدمیم حاضر نمیتواند شد و دیدار بسه
 نیامت یابد و شما را نیز شمین ملاقات مانده. امرا و مقربان از استماع این سخنان در
 اضطراب افتادند و آب حسرت از دیده گان گشاده با دل خونین و خاطر اندوهگین از جای
 برخاستند و روی اشک آلود بر خاک نهادند گفتند که جان ما بندگان محمد ای یک لحظه زنده گانی
 حضرت باد! ای کاش عمر ما همه سر بسه سر به جای یک روزه حیات جایزون قبول
 بیافتاد.

نظم (۴)

گر از جان ما سود بودی سرا / نبودى درینج از تو چانهای ما

۱- ن بیت ۰ ۲- ق و گ: نیست ۰ ۳- ن: در میان من و اولاد من؛ گ: در میان اولاد
 من ۰ ۴- ن: ز گ: بیت ۰

ولی این زمان هیچ تدبیر نیست که امکان تغییر تقدیر نیست
اگر چه ما بنده گان را بی وجود شریف هیچ گونه تمتع از حیات زنده گانی نخواهند بود ،
لیکن تا نفسی باقیست ، به حکم و دمایای عمایون عمل نموده از جاده اطاعت قبول نخواهیم
کرد و به زبان عبودیت این سخنان میگویند و به الماس مژگان جواهر اشک خونین
میسقتند .

نظم (۱) :

زخم کرده از دیده دریا روان ز جان رفته آرام و از تن روان
بعد از آن شدت کسل تزیید پذیرفت ، چون شب درآمد و عالم از خواب شدن پادشاه
دعوت اقلیم گردون لباس تاری و پلاس سوگواری در گردن انداخت . هنگام نیمشب کلمه
توحید را بر زبان رانده روح پاک را به داعی **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ**
تَنكِفَةً مَّرْغُوبَةً (۲) تسلیم نمود . **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** .

نظم (۱) :

دریغ آن شهنشاه گیتی ستان جم تاج بخش و ممالك ستان
در ریغ آنکه دیگر نیابد زمین به صد قرن شاهی بدان داد و دین
در ریغ آنکه دیگر نبیند سپهر نظیرش در آینه ماه و مهر
در ریغ آن خد اوند و بهیم و تناج کز بود آیین دین را روح
در ریغ آن جهاندار پاک احقاد صلاح و پناه بلاد و عباد

این واقعه در بیست و یکم ماه مذکور* اتفاق افتاد . ظرفای روزگار شرکدارم این تاریخ را
به عجز رمت مختلف نظم کرده اند . یکی از آن جمله حیت چهره باشی (۴) که از قدیمیان (۵) درگاه
عالی بود و طبع موزون داشت ، این نظم گفته بود : نظم (۶) :

شهنشاه بلیک پاسبان کس؟ سلیمان شوکت و یوسف نشان کس؟
کجا شد خان اقلیم سخسارت به نعمت آن فریدون زمان کس؟

۳ - ن : فرزد ، گک : بیت . ۲ - سورة الفجره آید ، ۲۸ .

۳ - ن : بیت . * ربیع الثانی . ۴ - ت - ر : حیت محمد چهره باشی . ۵ - در اصل :
قدیمیان . ۶ - ن و گک : تاریخ .

کجا شد خسرو مظلوم پرور به ملک بعدلت نوشیروان کو؟
 کجا شد خانی اهل شریعت سپاهی را غدیو مهربان کو؟
 میان آن همه شاهان توران نشان حضرت جنت بکان کو؟
 به تاریخ وفات او غلایق همه گفتند: "آن که ورستان کو"؟^(۲)

حیت هم نیز از روی دعا گفت
 "سید سبحانقلی خان زمان کو"^(۲)

القصد چون وادیت حیات را به مقتضای اجل موعود سپرد.^(۳)

چه گویم که از حول این در استان بلرزد زمین و بترسد زمان
 عجب کادمی زان خنجر جان بیزبان کشید آن بلا را و از غم نمرد
 سادات و قدمات و امرا و فضلا و سپاه^(۴) و کافه رعایا و عامه برایا خلعت شکیبایی پینا
 ساخته و ارکان دولت گریبان جان دریدند و خاک حسرت بر سر پاشیدند و به خون دل
 تپیدند^(۵) و آن شب را به گریه و زاری و محنت و بیقراری گذرانیدند و چون پنج چندان گریبان
 تا عسف تا به دامن چاک زد و به تجلیز و تکفین پرداختند و جهت نظام مملکت بمید اللّٰه
 سلطان ولد آن حضرت را با وجود صغر سن به اسم خانی مقرر ساخته بر تخت نشانیدند و
 عشر مبارکش را بردوش ادب گرفته به تمام فیض آباد که مزار فیاضی الانوار حضرت
 مولانا انجسی^(۶) است و بر آورده جنازه خواندند و به حظیره بی که خود در بخوار مرند مظهر
 و تربت مظهر حضرت قطب السالکین خواجہ نعماء الحق والبدین محمد بن محمد المصروف به
 نقش بند قدس اللّٰه سره الصغیر بنا ساخته بود و به خاک سپردند.

- ۱- از جمله داخل ناغنگها رقم (۱۱۱۴) حاصل میشود که مطابق سال وفات سید -
 سبحانقلی خان است. ۲- گ: "سید سبحانقلی خانم کجا شد" و از مزارع بالا با جمع
 "روی دعا" (یعنی حرف "د" که مساوی به "آ" است) و رقم ۱۱۱۴ به دست می آید که
 همان سال وفات خان است. ۳- در اصل "ن" و گ: بیت / در دو نسخه الف و ن
 وجود ثبت ارد / ۴- در اصل: سپاهی ۵- در اصل: غلطیدند ۶- گ:
- حسینی

سن مبارک آن حضرت به افتاد و هفت سال رسیده بود، در بیست و سه سالگی به تاریخ اجدی وستین و الف (۱۰۶۱ هـ. ق) (۱) بر تخت سلطنت ولایت بلخ متکون شده و چنانچه "ظل سبحانی" تاریخ جلوس اوست و مدت سی و یک سال در آن ولایت سلطنت نمود و بیست و سه سال دیگر بر تخت خلافت ماوراءالنهر سایه معدلت بر رؤس العالمیان گسترده که مجموع پنجاه و چهار سال مدت دولت اوست. از پادشاهان ماتقدم که در آن ملک لایق سلطنت بر انراشته اند، هرگز به این اول ایام نبوده و آغاز جوانی و عنقوان دولت و کامرانی توفیق الهی رفیق گردیده به سیادت مرتبت علوی منقبت مرشد آلفان وارث علوم حال و قال بالارث و الاستحقاق و قطب فلك حقیقت و مرکز دایره طریقت و ثمره شجره آل طه و یس و مروج شرع مبین سید المرسلین و حضرت میرزا ششم علیه الرحمه و الرضوان دست ارادت داده و از کل منافی تایب شده و ایشان را در بدایت سلوک در طلب رسیده و به زیارت کعبه معظمه رفته و به عفتاد پیر کامل مکمل خدمت کرده و از سرکدام تربیت حاصل نموده و در آخر به حضرت میرکلان عزیزان پیوسته و ایشان را نسبت معنوی به حضرت خلیفه خالدار و ایشان را به حضرت مولانا دوست صحاف و ایشان را به مولانا خواجگی کاشانی (۲) المشهور به مخدوم اعظم قدس الله اسرار تقم بوده و میرزا ششم را در علوم ظاهری و باطنی مرتبه کمال حاصل بوده که به حالت شاه قاسم انوار در وقت سکر و بیخودی اشعار موحدانه سر بر میزد و مریدان آن را به قید کتابت می آورده اند. چنانچه دیوان اشعار ایشان اکثر در آن حالت واقع شده و از آن جمله یک بیت اینست:

من آن رندم که گریه سال توفان بر سرم ریزد

نریزد ساغر از دستم و گراز شمش پیکرم ریزد

و آن خان عالی شان طرین درویشی را مرعی میداشته و چنانچه علی الدوام زیر لباس ملوکانه به صورت خرقة تفرد و ژنده تجرید قبایی داشته و بعد از نماز خفتن و ادب و اذکار با سنگام تهجد پارس نفس داشته و شر نفس را دم واپسین شمرده و در آخر حیات اشارت از پیر بزرگوار معلوم او شده و بعد از دست ارادت بسیاری از طالبان را گرفته و اکثر صوفیه ماوراءالنهر نسبت بیعت به آن خان والا شان دارند. در علوم انسانی به علامه عصر